

Ketabton.com



متحد و متفق بودن برای سعادت یک جامعه مفید و مؤثر بوده، بر خلاف نفاق و بدبینی ها باعث تباهی و پسمانی می گردد



رئیس دولت و صدراعظم حین صحبت با فارغان بولی تخنیک کابل .

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم پروژا حوت ضمن صحبت با فارغان بوهنخی بولی تخنیک پو هنتون گا بل گفتند: « وقتی يك مملکت نیکبخت و موفق است که کار های مهم و حیاتی آن بدو ش جوانان با درد، با احساس و وطن پرست انجام پذیرد. » بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از ظهر هشت حوت فارغ التحصیلان اسما بولی تخنیک را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم آنها را مخاطب قرار داده گفتند: « شما جوانان تحصیل کرده که اکنون موفق و کامیاب از دوره تحصیلی تان برآمده اید، مسؤلیت های اول زندگی متوجه شما بوده و از خدای قادر و متعال می خواهم که در همه شئون زندگی کامیاب بوده، خدمتگاران صادق و وطن پرست واقعی و راستین باشید. »

بناغلی محمد داؤد علاوه کردند: « وقتی يك مملکت نیکبخت و موفق است که کارهای مهم و حیاتی آن بدو ش جوانان با درد، با احساس و وطن پرست انجام می پذیرد و من بر نهایت خوشوقتم که يك دسته جوانان تحصیل یافته را که سر نوشت فردای کشور به آنها تعلق میگیرد در این مجمع می بینم. » رئیس دولت و صدراعظم اظهار داشتند: « سر نوشت يك ملت را بدون چون و چرا به یکی سپردن کار معقولی نیست و حالا که نظام جمهوری در افغان نستان مستقر است باید در پرتو آن همه با هم و بایکدل در راه تحقق بخشیدن آرمانهای اکثریت مردم از همین اکنون بکوشیم چه در اینجا صرف نام کفایت نمیکند بلکه چیزیکه قیمت دارد کار و عمل است... »

بناغلی محمد داؤد علاوه نمودند که « روش کور کورانه در مسایل ملی يك حرکت نادرست بوده و اولتر از همه شناخت يك ملت، کرکتر و خصوصیات ملی آن میباشد و بعداً در پی تحقق بخشیدن منافع، خیر و سعادت مردم پیشرفت و تعالی کشور با درایت کامل و با واقع بینی مطابق به ضروریات عصر و محیط میتوان گامهای عملی موثر و مثبت برداشت. » به تاسی ازین مفاکره از جوانان خواهش میکنم در هر قدم و هر عمل منافع ملی و نیاز مندی اکثریت مردم کشور خود را بالاتر از هراید یولوژی و بالاتر از هر مفاکره دیگر قرار دهند و در جهت مصالح علیای کشورشان تلاشهای خستگی ناپذیر نمایند. »

بناغلی محمد داؤد فرمودند که « تجارب به کرات ثابت نموده و تاریخ گواه است که متحد و متفق بودن برای سعادت يك جامعه و يك مملکت مفید و مؤثر بوده و برخلاف نفاق و بدبینی ها باعث تباهی و پسمانی میگردد. پس از آنجا که این خاك از همه ما و شما و این کشور از تمام ماست هر کدام حق

گفتند که زندگی خودش تجربه و درس است و انسان از آن همیشه بیاموزد. » راه سعادت برای وطن وقتی خواهد بود که قسمت بزرگ ملت در خدمت وطن سهم فعال گرفته منافع عامه و منافع طبقه بزرگ با لایق از طبقه محدود قرار داده شود و افسوس نمودند که من همیشه فکر میکنم که عدالت تهادب و اساس يك جامعه میباشد ازینرو ما باید کوشش کنیم خدمت مردمانی را نمایم که واقعا نیازمند و محتاج هستند. » در خاتمه زعیم انقلابی مافرمودند که از خدای بزرگ موفقیت کامل جوانان و دوام نظام نوین جمهوری را آرزوی کنم. » قبل از بیانات رهبر ملی مادکتور فقیر محمد یعقوبی رئیس بوهنخی بولی تخنیک توضیحات لازم پیرامون چگونگی دوس آن بوهنخی ارائه نمود.

اساس قانون تکامل طبیعت جسوانان پیشبرد عهده های کشور را باید بدوش بگیرند و بنا بر مساعی ماوقف آن میشود که جوانان به معنی واقعی و عمیق آن تحصیل نمایند تا سر نوشت آینده که بدست آنهاست به نیکو پستی انجام شود. » رهبر ملی مابه يك سلسله نابسامانی های رژیم گذشته اشاره نموده گفتند: نسبت به مصالح علیای این خاك و مردم آن به این فکر افتادیم که کنایای امروز کنایای علم و تکنیک است و يك ملت بدون داشتن جوانان لایق و با احساس نمیتواند مطابق نیاز مندی مردمان کشور شان پروژه های مفید و مستمری را به میان آورند. » بناسی همین مفاکره مکاتب تخنیک و مسلکی بنیان گذاشتیم و برای من جای مسرت و خوشی است که آنچه را روزی می آندیشیدم امروز به واقعیت پیوست. » بناغلی رئیس دولت به تجارب دوره صدارت شان و ده سال زندگی بعد از آن اشاره نموده

خواهیم داشت که در جهت ارتقا و انکشاف آن سعی کنیم و از ابراز تفکر سالم و مفید بغاظر اعتلای وطن خود دریغ نوزیم. » پیشوای انقلاب جمهوری ما گفتند که « ما مسلمان هستیم و با قبول تمام قربانی که بغاظر اکثریت مردم خود این انقلاب را در جامعه آوردیم بهمین قربانی تا آخر خواهیم رفت و در راه خود ثابت قدم خواهیم ماند. ما از تمام جوانانیکه در این راه با ما همگام شوند به گرمی استقبال میکنیم. » بناغلی محمد داؤد فرمودند که « ما به هیچ يك از گروه ها ارتباط نداریم و انتساب ما بهر یکی از گروهها و جریانها گناه است و فقط با روحیه خدمت بوطن و با ایمان کامل تاجانیکه در قدرت و توان ماست برای وطن خود می کوشیم و اگر باینهم مردمانی پیدا میشوند که تفرقه بیندازند و در امور مصالح ملی ما اختلال وارد کنند در آنصورت البته ما هم میدانیم چه باید بکنیم. » بناغلی محمد داؤد علاوه کردند: « بر

ژوندون

شنبه ۱۱ حوت ۱۳۵۲ برابر ۹ صفر المظفر مطابق ۲ مارچ ۱۹۷۴

اتحاد بخاطر اعتلا

سماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ضمن صحبت با فرمانروان پوهنځی پو لیتخنیک نقش جوانان را در راه اعتلا و ترقی کشور ارزشمند خوانده گفتند: تجار بپه کرات ثابت نموده و تاریخ گواه است که متحد و متفق بودن برای سعادت یک جامعه و یک مملکت مفید و موثر بوده و بر خلاف نفاق و بدبینی ها باعث تباهی و پسماندی میگردد.

حقیقت اینست که ایجاد روحیه اتحاد و همبستگی برای رسیدن به هدف و فایق آمدن بر مشکلات، شرط اساسی موفقیت و پیروزیست چرا که در پرتو تفاهم و اتحاد نظر است که میتوان در عمل بر دشواری ها و مشکلات غلبه کرد. پس نخست بایست برای بوجود آوردن و تقویت روحیه اتحاد دو زدن مفکوره افتراق مبارزه کرده و بعد با اتحاد نظر کامل برای آرامی و رفاه کشور تلاش نمود.

جوانان بادرگ و وطنپرست اکنون وظیفه دارند که برای تحقق ارمانهای ملی در یک صف واحد قرار گرفته در مقابل مشکلات و دشواری هاییکه مانع ترقی و پیشرفت است، مبارزه کنند. زیرا جوانان ما با نیرو و انرژی که دارند میتوانند بیشتر کار کنند و بیشتر مصدر خدمت برای مردم خود شوند.

بقیه در صفحه ۶۱

حسن همجواری

مردم افغانستان پس از سه بیکار خو نین و مبارزات دامنه دار، زنجیر استعمار را در هم شکسته و استقلال کشور را از چنگ استعمار گران بدست آوردند. پس از حصول استقلال، اتحاد شوروی اولین کشوری بود که افغانستان را برسمیت شناخت.

افغانستان نیز از جمله نخستین کشورها است که رژیم جدید اتحاد شوروی را برسمیت شناخت. معاهده دو سستی که در سال ۱۹۲۱ بین دو کشور منعقد شد او لیس قرار داد متساوی الحقوق در تاریخ روابط دوستانه افغانستان و اتحاد شوروی است که بر مبنای استوار، برای همکاری اقتصادی و فرهنگی بوجود آمد. معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابل و رعایت اصول هز زیستی مسالمت آمیز کشور های پیرو نظام های مختلف سیاسی و اجتماعی در استحکام دوستی و حسن همجواری افغانستان و اتحاد شوروی برای هر دو کشور امکان میدهد که یکدیگر را بهتر بشناسند و روابط اقتصادی و فرهنگی شان مستحکمتر شود.

همچنان انچه دو سستی افغانستان و اتحاد شوروی در راه بسط و تحکیم روابط مودت آذیز دو کشور در رشته های مختلف علمی و فرهنگی کوشش زیاد بعمل می آورد.

هنگامیکه نظام مترقی جمهوری در افغانستان استقرار میابد اتحاد شوروی نخستین کشوری است که رژیم جمهوری را در افغانستان برسمیت می شناسد. و پایه های دوستی و تفاهم بین دو کشور استوار تر شده و استحکام بیشتر می یابد.

بقیه در صفحه ۶۱

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

اختلاف نظر ها بیکه بین دختران و پسران جوان و پدران و مادران سالمند وجود دارد بسی اوقات درین فامیل ها فضای تیره را بوجود میاورد و گاهی این تیرگی بجای میرسد که باعث آزدگی فرزندان از والدین شان میگردد. روی این واقعیت که متاسفانه در اکثریت فامیل ها وجود دارد مجله ژوندون تصمیم گرفته است ازین بعد هفته یکبار از دختران و پسران جوان و اگر امکان داشته باشد از والدین دعوت نماید تا دور یک میز نشسته و حد ترین مسایل محیط خانوادگی را که باعث بروز اختلافات میشود طرح و راه ها و وسایلی را برای حل این پرابلم ها جستجو نمایند.

درین هفته از یک گروه دختران و پسران که تعداد شان به پنج نفر میرسد دعوت نمودیم تا دفتر مجله تشریف آورده و در مورد مساله ازدواج صحبت نمایند که جریان مفصل این گفت شنود هارا در شماره آینده برای تان تقدیم خواهیم نمود.

اما جالب توجه اینست که در جریان این مباحثات اختلاف نظر هایی بین خود مدعوین بوجود آمد مثلا یک خانم جوان که تازه عروس شده است میگفت در موضوع ازدواج باید دختران و پسران خود شان مطلقا تصمیم بگیرند و نگذارند پدران و مادران کوچکترین مداخله در کار شان بکنند. ولو این موضوع سبب جدایی والدین از فرزندان شان شود وقتی گفتیم چرا فضای مساعد ساخته نشود که هم «لعل بدست آید و هم یار نر نچد» گفت: امکان ندارد که هم لعل بدست آید و هم یار نر نچد! نمی شود دو خر بوزه را بیک دست گرفت در صورتیکه وسیله هم وجود نداشته باشد. در صورتیکه والدین نخواهند باید عصیان کرد.

ولی بطور کلی روحیه مجلس این نبود اکثریت مدعوین طرفدار حل موضوع فامیلی از طریق مشوره و تفاهم بودند و روی هم رفته نتایج خوبی در شروع این مباحثه گرفته شد. راستی یادم رفت بنویسم که دختران و پسران درین مباحثه سخت جدی بودند بطوری که فقط حرف میزدند و توجه ای به چیزی دیگر نداشتند و چایبراکه برایشان ساخته بودیم همانطور در گلاس هاسرد شد و کسی بخوردنش تمایل نشان نداد. یا شاید هم جای تلخ بود و ... مجلس هم آنقدر تشریفاتی نبود که دست کسی زبر داشتن بیاله بلرزد. خوب سعی میکنیم در هفته آینده چیزی خوبی برای خوردن هم داشته باشیم.



اسلام و زندگی

ترجمه و تتبع ع. حبا

ممیزات مساوات اسلامی

پیوندند. او را فقط بخاطر اینکه يك انسان است و مرتكب جرمی شده بایستی مورد مجازات قرار داد و برای هیچگونه ملاحظات دیگر مجال مداخله در زمینه داده نشود. اصل مساوات در اسلام، اصلی است گسترده و وسیع و اصلی است که بدون اندک قزو گساست و سهیل انگاری، بنهه جواب و همه شئون حیات انسانی شامل میشود و همه را تحت قاعده خویش قرار میدهد. با اینحال، بازم مهمترین عظاهر مساوات اسلامی زاهدین چند نوع مساوات بدینگونه خلاصه میکنیم:

- یک مساوات در شون اقتصادی ...
- دو - مساوات در ارزش های مشترک انسانی ...
- سه - مساوات اجتماعی ...
- چهار مساوات قانونی ...
- پنج - مساوات در برابر حقوق عامه ...

الف مساوات اقتصادی :

اول - مساوات میان انسانها در بهره برداری از حق بقای ملکیت شخصی، اسلام ضیانت این حق انسانی را در داخل حدود و شرایط تعیین شده ای اسلامی، شامل برنامه های عملی خود ساخته و حق ملکیت شخصی وقتی مورد اهتمام قوانین اسلامی قرار میگیرد که از چوکات معین اسلام بیرون نیاید.

ثانی - مساوات انسانها در استفاده از ملکیت های اجتماعی، آنگونه ملکیت هاییکه نه آن را کسی مالک شده میتواند و نه ادعای ملکیت خاصی و یا ملکیت فسرودی و شخصی بخصوص، در آن قابل قبول است، بلکه این نوع ملکیت ها، باید در ملکیت شخصیت معنوی اجتماع قرار دارد و یا مالک آن عبارت از دولت و یا انسانیت میباشد.

حیثیت و موقف اینگونه ملکیت های غیر شخصی، تقریباً مانند عمومیت آسمان، زمین، آفتاب، مهتاب، هوا و امثال اینها، پسندگ موقف همگانی و شامل منافع عامه است. حضرت پیامبر اسلام (ص) برخی از این قبیل ملکیت های عامه را بدینگونه تصدیق میفرماید:

(انسانها در استفاده از آب، گیاه و آتش، باهم شریک اند.)

باقی دارد

زیادت و اسبقیت .. عمومیت و همگانی بودن ... توازن و اعتدال .. مراعات حقوق انسانیهای دیگر .. توامیت قانون و تطبیق... تطبیق ...

و ذاتی، جستجو شود. زیرا انسان ها همواره در عمومیت ها، قدرت ها، توان و امکانات خویش، دارای تفاوت و اختلاف بوده و هر گونه ادعایی برای مساوات درین نوع امور، چیزی است غیر قابل تطبیق و عمل.

چنانچه فیلسوف معروف و معاصر انگلیسی (هکسلی) در تالیف این واقعیت اینگونه ابراز نظر مینماید: (هرگونه تلاش و کوشش برای ایجاد مساوات میان انسان ها محکوم به ناکامی است و بلکه آنچه میتوان در زمینه مساوات بوجود آورد، فراهم ساختن فرصت های مساعد برای مساوات و تسهیل نمودن و تسهیل زندگانی برای همه بطور مساوی و برابری است.)

چنین واقعیت را نمیتوان نادیده گرفت که برخی از انسان ها با چشم و بینش کامل از مادر بدینا می آیند و دور و نزدیک را تحت نگاه خویش قرار میدهند، ولی بعضی یا اصلاً بحالت نایاب و فاقد وسیله دید، بدنیامی آیند و یا اگر هم می بینند قوای دیدشان بسیار ضعیف و اندک بوده طوریکه باید از نعمت چشم های بینا، بیخوردار نبینند و طبیعی است که درین نوع تفاوت ها همیشه مساوات و برابری را در میان انسان ها برقرار ساخت.

منظور اسلام از مساوات، آنگونه مساواتی است که فاطمیه انسان ها با داشتن تفاوت هایی از قبیل تفاوت و اختلاف، در ادیان اختلاف در رنگ و جنس، در فراهم آوری فرصت ها، مساوی باشند، باین معنی که فرصت ها و زمینه ها برای همه بدون اندک ترین ملاحظات، یکسان فراهم ساخته شود و زمینه کاروشیقات مناسب در برابر همگان، یکسان مساعدیاشد.

هدف از مساوات این است که تمام افراد انسان در برابر ارتکابات و اقدامات، از نگاه حقوقی، قانونی و غیره، حیثیت و موقف همانند و مساوی داشته باشند، همه یکسان در مقابل نیکویی ها پاداش نیکو یابند و در صورت نیکه جرمی در دست فردی از افراد انسان، بوقوع

می بیند باشند و قبایل دیگر را پس از خود تصور میگردند.

هنود: گروه برهمنه و اهل هند باین عقیده بودند که (براهمن) ایشان را از (دهان) خود خلق کرده و دیگران را از (بازوی) خویش یا از (ران) خویش و یا از قدم و پای خویش بوجود آورده، روی این پند از ها ممکن نمیدانند که آنچه آفریده (دهان) است با آنچه خلق شده ای اعطای پایین تر از آن است. دارای حقوق و ارزشهای یکسان و مساوی شده بتواند.

... و اما اسلام: اسلام آمد باین روحیه جهانی و گسترده، و با روحیه ای که شرق و غرب و حدود جغرافیایی را از مناسبت و فقط انسانیت را می شناخت و بشریت را.

اسلام میان حقوق و واجبات آنگونه اعتدال و توازنی برقرار کرد که هیچ حقی نمیتوانست واجبات را تحت استیلا بیاورد و یا حقی از حقوق انسانی بر حقیق انسانی دیگر، بچربد.

حقوق و واجبات در نظر اسلام و جودی دارد یکانه ولی منتشکل از دو گانه، و حق و واجب را باینکه توازین مطلق و کامل، برای سعادت بشریت و برای دلخواه ساختن زندگی انسانی حتمی و قطعی می شمارد و این توامیت را بمقابله دو دست برای انسانها، و دو جناح برای پرندگان میداند.

یعنی همانطوریکه از یک دست دست خدا یسی بر نمی آید و باینکه جناح نیز پرند ای قدرت پرواز نمی یابد، همچنان وجود حق بدون در نظر داشت واجبات و برعکس نیز، نمیتواند انسان ها را خوشبخت و پسر و ز منسد گرداند.

حقیقت مساوات:

منظور اسلام از مساوات، آنگونه مساواتی نیست که در ساحت ملکات و خصایل شخصی، مؤهبت های طبیعی، استعداد های وراثتی

پرتو اسلام در سحرای خشک حجاز بدرخشش آغاز کرد و در سرت هنکامی بسود که دنیای بشریت از شرق تا غرب بزریر هیولا های مدهش و خرد کنند بر بریت و فتنه سازان قانونی رهبر و نجات بخش قرون وسطا یسی دست و پامیزد. هیچگونه راهی برای احقاق حقوق انسانیت و برای تبارز حریت و آزادی برادری و مساوات، در آنجا و در اینجا و در هیچ ملتی سراغ نمیشد.

آنگونه بمنظور روشنی بیشتر مطلب، نظر اندکی در پیرامون اوضاع و طرز پیشه و پیشش برخی از ملل و قبایل جهان در آن وقت می آید و باینکه بطور اجمال، فشرده ای از آن را تقدیم مینماییم:

اعراب: عربها در آن روزگار، تحت سیر سختی عجیبی، به هیچ نوع حقی برای هیچ فردی از افراد انسان، اعتراف نمیکردند و بخصوص حق مساوات و برابری را در میان اعراب و سایر ملل نمی شناختند و حتی در میان قبایل خود عرب، بنامهای چنین و چنان امتیازاتی وجود داشت که هر قبیله خود را ممتاز ترین سایر قبایل میدانست.

اسرائیل:

اسرائیلی ها باین عقیده بودند و حتمی همین اکنون نیز هستند که ایشان بهترین قبایل جهان و آنگونه ملتی اند که خداوند، ایشان را از میان دیگر قبایل، عنوان قبیله و ملت مختار و برگزیده، بخشیده است. زیرا ایشان در نظر خودشان از سلسله اولاد

(اسام) پسر (نوح) یعنی مربوط به فرزندی اند که پدرش از وی راضی و خوشنود بوده است. در حالیکه کنفانی ها از اولاد (عالم) پسر (نوح) یعنی از سلسله فرزندی اند که پدرش او را عاق کرده و بران نظری نداشته است.

این اسرائیلی ها علاوه میکنند که کنفانی ها و عرب ها جز برای خدمتگذاری برای ایشان و جز برای تابعیت از آنها آفریننده نشده اند.

درونان:

یونانی های قدیم بر قبایل دینگر، اسم (بربر) میدانند و خودش را بپسندترین مردم

آغاز نیک در کار جدا ساختن قوا در محاذ گولان

داکتر هنری کیسنجر و زیر خارج ایالات متحده آمریکا دو اقدامات خود را برای فرا هم آوری مقدمات صلح در شرق میانه آغاز نمود. آخرین خبر هادر مورد این ماموریت کیسنجر حاکی از آنست که وی به مقامات اسرائیلی اطلاع داده است که شخصیت و پنج نفر از اسرای جنگی اسرائیل در سوریه میباشند این شخصیت و پنج نفر در جنگ اخیر شرق میانه در ماه میزان از طرف سوریه اسیر گرفته شده اند.

وزیر خارجه آمریکا قبلا ماموریت مهمی را در امر عقب کشیدن قوا در جبهه سویز انجام داده و چنانچه شایع شد آخرین مرحله عقب کشی قوای طرفین درین جبهه اختتام یافت که در نتیجه آن قوای مصری به تعداد محدودی تری در شرق کانال باقی ماند و قوای اسرائیل تقریبا به فاصله سی کیلو متری شرق کانال سویز متمرکز شدند. این موضوع نه تنها از طرف مردمان صلح دوست جهان مورد توصیف و تحسین قرار گرفت بلکه گولدامایر صدراعظم اسرائیل حتی در همین نزدیکی ها از آن اظهار رضایت کرده و از عدم تصادم با مصر ابراز خرسندی نمود.

ماموریت دوم کیسنجر که مقدمه آن نیکو بود جدا ساختن قوا در محاذ گولان است. این امر را می توان از دو نگاه مورد مذاکره قرار داد.

موقف سوریه:

نخست از نگاه سوریه این قضیه را میتوان چنین دنبال کرد سوریه اتفاقا هم در جنگ ۱۹۶۷ و هم در جنگ ماه میزان (اکتوبر ۱۹۷۴) متاسفانه قسمتی از خاک خود را در محاذ گولان از دست داده و آنرا اسرائیل تحت اشغال خود در آورد که این موضوع موقف سوریه را به تناسب مصر در برابر اسرائیل شکل دیگری می دهد. در جبهه سویز اگر چه قوای

اسرائیل به غرب کانال سویز عبور کرده و قوای مصر سویز را محاصره کردند ولی در شرق کانال سویز خط بارلیف را درهم شکست و موفق شد با احراز کرد بناء در مذاکرات عقب کشیدن قوا اگر هم با یک موقف عالی تری قرار نداشت حداقل برابر با اسرا نیل فکر می شد.

اما سوریه جز اینکه تعدادی از افراد اسرائیلی را اسیر گرفته و در کشور خود حفظ کرده است کدام چیز دیگر ندارد بناء این یک امر منطقی معلوم میشود که با یک سوریه در دادن لست نام اسرای جنگی اسرائیلی یا فشا ری میگرداند تا ازین راه امتیازی بدست آورد و فکر میشود که این تدبیر غالبا کارگر هم شده باشد چه یقینا تا زمانیکه مقامات سوریه اطمینان حاصل نکرده باشند

است که آیا چه کسی تضمین کرده خواهد توانست که بعد از جدا ساختن قوا، اسرائیل تمام سرزمین های اشغالی را تخلیه میکند و یا خیر.

با اتکا به نوشته البعث و قتی می شنویم که لست اسرای جنگی به کیسنجر تحویل داده شده است بدون شک باین فکر خواهیم شد که هنری کیسنجر غالبا تضمین نموده است که گویا اسرا نیل را وادار سازد از قلمرو های اشغالی بیرون رود.

موقف اسرا نیل:

گر چه از نظر اینکه اسرا نیل یک حصه از خاک سوریه را در اشغال خود دارد مگر از همان بدو امر اصرار مکرر و مزید اسرا نیل مبنی بر بدست آوردن لست اسرای جنگی خویش غالبا مویده است که شاید در جمله اسرای جنگی اسرائیل اشخاص مهمی شامل باشند.



که هنری کیسنجر مسایل را عطا بق آرزوهای آنها انجام دهد از دادن لست اسرای جنگی خود داری میگرداند. چنانچه البعث اورگان نشراتی حزب بر سر اقتدار سوریه فقط یک روز قبل از مسافرت داکتر کیسنجر به دمشق از قول وزیر اطلاعات سوریه نوشت که صلح در شرق میانه صرف وقتی اعاده شده میتواند که اسرا نیل فیصله نامه های موسسه ملل متحد را در مورد معضله شرق میانه احترام کند.

باید متذکر شد که فیصله نامه های موسسه ملل متحد عقب کشیدن قوای اسرائیل را از تمام سرزمین های اشغالی اعراب تقاضا میکنند گذشته از آن اعاده حقوق حقه مردم فلسطین را ایجاب مینماید. البعث از قول وزیر مذکور نوشته

شامل شدن دایان مجددا در کابینه و موجودیت او در حکومت و سیاست اسرا نیل موفق اسرا نیل را مبنی بر عقب کشیدن قوا و مذاکرات صلح ملایم میسازد چه مبصرین اسرائیلی گفته اند که دایان برای موفقیت جدا ساختن قوا در جبهه سویز نقش مهمی را بازی کرده است و این انتظار اکنون در عقب کشیدن قوا در محاذ گولان نیز از وی برده میشود.

قضیه مشکل:

اما از یک جانب با فشا ری قبلی سوریه را مبنی بر عدم افشای لست اسرا مد نظر بگیریم و از جانب دیگر شرایط موجود را مد نظر بگیریم این قضیه مشکل تراز آنست که ما فکر میکنیم چه سوریه در برابر تسلیمی لست اسرای جنگی و اجازه دادن به ما مورین صلیب احمر بین المللی برای دیدن اسرا تطبیق همان فیصله نامه ۲۴۲ شورای امنیت را تقاضا دارد که این فیصله نامه عقب رفتن قوای اسرا نیل را به خط قبل از جنگ ۱۹۶۷ تقاضا میکند.

از طرفی هم اسرا نیل بارها گفته است که از سر زمینهای اشغال محاذ گولان هم را تخلیه نمیکند بلکه بعضی از نقاط استراتژیک آنرا حفظ میکنند که این ادعای اسرائیل درست در نقطه مقابل آرزوی سوریه قرار میگیرد. بادر نظر داشت این موفق ها با آنکه کیسنجر توانست بعد از هفت ساعت مذاکره بروحوت باحافظ الاسد لست اسرای جنگی را به مقامات اسرائیلی با خود ببرد اما وظیفه اش سنگین تر ازین است.

همچنان مسافرت آندری - گرومیکو به دمشق و بعدا به قاهره با این مشکل بی ارتباط نیست چه امریکا و شوروی هر دو کنفرانس صلح شرق میانه را در ژنیو تنظیم کرده اند و حالا که مقدمات آن

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش سوم

فارابی با معرفی دست آورد های علم و فلسفه پیشرو یونان ، توجه دانشمندان و حلقه های علمی شرق را بسوی خود جلب نمود در آشنا ساختن مردمان شرق به مدنیت یونان باستان مخصوصا با فلسفه آن نقش بزرگی ایفا کرد.

شرحهای متعدد و مفصل فارابی بر آراء و افکار علمای یونان در شرایطی که نوعی تعصب کونه نظراته قرون وسطا بی تسلط داشت دارای اهمیت خاصی میباشد ، زیرا در توجیه آن گرایش متمدنی که نمودار تلاش و حرکت بسوی علم و معرفت بود ، تاثیر وارد می نمود.

همچنان فارابی با شرحی که بر کتاب «متا فزیک ارسطو» نوشت ، جامعه علمی اروپا را با تعلیمات ارسطو آشنا ساخت ، زیرا طی قرنهای ۱۰ و ۱۱ در اثر تسلط وسیع و تیر و مند اسکولاستیک ، جنبه های مترقی و پیشرو افکار ارسطو ، دستخوش احمال و فراموش گردیده بود (۸).

شرح و تفسیر آثار قدما یونان کار سهیل و ساده ای نبود و فقط دانشمندان باین کار میتوانستند بپردازند که در اکثر علوم معمول زمان تبحر میداشتند . دانشمندان معروف آن زمان چون ابو بشر متی ، یوحنا بن خیلان ابن راوندی الکندی به کار شرح و تفسیر میپرداختند و یک سلسله شرحهای بر آثار متقدمین یونان نوشته اند .

شرحهای که فارابی بر آثار ارسطو نوشت اورابه اوج شهرت رسائیده او در شرحهای خود نه تنها فقط به تکرار آثار ارسطو مشغول نبود ، بلکه آنها را عمیقاً تحلیل میکرد بر نوازش انگشت می نهاد و راه روش آموزش آنها را نشان میداد باید گفت که آثار فارابی از این رهگذر دارای ارزش و اهمیت تعلیمی و تربیتی نیز میباشد .

ی. ا. برتلس میگوید: باید گفت که نباید این کار فارابی را کاملاً غیر از اوژینال و عبارات از تقلید عادی پنداشت . ترجمه های نخستین آثار ارسطو بزبان عربی کامل نبود . تدوین شدن تر میتولوژی علمی ، دشواریهای برای مترجمین پدید می آورد . آنها نمیتوانستند متن اثر هارا از خود کنند و ساختمان اصل یونانی آنها را نگه میداشتند و در نتیجه خواننده عربی مطلقاً نمیتوانست بمحتوای متن پی ببرد . فقط این شرحهای فارابی بسود که امکان فهم و درک دانش قدیمی را فراهم ساخت .

به سبب همین شروع بود که او را «معلم ثانی» خواندند و در مقام بعد از ارسطو قرار دادند . حاجی خلیفه در (کشف الظنون) به نقل از کتاب (حاشیه المطالع) میگوید: چون مترجمین مامون ترجمه های مخلوطی را که یکی با دیگری وفق نمیداد ، آوردند ، این ترجمه ها تا زمان حکیم فارابی همچنان غیر مبدب و غیر منقح باقی ماندند ، بسل نزدیک بود رسوم آنها از میان برود ، تا اینکه فرمانروای زمان ، منصور بن نوح سامانی از وی (از فارابی) التماس نمود تا این تراجم را جمع آوری نماید و ترجمه ای منمخص ، **منقح و مهذب مطابق (اساسات) حکمت**

از آن بیرون آورد . فارابی این خواهش را پذیرفت و خواست او را عملی کرد و کتاب خود را (تعلیم ثانی) نامید و از همین رهگذر هم بنام (معلم ثانی) ملقب



اسرار وجود خام و ناپخته بماند و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند هر کس بدلیل عقل چیزی گفتند آن نکته که اصل بود ، ناکفته بماند ای آنکه شما پیرو جوان دیدارید ازرق پوشان این کهن دیوارید طفلی ز شما در بر ما محبوس است اورا بخلایص همتی بگمارید (۱۱)

ابونصر فارابی با این همه خصایل عالی ، معلومات وسیع ، قدرت ابتکار و خلافت کم نظیر خویش دانشمندی انسکلوپدیکست (جامع العلوم) بود . دقت و بیگیری شگفت انگیزی در کار تحقیق و مطالعه داشت ، چنانچه این خلکان نقل میکنند که نسخه ای از (کتاب النفس) منسوب بارسطو را یافتند که روی آن بخط فارابی نوشته شده بود : این کتاب را صد بار خواندم . و نیز از وی روایت مینمایند که میگفت (سماح طبیعی) ارسطو را چهل بار خواندم ، فکر میکنم هنوز بخواندنش نیاز دارم (۱۲)

در باره اصالت فلسفه فارابی :

بر اساس مفکوره ای که در منابع شرق شناسی و ادبیات فلسفی غرب وسیعاً بخش گردیده ، فارابی فقط یک سلسله مسایل را بسو ط به (مکتب مثالی) اشتغال میورزیده است . بر اساس قضاوت این منابع فارابی تنها افکار و آراء فلاسفه یونان باستان از قبیل ارسطو و افلاطون را در ممالک اسلامی ترویج نمود و تمام خدمات علمی مشهور در همین ساحت

میباشد و ازینکه او آثار اصیل و مستقلی آفریده باشد ، انکار صورت میگردد . چنانچه پروفسور «ک . سمیت» در یکی از شماره های سال ۱۹۵۵ مجله «مدنیست اسلام» ضمن ارزیابی عمومی از فلسفه شرق نزد یک میانه در قرون وسطی تعلیمات فلسفی فارابی را بدین سان ارزیابی میکند . پروفسور پوهنتون آکسفورد ریچارد والتز در سلسله مقالات خویش پیرامون فلسفه غرب و مخصوصاً در کتاب (تاریخ فلسفه غرب و شرق) خود جهان بینی فارابی را از دیدگان غیر

واقع بینانه ارزیابی مینماید . محققینی مذکور عموماً به فلسفه و تاریخ و منجمه به فلسفه قرون وسطای شرق میانه از همین دیدگاه مینگرند . برخی از مولفینی شرق نیز که تحت تاثیر این نوع متودولوژی قرار گرفته اند ، آثار فارابی را چنین بهاداده اند . بقیه در صفحه ۵۶

وسطای شرق میانه نخستین کسی است که مسایل اجتماعی را برای او لیسن بار بسا فاطمیت مطرح بحث قرار داد و پیوند آنها را با مسایل عمومی فلسفی تا مین نمود . همچنان او اولین کسی است که علوم قرون وسطی را تصنیف کرد . متود علمی او که بر منطق قاطع استوار بود ، با پیگیری و اتکالی خود به دلایل واضح و روشن ، برای دانشمندان دیگر سرمشق بود (۱۰)

در زمان فارابی زبان عربی در کشورهای شرق نزدیک و میانه نظیر زبان لاتین در قرون وسطای اروپا ، بزبان عمومی علمی - ادبی مبدل گردیده بود و از همین رهگذر در تمام ساحتات تحت نفوذ خلافت عربی ، دانشمندان آثار علمی خود را باین زبان مینوشتند . ابونصر فارابی نیز تمام کتب و رسا ییل خود را بزبان عربی نوشته و علاوه بر آن طوری که برخی منابع متذکر می شوند ، اشعاری بزبان دری نیز سروده است . دکتور ذبیح الله صفا اشعار ذیل را که بفارابی نسبت داده شده ، از (مجمع النصحای) رضا قلیخان هدایت در اثر معروف خود (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی) نقل مینماید:

گردید سپس یاد آور میشود که مسوده ایمن کتاب بخط فارابی همانطور در خزانه منصور باقی ماند تا اینکه ابن سینا بر آن اطلاع یافت و کتاب شفا ، را از آن تلخیص نمود . بهر حال باید باین گفته حاجی خلیفه با تردید احتیاط بر خورد نمود (۹).

جانب مهم دیگر ایجاد علمی فارابی آفرینش اثرهای مهم و اصیل است که ساحتات مختلف فلسفه را در بر میگیرد . در جمله آنها یک تعداد رساله هایی پیرامون مسایل عمومی فلسفه ، طبیعیات ، ادبیات و هنر و موسیقی وجود دارد .

باینکه فارابی در علم طب وارد بسود هیچگونه سندی در دست نیست تا بگوید که مانند ابن سینا عملاً به کار طبابت اشتغال میورزیده است . پایه معلومات طبی او را از روی اینکه در کتاب (المدینه الفاضله) جوامع بشری را به بدن انسان شباهت داده و بعداً درباره آن به بحث پرداخته است ، میتوان پی برد .

فارابی در تاریخ قرون وسطای شرقی (اسلامی) اولین دانشمندی بود که یک سیستم اصیل اجتماعی فلسفی را بوجود آورد و در تاریخ فلسفه شرق و ن

(۸) ابراهیم مومنون آثار منتخب ، جلد ۳ صفحه ۱۱۴ .
 (۹) تعلیق محمد عبدالهادی ابو ریده بر کتاب (تاریخ فلسفه الاسلام) ص ۱۵۵ ج قاهره .
 (۱۰) مظفر خیرالله یف ، فارابی و رسایل فلسفی او ، بحواله کتاب «اساسات فلسفه» ، طبع تاشکند ص ۵۳ .
 (۱۱) دکتور ذبیح الله صفا ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، جلد اول ، ص ۱۸۲ .
 (۱۲) محمد فرید وجدی ، دایرة المعارف القرن العشرین ، چاپ قاهره ۱۹۲۴ ، جلد هفتم ص ۱۰۹ .

معادن، ثروت

از گل احمد زهاب نوری



کار استخراج ابرک سروبی



برمه کاری برای مطالعه معادن طلا در نورابه

بحران انرژی و جریان اخیر
پترول در ساحت بین المللی آن است
که کشور های دارای منابع طبیعی
می توانند بر جریان تاریخ تسلط
وارد کرده و از نگاه سیاست برای
خود منافع بیشتر کمایی و شرایط
تازه کسب کنند .

ژوندون

• کشور ما ، با شرایط خاص جیو لوژیکی خود سرشار از منابع است .

• گاز طبیعی ، آهن ، بیرایت ، سنگ رخام ، بیروج ، تلیک ، فلورایت ابرک و لاجورد از معادن درجه اول کشور بشمار میرود .

• باقوت ، لعل پیازی ، طلای رسوبی ساحت نورابه ، مس ساحت عینک لوگر ، فلزات نوریستان و کندهار گنجینه های گرانبهای است .

• استخراج معادن ، تلیک بیرایت ، باقوت جگدک ، کانیست و عناصر نادره نوریستان ، پروژه هایی است که در برنامه نظام جمهوری روی دست گرفته شده است .

• وزارت معادن و صنایع لایحه را در مورد معادن کشور تدبیر میکند که واجد یک سلسله احکام حقوقی و تجاری است .

بنیادی ، پروگرام های تازه یی روی دست گرفته ، که در آینده نوید آن را می دهد ، که با استفاده ازین ثروت ملی ، بسا نیاز مندی های اقتصادی ما ، رفع گردد .
داکتر عبدالقیوم و زیر معادن و صنایع در پاسخ سوالی از اهمیت معادن در مملکت ما ، اینطور یاد آوری کرد .

اهمیت معادن را می توان از دو نگاه بررسی کرد ، یکی از نگاه اقتصادی برای انکشاف داخلی که در صورت بکار انداختن این ثروت ها ، زمینه فعالیت بیشتر فراهم میگردد و با آن بالیسی بی طرح شده می تواند که کاملاً متکی بخود بود . با این توضیح معادن انگیزه و کمک نهایت موثری است که زمینه تطبیق یک زیر بنای وسیع و اساسی را برای رشد سویی زندگی مردم فراهم می سازد .

وزیر معادن و صنایع افزود :

از نگاه دیگر کشور های دارای منابع طبیعی ، موقعیت های خاصی که در صحنه بین المللی و حوزه خود بدست آورده می توانند نیز در خور اهمیت است .

معادن دریک کشور گنجینه ای است که زیر بنای اقتصادی آن را تشکیل میدهد . جامعه می تواند با استفاده از ثروت طبیعی خود ، ضرورت های اقتصادی خویش را تامین و متکی بخود باشد . کشور ما از حیث منابع طبیعی سرزمینی است غنی و سرشار از گنجینه های گرانبهای معادن . در گذشته متأسفانه طور قناعت بخش به استخراج و استفاده از معادن کشور توجه نشده بود . وزارت معادن و صنایع نیز به سلسله تحولات



معادن بیرایت هرات

گرا نبوهای کشور



وبلا خره آنچه به نسل های آینده بحیث از معادن تاریخی ، از نگاه اکتشاف و تادیه ثروت ملی و تلاش برای عرضه معقول مواد معدنی گذاشته میشود . ممد از تقای سطح زندگی آنها خواهد بود .
از وزیر معادن و صنایع می-
پر سم :

کشور ما از حیث داشتن معادن چگونه مملکتی است ؟
میگوید :

- به اساس مطالعات علمی که در ساحة معادن صورت گرفته می توان ادعا کرد که افغانستان به تناسب جیالوجی خاص خود ، دارای ذخایر مواد معدنی زیادی است .
چون داشتن ذخایر معدنی ، تساهل داشتن معادن که استخراج اقتصادی از آن صورت می گیرد ، فرق دارد ، لذا استفاده معقول از معادن ، بهره بیمانه ای که باشد ما را حق میدهد که قضاوت کنیم تا کشور ما سرشار از معادن است .

از داکتر عبدالقیوم می خواهم تا در مورد معادن مهم کشور کمی صحبت کند ، چنین تو ضیح میدهد:



گوشه ای از فعالیت گروپسروی معدن مس شماره ۵۰

بازدید معاون صدرات از معدن مس لوگر

میگرد با اكمال و استفاده از این نقشه ها ، مجال آن میسر میشود تا درپلا نگذاری و استقاده آینده تجویز موثری اتخاذ گردد .

در ساحة تفحص معادن همزمان با مطالعات جیالوجی ، یکسلسله مطالعات در مورد علایم مواد معدنی و ذخایر آن نیز صورت میگیرد ، تا به صورت میتود ، یک ذخیره ارزیابی شود .

مشکلی که این وزارت برآن مواجه است بودجه ناکافی و فقدان آلات تحقیقی و پرسونل فنی است تساهل

در استفاده از یک پروژه با در نظر داشت احتیاج داخل و خارج کشور عملی را انجام دهد .
وی علاوه میکند :

معدن مهم کشور به حساب می آید که متاسفانه بهایر بعضی مشکلات تا حال مورد استفاده اعظمی قرار نگرفته است .

تفحص چند سال محدود در مورد معادن خیالی تا چیز بوده و سرمایه گذاری درین حصه ایجاب می کند تا با مطالعه اساسی و دقت فراوان روی دست گرفته شود ، تا اینکه از آن نتیجه مثبت بدست آید .

سوال دیگری را درمورد طرز استفاده از معادن کشور مطرح می-
سازم که وزیر معادن و صنایع در پاسخ آن میگوید :

- ریاست سروی جیالوجی بصورت سیستماتیک ، تمام ساحة کشور را به مقیاس ۱ : ۵۰۰۰۰۰ نقشه برداری نموده که نتایج آن و مطالعات تیکه درین زمینه صورت گرفته تا اخیر سال آینده تکمیل

- طوری که گفتیم کشور ما ، از ذخایر طبیعی غنی است و از جمله معادن با ارزش مملکت می توان از معدن بزرگ حاجیک به ظرفیت دو میلیارد تن ، معادن زغال ساحة دره صوف به ظرفیت یکصد میلیون تن ، معادن نمک تاقچه خانه تا لقان به ظرفیت سه صد میلیون تن یادآوری کرد .

همچنان معادن ، گاز طبیعی ، آهن ، بیرایت ، سنگ رخام ، تسک ، فلورایت ، ابرک لاجورد و احجار کریمه دیگر مانند کانسیت بیروج ، یاقوت و لعل پیازی از معادن درجه ما ، بشمار می روند .

وزیر معادن و صنایع افزود :

- علاوه تا طلای رسوبی ساحة نورآبه ، مس ساحة عینک لوگر ، فلزات تادره نورستان و فلزات اطراف گرانیت ، کند هار درردیف

آنها لیود تابع نهضت سینما

فلم‌های جدید آلمانی در آستانه یک دگرگونی بزرگ واقع شده است

فلم سازی خود را در قدم مسا یل سیاسی گذاشت که این موضوع بصورت خاص يك تاثیر نها یست منفی در سینما و روحیه فلسمازان آلمانی وارد کرد زیرا هر يك سازنده مجبور و مکلف بود که قسمت اعظم فلم خود را وقف تبلیغات و پروپاگاندهای لا یعنی و دروغین جهان سیاست نماید که این امر برای سقوط هنر فلسمازان آلمان يك وسیله نهایت موثر در تاریخ سینمای آلمان بشمار میرود . پنجاه سال تمام این وتیره ادامه داشت و هر روز ایکه از این ماجرا سمپری میشد قدمهای فراخی سینمای آلمان را از روشهای جدید و هنر تولید تهیه فلم عقب می انداخت تا آنکه در سال -

شده ولاینجل جلوه بدهند و آنرا در آستانه ادامه قرار دهند . فلسمازان امروز ی در يك اعتراف قابل توجه قرار گرفته اند و آن اینکه می کوشند که هیچ گونه دست درازی و تصرف در سیر طبیعی زندگی ها ننمایند ، می گویند يك حادثه کوچک نباید سرنوشت و یا اعتیاد عمیق زندگی ها را عوض کند . آنها عقیده دارند بسیار موضوعات کوچک



دكتور ولف شوارس

در آلمان جنبش و دگرگونی در دایره فلم و فلسمازی عمر چندانی طول نداشت و تازه هشت سال است که يك دگرگونی و نهضت در سینمای آلمان محسوس شده که از آن زمان تا کنون بیشتر از يكصد و پنجاه فلم مختلف متفاو ت از فلم هایی که تا قبل از آن تهیه شده بود بمیان آمده که همین فلم ها نمودار سرعت کار فلسمازان آلمانی میباشد .

فلسمازان آلمانی بعد از يك مطالعه دقیق سر انجام بمرام های بیشتر توجه بخرچ دادند که از لحاظ تکنیک فلسمازی و قسما از نگاه محتوی و سوژه آن در خور توجه قرار میگرفت . نقادان امور سینمایی در مطالعات و انتقاد تیکه پیرامون فلم هانگاشته اند اخیرا باین حقیقت اعتراف نموده اند که يك قدم نهایت موثر و جدی فلسمازان و نگارندگان سناریو در این امر نهفته است که آنها مسایل بزرگ زندگی را در فلم هابه نقطه حل و یا خاتمه یا فته نشان نمیدهد بلکه تلاشهای بزرگ شان مصروف این نقطه است که تلاش و مشکلات را ناتمام

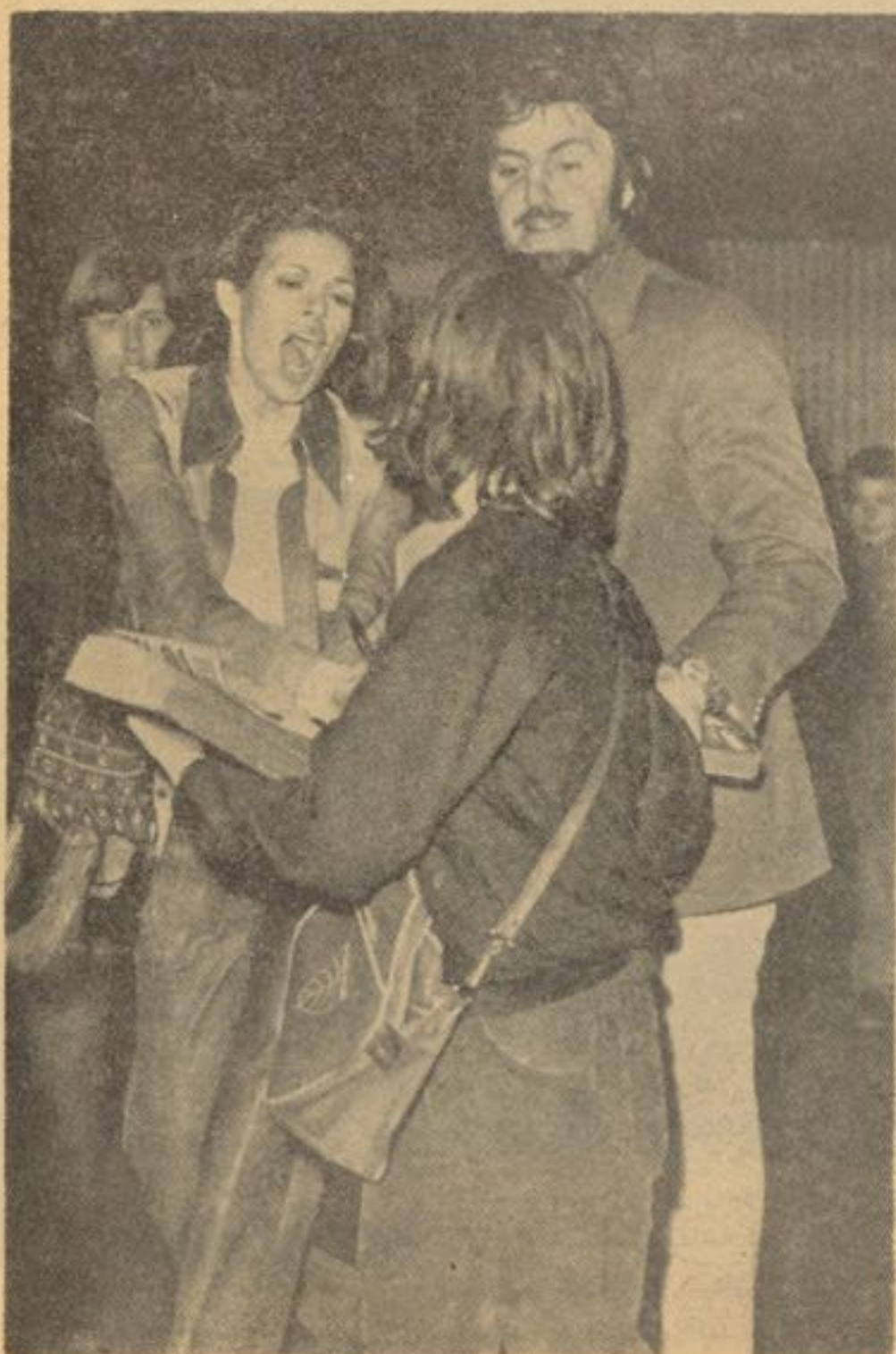
نباید در دنیای فلم ، قدرت تغییر دادن دنیا را داشته باشد . زیرا آنها میگویند دنیای فلم باید چیزهای را نمایش بدهد که چهره حقیقی آن درد دنیا هست نه آنکه برای مرام های خاص خود چهره موجودات جهان را عوض نشان داد .

نقادان بعد از تماشای يك سلسله فلم های که روی این ایده لوزی تهیه و تقدیم شده بودند نوشتند که فلم های با مقصد آلمان روی هم رفته جلوه ای اصیل و سوژه تازه داشته و بمراتب بهتر ، ارزنده تر ، طبیعی تر و گیرنده تر از فلم هایست که تا قبل از این تهیه گردیده است .

چه قبلا در آلمان فلم هابسرحد کلیشه بی رسیده بود و دایره آن محدود و خیلی هم تنگ بود و لسی موج نو و نگرش های نو سرانجام قاموس کینه را شکست و رونقی تازه بمیان آورد و باینکه طرز تفکر واحد معتقد اند که باید به آنچه که خودشان از نگاه و طرز دید خود می شناسند آنها در متصه عمل قرار دهند تا خطر سقوط واضمحلال در کارشان موجود نشود .

فلم های رویا سازی آلمان:

آلمان از سال ۱۹۳۵ تمام توجه



آلمانی‌ها خواهند شد؟؟

موج نویسیمای خسته و متعارف‌فلم‌های آلمانی را عوض نمود هاست



بر تونولیز باین نهضت خوشبین اند

سریع آنهم دریکمدت کوتاه محصول گرایش های نوو پدید ه های عالم پسند و نو پسند ه ها ورژ یسور های آلمانی بحساب می آید . موج نو ازیکطرف سینمای متعارف را ازبین برد و از طرف دیگر سینمای شکسته و بیرنگ هنر سینمای آلمان را بد یگران معرفی کرد و همین دسته ثابت کردند که ابتکار بخرچ داده اند و رنگ تازه در پرده سفید سینمای آلمان زد اند بطریق یقی که مردم آنرا پذیرفتند استقبالی کردند و از تماشا ی آن احساس خستگی نمودند .

اگر چه محصولات ابتدایی که در دایره دگرگونی قبول شده است از نگاه درآمد و جذب مردم

۱۹۴۰ فلما زمان خواستند از این روش خود را کنار بزنند از یسور بکمک رژیم رانی مانند (کویت نور، اشتاوت و لیبین هاین) یک سلسله فلم‌هایی تهیه و تقدیم شد که چوکات کهنه در آن شکسته به نظر میخورد ولی عمر این فعالیت زیاد نبود و به زودی بازم یک بحران در هنر سینمای آلمان بوجود آمد که از عر حیت برای سقوط شیرازه هنر سینمای آلمان و بی اهمیت ساختن محصولات آلمان مؤثر ثابت شد .

جنگ بین لمللی دوم یک برنگاه بزرگ در سینمای آلمان بشمار می آید . حدو داین برنگاه نهایت وسیع و ناقابل تخمین است چه این رویداد که مصادف به سالهای بحران بود قسمیکه همه فعالیت های آلمانی ها را در نطفه خفه کرد . هنر و هنرمندان نیز در دایره امحاء نابودی کشانند بطوریکه مدت مدیدی اصلا در سناحه تیاتر و سینما کسی موجودیت نداشت و تصور میشد که دیگر در اینراه به ترقی نایل نخواهند آمد ولی این فعالیت نظر بضرورت عصر و تقاضای مردم از سال ۱۹۵۰ بصورت خیلی ابتدایی و تدریجی آغاز گردید که قدمهای اول این فعالیت در سینما از ساختن فلم‌های کوتاه شروع شد .

نهضت و دگرگونی در سینمای آلمان:

این دگرگونی بصورت تدریجی از سال ۱۹۶۲ در فلم های آلمانی محسوس شد ولی از سال ۱۹۶۵ با شدت وحدت زیاده لو صفی گامهای تند برداشت بعدیکه در بین این سالها فلم‌هایی در آلمان تهیه شد که جوایز بزرگ ملی و بین المللی را بدست آورد که این پیشرفت



ستاره هاییکه موج جدید را تأیید کرده اند

اینکه مردم را علاقمند ساخت امکانات معتبر بودن فلم‌ها را از نگاه تجارت نیز فراهم نمود .

اگر از این موضوع هم بگذریم یک خد مت بزرگ دیگر که از زیر پای این فلم‌ها نشأت کرده است همانا معرفی چهره های تبارناک - آلمانی است که بد یگر سینماها مخصوصا هالیوود نموده چه همین فلم‌ها بود که او رسیلاند رس ماریا گلاس، کرستین کافمن، راکویل ویلش) وعده دیگر رابه سینمای دیگر ممالک معرفی نمود و در نتیجه این ستارگان در آلمان هنر هالیو دطلوع کردند و بنام و شهرت فوق العاده نایل آمدند و در قدم بعدی افتخارات آلمانی بودن شانرا در چهره سینمای دیگر ممالک حفظ نمودند و حیثیت بین المللی را برای خود کما یسی کردند .

رژیسورانی که امروز برای این نهضت تلاش های بزرگ خود را مصرف مینمایند، الکساندر کلوگی

بقیه در صفحه ۶۰

سپین صد فو نه ستاسی په خوله کبسی

خه و کړ و چه غاښو نه سور و غ اوله چنچي

خوړ لو خخه خو ندي پاتي شي؟

زيارو باسي ء چه ماشومان موله کوچنيوالي
دمسواکو داستعمال سره عادي شي او په دغه
وسيله خپل غاښونه روغ وساتي آيا د چنبلو په
اوبو کبسي د فلوراچول د غاښونو د پاره په
رښتيا گټور دي؟

له غاښونو څخه د غذا ټوټي راباسي
اود هغو دخرا بوالی مخه نيسي. له
ټولو څخه غوره داده چه د شپي له
ډوډي څخه وروسته بايد غاښونه په
مسواکو وینځل شي ځکه چه د خوب
په وخت کبسي د لارو ترمنځ بندېږي
اود خولي يکتواخته محیط، دغذايي
موادو د بقاياؤ دخرا بوالی اود غاښونو
د چنچي خوړلو د پاره زمينه برابرس
وي.

ما شومانو ته بايد عادت ورکړي
شي چه خپل غاښونه له کوچنيوالي
څخه په مسواکو ووينځي، ددغه کار
د پاره ډيره ښه موقع دوه کلني ده،
خو بايد پاملرنه وشي او ماشوم و
پوهول شي چه د غاښونو کریم تير
نکړي اود خولي او په دباندی وغور
ځوي.

په خو لومړيو مياشتو کبسي بايد
يوازی مسواک او اوپه استعمال شي
اود غاښونو د کریم له استعمال څخه
ډډه وشي او وروسته له هغه چه
دغه کار سره يی عادت ونيو کيدای
شي چه د غاښونو د کریم داستعمال
اجازه ورته ور کړي شي.

د غاښونو پرله پسې مسواک کولو
ته د ماشوم نو عادت ور کول کوم
گران کار نه دی، ځکه ماشومان همدا
چه لوی شوي او خان دلو يانو په
کتار کبسي وينی، درضايت او خوښي
احساس کوي.

له شپږ څخه تر ديارلس کلني
پوري دکو چينوالي غاښونه لويږي
اود هغو په ځای دايمي غاښونه پيدا
کيږي. ځيني جسمي شرايط او ناروغي
ددغه کار سره اړيکي لري، دداخلي
مرغيږي په کار کبسي اختلال اود
(راشلتيزم) ياد غاښونو د پوستوالي
ناروغي دکلسيم يا ویتامين ((دی))
د کموالي په وجه ددی سبب کيږي
چه د کوچنيوالي د غاښونو دريښو په
ځای دنوی غاښونو په پيدا کيدو کبسي
ځنډ پيښ شي، کله کله دغاښونو
رنګ اوښتي اود ميندو داند پيښي
سبب کيږي. دغه حالت کله کله په
روغو غاښونو کبسي هم ليدل کيږي

د هغو دکول په دی، بلکه هغه بايد
ماشوم او ميندو او پلرونو ته يی د
خولي او غاښونو روغتيا ور زده
کړي. ډاکتر معمولا سپا رښت کوي
چه د قند او نباتاتو نورو کلکو موادو
له زرو ولو اود د دوو غذاگانو تر منځ
د خوړو موادو له خوړلو څخه ځانو
ژغوري اوله هری غذا څخه وروسته
خپل غاښونه سم دستي په مسواکو
سره ووينځي، ځکه خواږه مواد کله
چه يوازی و خوړل شي، دغاښونو
په شاوخوا نښتي اود مکرو بونو
دودی د پاره مناسب محیط برابري
له هری ډوډي خوړلو څخه وروسته
دغاښونو وینځل او مسواک وهل،



مونږ او تاسی لږ شمير ماشومان
ليدلی دی چه څه ناڅه يو ځل د غاښونو
د ډاکتر کلنيک ته نه وي ورغلي او
غاښونه يی معاینه شوي نه وي.
ماشومان پخپله خوښه هيڅکله دغه
کار ته غاږه نه ږدي او زیاتره دمندو
او پلرونو اود غاښونو د ډاکتر مرسته
ضروري ده. غوره داده چه يوه ورځ
مخکی ددغه کار مقدمه برابره شي
او ماشوم له هغی وضع سره چه مخامخ
کيږي، لږو ډير آشنا کړي شي. مور
کولای شي چه له ځانه يوه خوړه
کيسه جوړه کړي او په دغه وسيله
د غاښونو د ډاکتر وظيفه ورته آسانه
کړي. ماشومان په ډيره مينه دغو
کيسو ته غوږ نيسي او په دغه پاره
کبسي پوښتنی کوي.

په دغه کار سره، تر زیاتي اندازی
پوري د ماشوم وپسره کميږي اود
غاښونو ډاکتر ته له ورتګ څخه
ډډه نه کوي. په لومړي کتنه کبسي
ډاکتر د ماشوم د سابقی په پاره کبسي
پوښتنی کوي اود غاښونو له لنډی
کتنی څخه وروسته خپلی مقد ماتی
وظیفی سرته رسوي. په دغه کار
سره نوموړی د ماشوم پاور خان ته
د راجلبوی او هغه دی په چمتو کوي
چه په راتلو نکو څلو کبسي پخپله
خوښه دخپلو غاښونو معالجي ته غاږه
کيږدي. دغاښونو د ډاکتر وظيفه
يوازی د چنچنو غاښونو را ايستل يا

پوره پاملر و اوخار نه غواری



دفلور اغیزی

به ۱۹ پیری کبسی (مازینو) نومی فرانسوی پرو فیسر دلوپری خل دپاره په چنجنو غابونو باندی د (فلور) اغیزی ته متوجه شوه او پیشنهاده یی وکړ چه د بنارونو د خپلو په اوپو کبسی دی دغه ماده زیاته شی دغه مطلب په هغه موقع کبسی د توجه وړونه گرځیده، ترڅو په ۱۹۳۰ کال کبسی د غابونو د طب دمطالبو په سر کبسی خای ونیو. ددی دلسو څیړونکو چه په امریکا او المغرب چه دهغو دودی دپاره لازم دی تبدیلی لکیاؤ، رپوت ورکړ چه په اوپو کبسی دفلور موجودیت دغا بنونو دچنجنی خوړلو او ماتیدو سبب گرځی.

د دغه رپوت له مخی دینا رونوله چنبلو اوپو څخه دفلور دجلا کولو

او په تکثیر پیل کوی نو څکه پرله پسو مسواک کول (دکستران) دغا بنونو له جدار څخه بیلوی اوپه نتیجه کبسی د غابونو له چنجنی خوړلو څخه مخنیوی کوی. امریکایی پوهان په وروستیو کلو کبسی د (داکتر اناز) په نامه دیوی مادی په تپسه کولو بریالی شویدی چه (دکتران) له منځه وړی. دغه ماده په حیواناتو کبسی تر ازموینی لاندی نیول شوی اوغوره نتیجه یی ور کړیده. مگرد دی دپاره چه په انسانی طب کبسی داستفادی دپاره چمتو شی، زیاتو تجربو په تیره بیا په انسان باندی ازموینی ته اړتیا لری او بنیای تر خورا تلونکو کلو دپاره بازار ته راو وزی. باید وویل شی چه له دغو موادو څخه دغه استفادی علت، د

قهوه یی رنگ ته د غابونو او بنستل به هغو بنارونو کبسی چه د فلور اندازه یی په اوپو کبسی زیاته وی، لیدل شویدی. دنور زپریدلو ماشو مانو په زپری کبسی د غابونو رنگ شینوالی ته اوپری، څکه چه په دغه ناروغی کبسی (بیلور دین) (دصفر رنگا رنگه ماده) په غابونو کبسی خای نیولی اود رنگ ددغه او بنستون سبب گرځی باید وویل شی چه د ماشوم په لوئیدو سره دغه حالت له منځه شی اوپه دایمی غابونو کبسی یی هیڅ نښه نه لیدله کیږی. په (هماتو پورفیری) نومی ناروغی کبسی غابونه په سور رنگ اوپری او دغه حالت هم دکوچینو الی اوهم په دایمی غابونو کبسی شته.

چنجن غابونه

چنجن غابونه د ژوند په هره دوره کبسی لیدل کیږی، دکوچینوالی اودایمی غابونه بنیای دچنجنی خوړلو سره مخامخ شی، په دغه کارکی څرنکوالی دغا بنونو په روغتیا کبسی اغیزه ناک دی، پیری سختی ناروغی کله کله د غابونو دچنجنی خوړلو سبب کیږی، میلا لیدل شویدی چه ځینی خلك په سختو ناروغیو اخته شوی اود دوی روغ غابونه ناخا به دچنجنی خوړلو سره مخامخ شویدی ددغه کار علت باید د بدن د متابولیسیم په اختلال کبسی ولتول شی. څکه فکر کیږی چه د دغو ناروغیو په ترڅ

کبسی په وینو کبسی یوراز اسیدی حالت پیدا شوی او بدن د کلسیم زیاتی اندازی ته اړتیا احساسوی اود غابونو زیاته اندازه کلسیم یی دباندی ایستلی دی.

د غابونو په چنجنی خوړلو کبسی دخوړو موادو اغیزه ثابت شویده. مکروبوته په غابونو کبسی نښتدل شوی قندی مواد په (دکستران) باندی اوپه تکثیر پیل کوی نو څکه د غابونو چه دهغو دودی دپاره لازم دی تبدیلی



ځینو ډاکترانو مخالفت دی.

څکه دوی عقیده لری چه دغه ماده دخوالی دمکروبی محیط دانپول دله منځه تلو سبب گرزی اودا عملد انسان درو غتیا دپاره خطر لری.

اوس اوس هڅه کیږی چه داسی یوه ماده جوړه شی چه یوازی د غابونو په مکرو بوونو باندی اغیزه ولری او هغه له منځه یوسی نه دخوالی په ټولو مکروبوونو باندی.

مساله دامریکې دصحنی مقا ماتود پرو گرام په سر کبسی خای ونیو. خوعجیبه خبره داده چه لس کاله وروسته یعنی په ۱۹۴۰ کال کبسی یوبل رپوت خپور شو او هغه داچه دچنبلو په اوپو کبسی د فلور موجودیت

په سلو کبسی او یاد غابونو د چنجنی خوړلو څخه مخنیوی کوی دغه رپوت دهغو څیړنو له مخی چه په اوپو کبسی دفلور لرونکو سیمو او یا هغو سیمو څخه چه فلوری په اوپو کبسی نه وجوړ شوی له دغی

نیستی ورو سته وچی بنارو نو دچنبلو په اوپو کبسی له فلور څخه استفاده رواج وموند اوددغه کار دپاره له فلورو سو دیم، یا فلورو زنک، څخه استفاده کیدله یوشمیر نورو پیشنهاده وکړ چه د اوپو پر خای دغذا په مالکه کبسی فلور نلونو کبسی فلور زیات شی څکه چه یوازی په همدغه وسیله سره ټول خلك کولای شی گټه ورڅخه واخلي. نیو یارک په ایالت کبسی، دچنبلو په اوپو کبسی دفلور دگپولو له نښکیو څخه دخبریډو دپاره دوه بنارونه وټاکل شول اود یوه بنار په اوپو کبسی فلور واچول شو اود بل بنار له اوپو څخه حذف کړی شو. هغه احصائیه چه د پنځه ویشتنو کلو په ترڅ کبسی اخیستل شویده، څرگندی چه د غابونو چنجنی خوړل ۶-۹ کلو ترمنځ ماشومانو کبسی په سلو کبسی ۶۰ اود ۱۲-۱۴ کلو ترمنځ ماشومانو کبسی په سلو کی ۷۰ نیویارک دبنار په اوسیدونکو ماشومانو کبسی چه د چنبلو په اوپو کبسی یی فلور ور گډه کړی شوی د (کینک ستون) دبنار په نسبت لږ وچه په اوپو کبسی یی فلور نه و زیات شوی. دغه راز احصائیه له نورو ایالاتو څخه هم واخیستله شوه او په ټولو حالاتو کبسی نتیجه تقریبا یوشان وی اود چنبلو په اوپو کبسی دفلور په گپولو کبسی هیڅ تردید پاتی نشو.

د پورتنیو احصائیو دخپرنی له مخی څرگندیږی چه د بنارونو دچنبلو په اوپو کبسی دفلور گپول نه یوازی

پاتی په ۶۲ مخ کی

برف کوه‌های متواتر در سالنگ چندین مرتبه راه را بروی ترافیک بست

برای پاک نمودن شاهراه‌ها اتخاذ شده ترتیب و خلعت خوانندگان ارجمند ژوندون تقدیم نمایم .
بناغلی وزیر فواید عامه در جواب سوالی چنین گفت : در مورد شاهراه سالنگ قبل از فرارسیدن سرما چنین تجویز اتخاذ شده بود که تمام وسائط و ماشین‌آلات به فعالیت و مبارزه بمقابل برف‌کوج‌ها ترمیم و احضار گردد به این اساس تدابیر لازمه اتخاذ گردید تا عندالموقع برای مجادله با برف‌کوج‌های احتمالی آماده باشند و این امر ایجاب میکرد تا طرق و وسایل که در تسریع این عمل رول عمده دارد مطالعه و بهترین نوع آنرا انتخاب و بکار اندازیم .

بناغلی وزیر فواید عامه افزود : به همه معلوم است که قوای بشری و وسائل تخنیکی در امر تحقیق بخشیدن یک مامول رول اول و اساسی دارد . بدین ملحوظ خودم در اوایل زمستان امسال درخجنان رفته از نزدیک با تمام کارکنان شاهراه سالنگ تماس گرفتم و نقاط احتمالی پائین شدن برف‌کوج‌ها را نظر به تجارب گذشته تثبیت و هر یک از موظفین را بالای پست‌های شان گماشتم تا بمجرد وقوع برف‌کوج هر دسته بصورت جدی مصروف فعالیت شده و راه‌را برای عابرین باز کند و طرز تشریک مساعی یک پسته را با سایر پسته‌ها توضیح داشتیم روی همین حساب بمجرد سر از بر شدن برف‌کوج پسته‌ها بطور آگاهانه وظایف خود را موفقانه انجام دادند که در نتیجه شاهراه سالنگ همیشه به روی مسافرین و ترافیک باز نگهداشته شد .

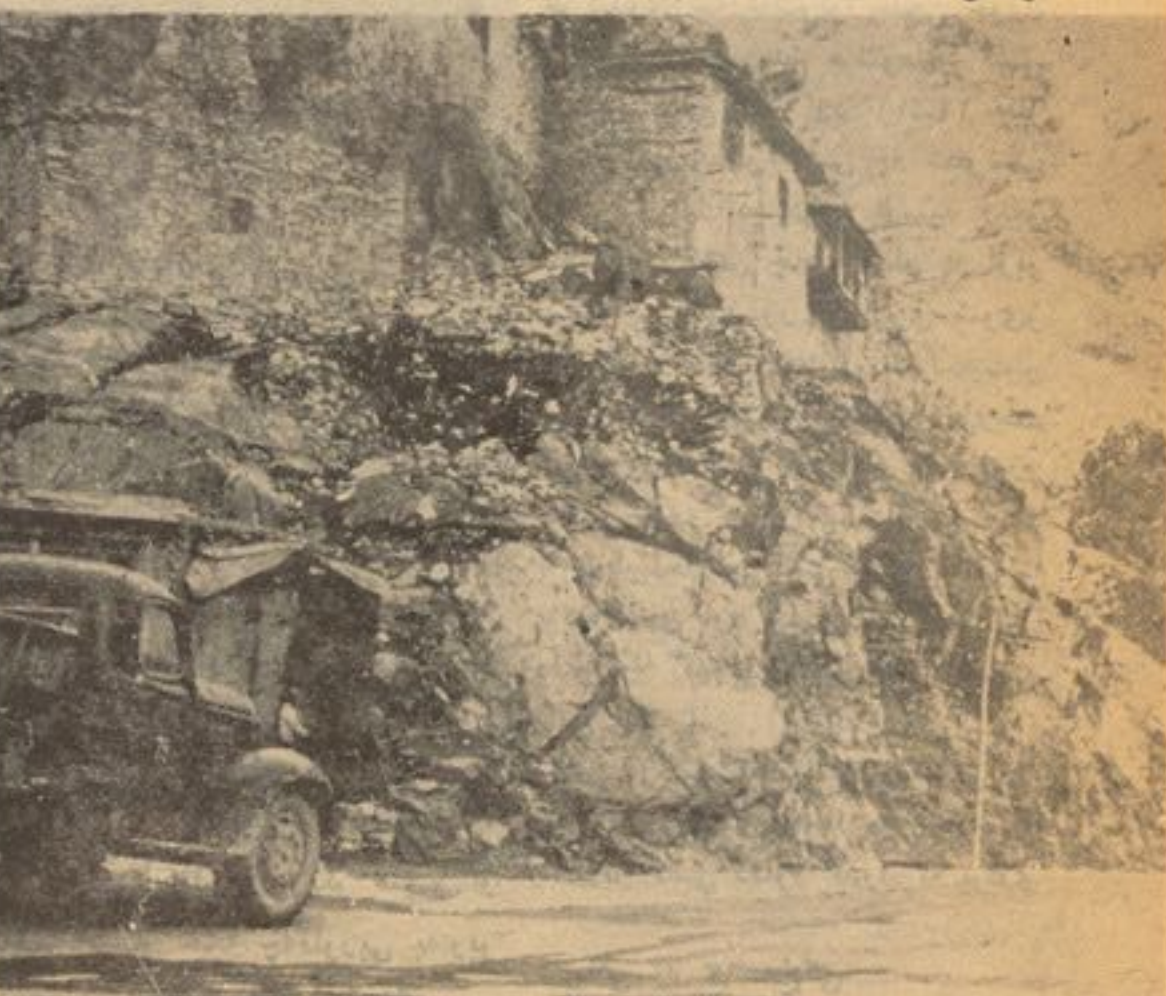
بناغلی انجنیر فایق علاوه کرد در گذشته یک سلسله مشکلات نسبت عدم توجه و سهل انگاری نبودن یک پلان منظم در شاهراه باعث میشد که شاهراه برای چند روز مسدود بماند .
یگانه چیزیکه من بیشتر به آن تماس گرفتم و تا حال متوجه آن هستم همین مساله است که هیچ یک از مسافران از ناحیه برف‌کوج به مشکلی بر نخورند وقتی با کارکنان شاهراه سالنگ در تماس شده مشکلات آنها رافع گردیدیم مشکلات دیگری در سر راه ما قرار داشت که عبارت از ترمیم ماشین‌آلات



اشارات ترافیک سهولت را برای رانندگان ایجاد کرده

زاید الوصف جوانا نیکه مصروف پاک کردن برف‌کوج‌ها از سرک‌ها بودند شاهراه سالنگ به‌زودترین فرصت بروی ترافیک باز گردید .
وقتی خبر سر از سر شدن برف‌کوج‌های بی سابقه از روی امواج رادیو بگوش مردم رسید خواستم راپور مفصلی درینباره از سائرانیکه یکی دوشب‌بنابر مسدود بودن شاهراه در مسیر جاده‌سپری کرده بودند تقدیم خوانندگان ژوندون نمایم اما موفق به این امر نشدم زیرا هر یک از مسافرین وقتی به کابل‌میر رسیدند مجالی برای گفتگو نداشتند و از سیمای هر یک آنها معلوم میشد که سردی هوا و خستگی مسافرت ذله شان کرده است اما تنها چیزیکه شنیدم این بود که در یوران و مسافرین از حسن فعالیت و زحمات مشقت بار وظیفه داران سالنگ یاد می کردند و می گفتند که اگر از (کار) نام ببریم مشا لشی را باید کار کارکنان سالنگ بدیم و این انگیزه بود صاحب‌های بنا غلی دیپلوم انجنیر غوث الدین (فایق) وزیر فواید عامه در زمینه اینکه چه تجویزی از طرف وزارت فواید عامه

همانطوریکه خوانندگان مجله ژوندون اطلاع دارند برف‌باری امسال در سراسر کشور بی سابقه بود .
این برف‌باری در روزهای ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ دلو چنان شدت یافت که نظیرش چه در طول زمستان امسال و چه در چند سال اخیر دیده نشده بود نیاریدن برف در اوایل زمستان امسال مردم مارا مشوش و پریشان ساخته بود اما هنگامیکه دانه‌های برف در هوا اشکار گردید کم‌کم تشویش و نگرانی جای خود را به امید داد .
خوشبختانه با باریدن برف هراسی در دل یک عده محترکین



کارکنان حفظ و مراقبت سالنگ مصروف انداختن مخلوط نمک اند
صفحه ۱۴

بود .
که به اسرع وقت اقدامات در
زمینه صورت گرفت .
- بناغلی وزیر فواید عامه ! لطفا
در مورد پلانیکه قبلا تذکر دادید
اندکی روشنی بیندازید .

- تقسیم مفرزه ها و وسایط که
برف را پاک میکند نظر به محلات
برفکوج طوری تنظیم شده بود که
ارتباط میان پوسته ها موجود بود اگر
در يك منطقه برفکوج رخ میداد
فورا پوسته های دیگر به کمک
رسیده و متحدانه به کار آغاز می
کردند تاثیر عمده سرعت عمل در
بر فباری اخیر همانا تقسیم بندی
پسته ها و مفرزه های برفپاک بود
ولی برفکوج ها به اندازه زیاد بود
که با همه آن در يك وقت امکان
پاک کردن شاهراه ممکن نبود چنانکه
به همه معلوم است تقریبا ۲۰ الی
۲۵ برفکوج در سالنک جنوبی و
بیشتر از ۱۶ برفکوج در سالنک
شمالی سر از یر شده بود که در
اثر آن چند ساعت راه بروی ترافیک
مسدود شده بود .

از اینرو يك تعداد بولدوز ها
از کابل اعزام گردید تا با قوای
حفظ و مراقبت شاهراه سالنک
همکاری نماید .

- بناغلی وزیر فواید عامه ! در
دوران این مدت که برفکوج ها
بیسابقه بوقوع پیوست آیا کدام
حادثه رخ داده یا خیر ؟



درختان ار چه

درختان ار چه در میان برف در سالنک ها زیبا یی خاص داشت

داخل تونل میگذشت مشکلاتی را
برای در یوران خلق می کرد . آنها
بزودی ترمیم و این مشکل نیز
مرفوع گردید .

- بناغلی انجنیر (فایق) وزیر
فواید عامه ! در مورد یخک در
شاهراه ها چه تجویزی در نظر
گرفته شده است ؟

- در مورد یخک از موادی مخلوط
از نمک استفاده میشود که بعد از

سپه انگاری وظیفه داران حفظ و مراقبت
معلومات و در زمینه تصمیم جندی و
قاطع گرفته شد .

بناغلی وزیر فواید عامه در اخیر
علاوه کرد :

حسی وطنپرستی و بشردوستی
بهترین انگیزه است که مشکلات
را از سر راه دور ساخته
انسان وقتی بدتیا میاید و بزرگت
میشود سعی کند که بدرد دیگران
بخورد ولی اگر احساسات وطن
پرستی گشته شود ما نمیتوانیم
کاری را از پیشس ببریم وظیفه
شناسی کارکنان شاهراه سالنک
از این گونه بود و آنها با حس
وطنپرستی و کومک به مردم و
جامعه خود کاری را که به آنها
سپرده شده بود انجام دادند و
موفقیت هم با آنها بود .



برف خیلی زیاد باریده بود که جز سرك دیگر همه جا سفیدمینمود



دوهمه برخه

درحمت خير زوی خیره:

دتياتر تاريخ



چې تقريباً تر ميلاد وروسته په دريمه او څلورمه پيړۍ کېنې بلکل د تياتر هنر له منځه ولاړ او شيخ زلفکر نه گڼده چې يو وخت تياتر د يو نان او روم د با عظمته تمدن په غير کېنې لوی لاس درلود ، يعنې هغه وخت چې دروم امپرا طوری له منځه ولاړه نو د کليسا له خوا د هنر او تياتر سره سمخته مبارزه پيل شوه چې تقريباً د اورو سوو کلونو اويا تر هغه زيات بيا د تياتر هنر په هغه خپله واقعي بڼه څرگند نشو . اوکه چيرې هم وو ، هغه به نو خامغا هغه وپوځي د شعبده بازی ډلې وی چې عموماً دروم د امپرا طوری په کليو او ليرې ښارونو کېنې دودونو او اخرونو په ورځو کېنې بې يوډول بې اهميته سحنې ښودلې .

عجيبه خو لاداده چې وروسته له څوپيړيو څخه کليسا بيرته پدې فکر کېنې شوه چې تياتر منځ ته راوړي او دغه هنر ته دو باره اجازه ورکړي يعنې د ميلاد په لسمه پيړۍ کېنې د کليسا کشيشانو دانجيل د مقدس کتاب مذهبي کيسې د هنر په جوگانې کېنې خلکو ته و ښودلې چې په حقيقت کېنې دغه ساده مذهبي سحنې وی چې په پاي کېنې بې دمنځني پيړيو د مذهبي ډرامو دنيا رامنځ ته کړه . په لومړۍ مرحله کېنې دغه هنري سحنې په خپله په کليسا کېنې ښودل کېدې لاکن په راوروسته کېنې بې د کليسا څخه دباندې وښودل شوی . پدې ډول ډرامو کېنې په هنر مندانو ډير ساده لباس په ځان کاوه لاکن دملاتکو او شيطا نانو دپاره به يې مخصوص لباس استعمال کاوه ، يعنې يوه ملاتکه به يې په وژونو ښکلې کول او شيطان ته به بې عجيب و غريب شکل ورکاوه او پدې ډول سحنو کېنې به يې خلکو ته د جنت او دوزخ ښه عمل او په عمل په باره کېنې پيلي پيلي ذمې لار ښودلې کولې چې خلکو به هم ډير خوږ او لذت ځنی وږی .

تياتر په منځني پيړۍ کېنې :

په يورپ کېنې د يوو لسمې پيړۍ څخه وروسته ځينې صنفی اتحادی د اوسنيو اتحاديو په شکل منځ ته راغلی . دنوموړو اتحاديو مقصد دا وو چې د هر کسب خلک په خپله اتحاديه کېنې راټول کړي . وروسته له هغه مودی دغو اتحاديو په گډه سره مذهبي کيسو د تدليل او نندارې دنده پر غاړه واخيستل پدې هنري لوبو کېنې د پخواني يونان د اصولو په پيروي ټول هنري کارونه نارينو اجرا کول او ښځو هېڅ ډگهون حق نه درلود لاکن څه مده وروسته ښځو هم مذهبي رواياتو او کيسو د تمثيل په برخه کېنې فعاله برخه واخيستل چې پدې اټکل نو د هنري نندارو ټالير نور هم زيات شو په ټوله اروپا کېنې د دغو مذهبي سحنو د ليدلو دپاره خلکو هجوم راوړ او په لږه مده کېنې ټولو خلکو ددغه هنري لوبو سره خپله مينه ښکاره کړل .

دمنځني پيړۍ هنري تمثيلي سحنې په څو ډوله اجرا کېدلې مثلاً په انگلستان کېنې يې ددغه راز هنري سحنو د ښودلو دپاره يو ډول مخصوص سپاری سحنې جوړې کړې يعنې کوم وخت چې به يوه سحنه د ښار په يوه کوټ کېنې ښکاره شول نو سمدستي به دغه سحنه د ښار بل کوټ ته نقل شول او هلته به يې خپلې هنرمانې سټي کولې . دغه سپار سټيج په يوه مخصوص شکل سره جوړېدې چې هنر مندو لسو په ډير اسانې سره کولای شوای چې هم خپلې هنري لوبې اجرا کړي او هم خپل لباس په اسانې سره بدل کړي . عموماً د دغه سپار سټيج په پر ښلې ټول ډول يې داسې وو چې د ښار د يوه غټ ميدان او يا يوه بازار په منځ کې به يې د سحنو د ښودلو دپاره تياتر په شکل ځايونه جوړول او هلته به يې د ننداره کوټک دپاره مخصوص سټي جوړې جوړولې . طبعاً مخ چوکسې د ښار د مشهورو خلکو دپاره ټاکل کېدې .

د پورته مذهبي نندارو په تعقيب په انگلستان کې يو ډول اخلاقی تياتر منځ ته راغی . ددې تياتر د ښودلو مقصد د ښه والی بدوالی او ددوی دواړو په منځ کې د مبارزې موضوع تشکيلوي . همدارنگه په دغه دوره کې د حضرت مسيح د ژوندانه د پيښو ټول اړخونه په يوه احساساتي شکل د هنر مندانو له خوا ښودل کېدل . دغه راز سحنې به تقريباً د يوې مياشتې دپاره په مسلسل ډول ښکاره کېدلې .

چې خلکو دخپلو مذهبي احساساتو له مخې ددغه راز سحنو ښه هرکلی کاوه او خوندي به يې ځنی څرنگه چې او س هم دالمان د باواریا ، په سيمه کېنې دغه ډول مذهبي احساساتي پارچې د تياتر په زړه کېنې ښودل کېږي . هرڅوک چې دغه تياتر وويني نو سمدستي به دمنځني پيړۍ د هنر او تياتر غوره نمونې د زړدي څخه وويني . په هر صورت په اروپا کېنې د لسمې ميلادي پيړۍ څخه بيا تر پنځلسمې دپاره په مسلسل ډول ښکاره کېدلې . پيړۍ پورې تقريباً تياتر مذهبي شکل درلود او بيله مذهبي کيسو څخه بل څه نه پکېنې ښکاره کېدل . وروسته تر منځنيو پيړيو په يورپ کېنې د رسانس ځلانده دوره شروع کېږي او د يورپ په زوگه کېنې يو ستر تحول منځ ته راغی . پدې وخت کېنې د يورپ دنورو هيوادونو په لړ کېنې ، ايتاليا هغه يوازنی هيواد وو چې د ټولو هنري ارزښتونو سره يې مينه څرگنده کړل . په همدې کېنې وو چې دايتالیا هنر مندانو وکولای شوای چې د طبيعي او خيالي منظرو سحنې نقاشی کړي او وروسته يې د سحنې د ښکلا او ښايست دپاره پکار واچوي . پدې وخت کېنې دايتالیا شتمنو خلکو دخپلې شخصي خوښې او ساعت تيرۍ دپاره د تياتر او هنر سره مينه پيدا کړل همدغه علت وو چې هنر مندان تشويق او د سحنو په ښکلا کېنې

به يې د ډير مهارت او لياقت څخه کار اخيستی دی ، هنر مندانو به د حس په مخکېنې خپل لوبې اجرا کولې پداسې حال کېنې چې نور ټوله مخه به دنقاشی په ښکل ټابلو سره ښکل کړه شوی وو چې ډيره زړه وړونکې منظره به يې منځ ته راوړی وو . همدغه وخت وو چې په سحنه کې د پردې څخه کار اخستل کېدې البته په اوسني شکل او مقصد نه بلکه د خپله مقصد دپاره کار ځنی اخستل کېدې ، يو بل شی چې د تياتر د تاريخ په دوران کېنې ډير اهميت لري ايراده يعنې په ۱۶۳۷ کال کې دنوريز په ښار کې د اپرا ښکلې هنر منځ ته راغی چې په حقيقت کېنې اپرا د تياتر د هنر يو ښکلې او ضروري اړخ تکميل کړ . ددغه وخت په اپرا کېنې علاوه پر ځينو معمولي سحنو ، نڅا او گروپي آوازونو او موزيک گڼون وکړ چې په لږه مده کې يې ډير زيات

شهرت په برخه شو . پدغه وخت کې دايتالیا د شتمنو خلکو له خوا په خپلو باغونو او پټيو کې ډوډکې وپوځي تياترونه جوړېدل او سحنې به يې په ښکلو ښکلو ټابلو گانو سره سرچيالولې . همدغه علت وو چې په دغه وخت کېنې د تياتر د سحنې د ښکلا فن ډيره ترقي وکړه لاکن متاسفانه چې پدغه وخت کېنې د تياتر د پيشرفت سره چوخت ډرامه ليکونکي پيدا نشول . همدغه علت وو چې دايتالیا تياتر لکه څنگه چې ښاييدل هغې پر مخکتي وکړ او په خپل پخوانی حال پاته شو . څنگه چې مخکېنې وويل شوه چې پدغه وخت کې د ډرامې ليکلو دپاره ليکوال نه وه ځکه نو ددغه وخت هنر مندانو دخپل ځان څخه هنري لوبې اجرا کولې . پدې اټکل نو ددغه وخت هنر مندان ډيرې خبرې په ياد کړې وی او پدې پوهيدل چې خپل رول څنگه

لوي دهغه وخت دار بابانو او حکمرانانو دپاره اجرا کيدلي او دهنري لوبو دتمثيل په وخت کې يې دسمبوليم څخه کاراخيستي چې پدې اټکل نو ددغه هنري لوبوپه ماهيت اوهغې بيواده او عمو مې خلک ته يو هيدل په جاپان کې هم تياتر ډيره زړه اووږده تاريخي سابقه لري جاپان يوډول کلاسيک تياتر لري چې په خپل وخت کې داشرافو دپاره ښو دل کيده چې دغه تياتر دنوه پنامه سره ياديزي . په دغه ډول هنري لوبو کې هنر مندانو يوډول خاصي شکلونه په مخونو اغوستل او هنري لوبو يې سرته رسولی په دغه ډول لوبو کې عمو ما ټوله هنري کارونه دنارينو لوبغاړو په غاړه ورواو ښځو هيڅ برخه نه پکښې درلودل .

په دغه ډول تياتر کې دصحنې هيڅ ضرورت نه وو بلکه يوه غټه ونه چې ډيره بهيکلي کېږي شوي وه دصحنې په منځ کې ايښودل چې يوه پلونه به يې دهنر مندانو دپاره څای ټاکي او بل طرف ته به يې د شننو خلکو دپاره ځای ټاکي . په دغه ډول تياتر کې ډولونو هنر مندانو حرکات سمبوليک جنبه لري اود هنري لوبو موضوع نار يځي او مذهبي اوبخ تشکيلوي اوپای يې په ډير ويزجن حالت سره ختمېږي .

په جاپان کې يو بل ډول تياتر هم شته چې دکابو کې پنامه سره يادېږي . واپس چې دغه ډول تياتر ۲۶۰۰ کاله مخکښي منځ ته راغلي دي . په دغه راز تياتر کې عموما دژوند ساده مسايل او تاريخي پيښې اجرا کېږي دلويو په دوران کې نڅا او راز راز آوازونه هم ليدل کېږي . په جاپان کې يو بل ډول تياتر چې دين راگو پنامه سره يادېږي هم شته . په دغه تياتر کې دمخلفو ناوکيوڅخه کاراخيستي په حقيقت کې نو هنري تياتر په جاپان کې دکابو کې تر تياتر ډيره اوږده تاريخي سابقه لري . هغه ناو گانې چې په نوموړي تياتر کې کار اخستل کېږي جگوالی يې و يوه منزه رسپيږي اوحرکات يې لودي اندازې پورې مشکل دي چې دهنري ناوکي دپاره تقريباً درې نمره پکار دي . دغه ډول تياتر اوس هم په جاپان کې عموميت لري اوډير خلک يې دهنري لوبو دپاره لږه ښکاره کوي .

په پای کې بايد داهم زياته گړه شي چې په اوسني وخت کې ديورپ دتياتر هنر ډير مخکښي تللي دي او په نوموړي قاره کې ډير نامتو هنر مندان رامنځ ته شويدي چې ددغو هنر مندانو کاراو زحمت دتياتر دوړاندېنگ اوپيشرفت په برخه کې ډير مؤثر واقع شويدي . ديورپ دهيوادونو په لړ کې دفراستي دکمپني تياتر، دلندن داوالم ويک تياتر اود شوروي اتحاد دماستکو هنري تياتر ډير شهرت لري .

په امريکا کې اوس يو بل ډول نوي تياتر منځ ته راغلي دي چې دموزيک او باله په مرسته ديوه داستان موضوع خلکو ته تمثيلوي . داوسني پيړۍ دتياتري هنرونو يو بل مهم اقدام دادی چې په پوهنتونو او ښوونځيو کې دهنري اماتور او تياتر منځ ته رانگه دي . په نوموړو تياترونو کې ځوان هنرمندان خپلي هنري لوبې دستيچ په سر خلکو ته ښکاره کوي چې ډير هنري ارزښت لري په دغه ډول تياتر کې مادي مسايل اهميت نلري بلکه هغوی کوښښ کوي چې دملی هنر د لاري دخلکو معنوي اړ تيا وي پوره کالدي . همدارنگه کوښښ کېږي چې دننني نړۍ په ځوانانو اومانانو مانو کې داسې هغوی ارزښتونه تقويه کړي چې دسبا ورځي دپاره هغوی هم ستر هنري خدمتونه سرته ورسوي يا په بله ژبه دهنر رانلوونکي مرحله نوره هم دکامل او پرمختگ ځلانده ډېراو ته ورسوي .

زمونږ په گران ټاټو يې افغانستان کې دتياتر هنر ځانله ډير او ډده او لرغوني تاريخي ريښې لري . څنگه چې نوموړي هنري پديدې په يورپ کې دهغه وخت دشرايطو

منځه ولاړل . دنو لسې پيړۍ په پای کېښي ځيني نورغني اختراعات منځ ته راغله چې دتياتر دريات بدلون اووږدي دپاره يې ډير خدمت وکړ لاکن ددي ټولوڅېرو سره سره بياهم دنوموړي پيړۍ تر پایه پوري کومه نامتو او دپادوني وږدپامه ونه ليکل شوه .

تياتر په ختيځ کېښي :

دختيځ او لوېديځ دتياتري لوبو په منځ کې ډير نو پير موجود وو مثلاً که به چيري دلوېديځي نړۍ يوه تن دختيځ د تياتر يوه هنري لوبه وليدله نو ددغې هنري لوبې په زياته برخه نه يو هيد . دا ځکه چې د لوېديځ اوختيځ دکلتور په منځ کېښي ډير توپير چې ديوه غربي دپاره دهغه درک اوپيژندنه ډير مشکل کاربريښيده . بل داچې په شرقي تياتر کېښي يسي ديبلو بيلو موضوعو عاتو دښودلو دپاره د سمبوليم څخه کار اخستي پداسې حال کېښي چې غربي تياتر ددغه ډول خپرو څخه ډير ليري پروت وويلکه په غربي تياتر کېښي ټوله مسايل دشر گندو حرکاتو په واسطه اجرا کيدل .

په تير قې تياتر کې دصحنې دتغير شکل ډير لږ ليدل کيده لاکن هنر مندانو داښکته په وخت کېښي ډير ښايسته اوشکلې وريښتي اورتکه جابې په ځان کولي . کله به نارينو دښځو رول اجرا کا وه او کله به بيا ښځو دنارينو رول سرته رساوه . په ختيځ کېښي

نوميدل ډير مشهوره دي چې په لرمنده کې يې دډرامه ليکلو په برخه کې جېپانې شهرت ومونه .

په دغه دوره کې دبالت هنر

ډير پرمختگ وکړ هغه لومړني بالت چې دنن ورځي بالت ته ورته دي دډريم هالنري دخور دواوه په شپه په کال ۱۵۸۱ کې دورساي په ماني کې منځ ته راغی او دخورلسم لويې په دوره کې دبالت هنرو پوي هسکي مرحلې ته غيږ وواوه داځکه چې خوارلسم لويې شخصاً دنوموړي هنر سره عيڼه درلودل . همدغه علت ووچې په ۱۶۶۱ کال کې يې دنڅا اکاډمي تاسيس کړل . خو کلونه وروسته داډيرا جوړونکو دبالت صحنې داوپرا سره يوځای کړي اوخپل داوپرا يوه برخه يې وبالت ته وقت کړل .

په روسيه کې هم په ۱۶۷۲ کال کېښي دالکساندر ميخا يکو ويجه په امر چې ډيتر کبير پلازکيري لومړني تياتر منځ ته راغی . کله چې دکاترين په غوښتنه دشکسپير آثار ترجمه شول نو تياتر ښه وده وکړه خوچې دنوموړي کار د پاره دروسيسې ډير ليکوال تشويق شول او ډيري ښکلې ډرامې منځ ته راغلي . پدې ترتيب نوپه ټوله يورپ کې دتياتر ښکلې هنر پراخوالي ومونه چې په نتيجه کې ديورپ د ډيرو هيوادو نو دپاښتو په ډولونو کې دتير ډير مشهور اوشکلې

سرنه ورسوي . هنر ميدان به دنتمثيل په وخت کېښي داسرستان په رو حبه او سيمار يو ښه پوهيدل لاکن دجزليانو په وخت کېښي به يې دشخصي ابتکار څخه استفاده کوله اوپه هغه ډول چې زړه يې غوښت . دمقابل نفر ځواب يې برابر اووه دهمدغه علت له مخې ددغه وخت هنرمندان ډير چالاکه ، هو شيار او حاضر جوابه وه . پدغه وخت کېښي به هم هنرمندانو دخپلو هنري لوبوداجرا په وخت کېښي دپوره شکل اوپا کله دينم شکل څخه کاراخيستي اوپدې تر تيب به يې خپلي کمپني پارچې تمثيلولي او ننداره کوونکي به يې مشغوله ساتل . همدارنگه داښايستي هغو هنر مندانو چې کمپني پارچې يې تمثيلولي په ټوله يورپ کې سفر کاوه اوخلک يې په خپلو ټوکي پارچو سره خندول او ددي لاري څخه يې ډير پيسې لاس ته وروړي خو چې د نولسمې پيړۍ دشروع سره يوځای دغه راز کمپني صحنې له منځه ولاړې .

دلمړي ملکي اليزابت دوآکداري په دوره کېښي يعنی په ۱۸۵۰ کال په انگلستان کې تياتر بله بڼه ځان ته غوره کړل اوپدې وخت کې دتياتر هنر دومره پرمختگ وکړ چې دلندن ټولو خلکو دتياتر سره مينه څرگنده کړل چې تقريباً په دغه وخت کې دلندن په تياتر کې اولس تيا تر و نه جوړ او پکار لويديلي وه . هنر ميدان د تمثيل په وخت



دچين . همدواجاپان تياتر ډير لرغوني اوبخوانی ريښې لري .

په چين کې به دتياتر هنري لوبې دکښيځ له خوا شروع اوتقريباً دښيرو اوياناوساعتونو دپاره به يې دوام درلود . دتياتر دهنري لوبو په وخت کې به ننداره کوونکو شاو خوا گرځيدل . جای به يې چينلي او دنورودوستانو او ملگرو سره به يې خبرې کولې اوکله چې به وږي شول نو ډوډۍ به يې خوړل اوپه عين حال کې به يې دصحنې هنري لوبو ته پاملرنه کول . په چينايي تياترو کې به يې دخو بيلو بيلو ډرامو راز راز پارچې اجرا کولې .

په هندوستان کې هم تياتر ډير لرغوني اووږد تاريخ لري چې تقريباً څو پيړۍ مخکښي تر ميلاد دپهارانا له خوا دډرام دنن پنامه يوکتاب ليکل شو پدې چې دهند دتياتر په تاريخ کې ډير اهميت لري چې دنوموړي کتاب دهند دهند دتياتر تاريخ او قدامت ښه ترا څرگندېږي .

عموما په چين اوهند کې دنيا تر هنري

تياترونه جوړ او منځ ته راغلل . لنډه داچې منځني پيړۍ دتياتر په جېپان کې ډير تحولونه رامنځ ته کړل چې دغه دوه يې ډير مهم اوديا دونی وړدي . يو داچې دننداره کوونکو داناستی ځای يعنی لژتغیرو وخوړ او دصحنې ديوالونه يې پداسې شکل جوړ کړه شول چې صحنه ديوه دري ديوالي اطاق په شکل منځ ته راغله . بل داچې دصحنې دزيښانه کولو دپاره يې دنفتي اوشمعي خراغ په ځای د گازی خراغو څخه استفاده کوله . دگاز نور کولای شي چې ننداره کوونکو ته صحنه ښه ترا روښانه معلومه کړي . په دغه وخت کې د لایم لایت روښنايي هم منځ ته راغله . دغه يوډول نورووجي دهاکو څخه يې لاس ته راوړي او دصحنې يوه برخه يې په ښه ډول روښانه ساتل .

په امريکا کې هم په دغه وخت کېښي دوه ډوله تيا ترونه چې تقريباً اهميت يې لروووده اوانکشاف کړي وو . لاکن په ډير لږ وخت کې دوپاره دسکوت سره مخامخ شول اوله

کښي دهغه وخت د ساده لبا س څخه کار اخستي پدې وخت کېښي دښځو رول خلعيانو په غاړو اخستي . ځوانانو به دښځو لباس په تن کاوه او وروسته به يې دښځي رول اجرا کاوه ځکه چې تر دغه وخت پوري په انگلستان کې ښځو حق نه درلود چې دنارينو سره يوځای دستيچ پر سر هنري لوبې اجرا کړي . ويليام شکسپير . گريستو فرمارلواوين جاسون ددغې دورې دډيرو مشهورو اوانامتو ډرامه نويسانو څخه شميرل کېږي ځکه چې شکسپير په خپله يو هنر مندوونو ډير وختونه به يې په خپلو ليکلو ډرامو کې مهم رولونه بازی کول . ددغه وخت دډيرو مشهورو کياترو څخه دهگلوبه تياتر ووچې زياتره يې دشکسپير ډرامې خلکو ته ښکاره کولې . ددغه وخت په دوران کې په اسپانيه کې هم ډير نامتو ډرامه ليکو نکی منځ ته راغلل چې دهوب دوگاه يې ډير مشهور دي چې تقريباً ۱۸۰۰ ادبي اثرونه يې ليکل دي . اووروسته ترده دوه نور ليکوال چې مو لير اوراسين

جلوگیری از سرمایه های فرهنگی

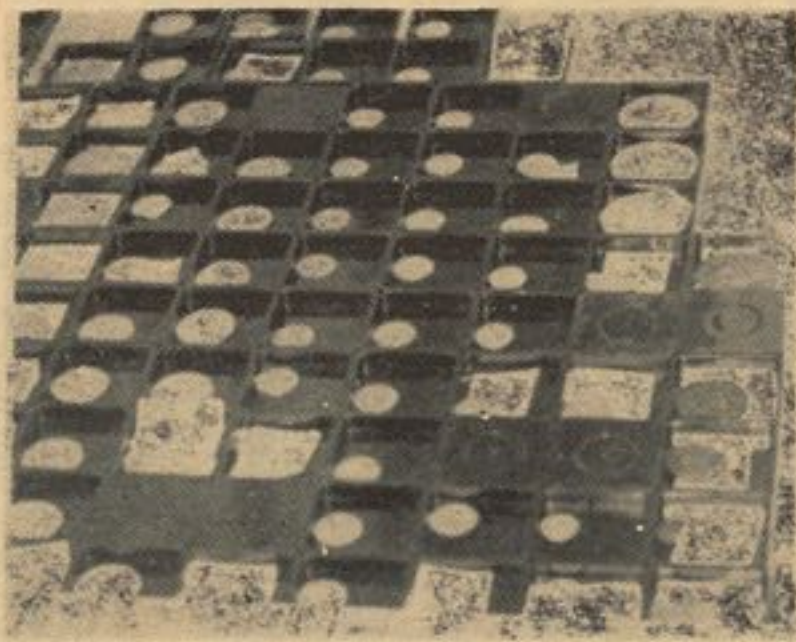
حمل کتابی موجب شد که پولیس اشتباه نموده و ۸۸ سکه کشف شود

چون يك تعداد سیاحین اصلا مسلك شانرا همین عمل غیر قانونی تشکیل میدهد لذا همیشه به آن مبادرت میورزند به امید اینکه شاید بتوانند موفق گردند ولی این تصور شان دیگر به حقیقت نمی انجا آمد و جلو کار شان گرفته شده و به هیچ

وقتی از قاچاق صحبت مینمایم انواع و اشکال آن با ذرایع و طرق مختلف آن و با آن همه حقه ها نمی که قاچاقبران بکار میبرند در ذهن انسان خطور مینماید.

قاچاق به هر نوع و هر رنگی که باشد مخالف قانون و ضد منافع علیای يك جامعه است که نه تنها قوانین داخلی کشورها آنها محکوم مینماید و دستگاه های امنیتی برای انسداد آن در تپ و تلاش اند بلکه قوانین بین المللی نیز آنها تقبیح نموده و مؤسسات بین المللی علیه آن به مجادله و مبارزه پرداخته اند.

بمنظور مبارزه علیه قاچاق سرمایه های کلتوری که معرفت تاریخ عنعنات و گذشته های دور يك کشور است هم اکنون دستگاه های انسداد قاچاق با همه پرسونل جوان خویش شب و روز برای جلو گیری از فرار آثار فرهنگی که ارزشمندترین میراث



۸۸ سکه که ۵۵ آن طلائی بود

قیمتی نمیشود يك تکه از سرمایه های فرهنگی ما را دیگران تصاحب نمایند.

روی همین منظور سری به میدان هوایی کابل زده خواستم را پوری درین مورد تهیه و خوانندگان از جملد زوندون را از آن مطلع سازم

در میدان هوایی با جوانی بر خوردم که خیلی جدی به نظر میخورد، رنگ جلدش سفید و قدش مناسبت بود، از چهره اش معلوم بود که چندان عمری ندارد و تازه از اکادمی فارغ شده و نزد دیکش رفته خودم را معرفی کردم و تذکر دادم که هدف از آمدنم تهیه راپوری در مورد قاچاق میباید شد. او مرا به اطاق خویش راهنمایی نموده بعد از آنکه نام خود را محمد شریف معرفی نمود از من سوال کرد.

چه میخواهید؟ باز هم حرف های گذشته را تکرار کردم. لطفاً معلومات بدید که پولیس میدان هوایی بین المللی کابل ورود کدام نوع اموال واجناس را به مالک خارجی مجاز میداند؟ او لستی را که از مدیریت عمومی با ستانشناسی مواصلت

بعد لستی را که بالای میزش قرار داشت بمن داد. که چنین بود:

بتاریخ ۵۲۶۲۲ (۸۸ عدد سکه پنجاه و پنج آن طلائی و متباقی آن مسی و نقره بی بود از نزد میر من مار تیلی اسایل تبعه فرانسه.

بتاریخ ۵۲۶۲۱ سیزده عدد مسکوکات از نزد الین جولینر تبعه فرانسه.

بتاریخ ۵۲۶۲۱ مجسمه کوچکی



سر های بودا که در میدان هوایی بدست آمد



دودانه بزرگ و هفت دانه کوچک
یکدانه بزرگ آن کابی به نظر میرسد .
۴- سکه یونان و باختری از
یونان که شاید قلب باشد یکدانه
۵- سکه های نقره‌ئی قبل از اسلام
ممکن از هر ما پوس باشد دو دانه .
۶- سکه های سکه نقره‌ئی یکی
بزرگ و یکی خورد ممکن از انتی‌یو
خوس باشد دودانه .
۷- مسکوکات نقره‌ئی ساسانی
جمله ده دانه .

۸- مسکوکات طلائی قدیمی اسلامی
که دارای رسم الخط کوفی بود
دوازده دانه میباشد .

که وزن مجموعی آن (۴۱۶۰) گرم
میباشد .

۹- مسکوکات طلائی ایرانی از
فتح علی شاه قاجار بوزن مجموعی
بسیست و هفت اعشاریه شصت و سه
گرم جمله شش دانه .

۱۰- سکه تو مانی طلائی ایرانی
از سلطان احمد شاه قاجار دو دانه
وزن مجموعی پنج اعشاریه پنجاه و
شش گرم .

۱۱- سکه طلائی ایرانی از سلطان
نصرالدین شاه قاجار یک دانه و وزن
۲۹۶ گرم .

۱۲- سکه طلائی ایرانی از سلطان
احمد شاه قاجار که در تحت آن کلمه
پنج هزار نوشته شده است بیست دانه
وزن مجموعی بیست و هشت اعشاریه
سی گرم .

۱۳- سکه طلائی ایرانی از سلطان
مظفرالدین شاه قاجار که کلمه ظفر
آن خوانده میشود وزن مجموعی
(۲۰۸۰) گرم دو دانه .

۱۴- مسکوکات طلائی ایرانی
که دارالمرز رشت در آن خوانده
میشود پنج دانه وزن مجموعی بیست
و دو گرم .

۱۵- سکه طلائی ایرانی که بیک
روی آن ضرب المشهد امام رضا
(۹۷۶) خوانده میشود وزن (۲۰۳۰)
گرم یکدانه .

۱۶- مسکوکات طلائی اسلامی
شاید ایرانی باشد
دو دانه .

۱۷- سکه طلائی که هر یک روی
آن شخصی سوار بر اسب دیده
میشود یکدانه .



سه مجسمه که هم اکنون زینت بخش موزیم کابل شده

که اگر لوی ظن نمیبود ممکن بود آنرا
با خود می برد، هنگامیکه دیدم چیزی
بدست نیا مدازد خترانی که هم مسلک
مانند خواصش کردم تا در اطراف
مخصوص او را تلاشی کنند همان
بود که ۸۸ سکه از نزد او بدست
آمد .

وقتی از میدان هوایی فارغ شدم
خود را به موزیم رسانیده و در آن
جا با بناغلی داکتر عبد السروف
بر خوردم و از او خواستم تا در مورد
همه اشیا که بدست آمده تشریحات
ارائه دارد. موصوف که شخص
خوش بر خورد و جوان پرمعلومات
بنظر می خورد و در مورد شناخت
مجسمه از ایتالیا دکترو را بدست
دارد با جبین گشاده به پاسخ
سوالاتم چنین پرداخت:

- اموالیکه از میدان هوایی ویا
کدام جای دیگر به موزیم مواصلت
مینماید دفعتاً از طرف هیئت سه نفری
متشکل از متخصصین افغانستانی همه
آن تشریح میگردد که اگر با ارزش
باشد در موزیم گذاشته شده و در
غیر آن مسترد میگردد .

آثاریکه درین چند ماه مواصلت
کرده ازین قرار است :

از میرمن مارتیلی اسابل تبعه
فرانسه به تعداد هشتاد و هشت
دانه سکه که ازان جمله پنجاه و پنج
دانه طلائی مختلف و بیست و هشت
دانه سکه نقره‌ئی و پنج دانه
مسکوکات مسی میباشد .

مسکوکات مذکور از طرف هیات
قرار دیل تشریح گردیده است .

۱- سکه طلائی کوشانی
(یکدانه)

۲- سکه طلا بزرگ کوشان و
ساسانی قسم سکیفات
یکدانه .

۳- مسکوکات نقره‌ئی پارتها

از نزد ویب من تبعه آلمان.
بتاریخ ۵۲۸۳۲ مجسمه سنگی
از نزد دیلار کو تبعه بلژیک.
بتاریخ ۵۲۹۱۹۹ مجسمه از نزد
وانتر لینبریک تبعه امریکا و بتاریخ
۵۲۱۰۱۷ مجسمه از نزد هیرویومت
یاما زاری جا پای بدست آمد .

بعد از آنکه لست را مطالعه کردم
ممکن است از طرف معاون انسداد
قاجاق میدان هوایی کابل تصور
میشد که من بعد از گرفتن آن
لست او را گذاشته و راه خود را
میگیرم اما من او را نگذاشته و
سوال خود را چنین طرح کردم .
- بناغلی معاون انسداد قاجاق
میدان هوایی! لطفاً بگوئید که شما
در دوران کار خود به کدام چیز
جالب بر خورده اید یا خیر؟

- بلی من ویک پولیس زن چندی
قبل از حصه ران های یک خانم
فرانسوی ۸۸ سکه قدیمی را بدست
آوردیم که خیلی جالب بود. گرچه
نام حامل و تا اندازه شرح مسکوکات
آن در لست قبلی تشریح شد ولی
من جریان دستگیری آنرا میگویم .

- در حدود سه یا چهار روز قبل
از دستگیری خانم مذکور من دریکی

از انتیک فروشی هاسمان خانم را
دیدم که کتابی هم با خود داشت
چون کتابش خیلی دلچسپ بود
نوجه مرا بخود جلب کرد (کتاب
مذکور عبارت از تشریح مسکوکات
قدیمی چاپ فرانسه بود) وقتی همان

خانم در میدان هوایی وارد شد از
گمرک نیز گذشته بود من آن زن را
دیده بودم فکر نمی کردم بدون کدام
چیزی ازینجا بروم مخصوصاً که
این زن چندین بار به کشور ما
مسافرت نموده بود، و وقتی من هم
او را تلاشی کردم نه تنها چیزی
نیافتم بلکه با یک قیافه رو برو شدم

ضربت بزرگ

سه کشور اروپای غربی دست به دست هم داده اند و «ضربت بزرگ»ی را به وجود آورده اند. یعنی سینماهای ایتالیا، آلمان غرب و اسپانیا این «ضربت بزرگ» را ساخته اند و آمریکا هم یکی از قدرتمندترین بازیگرانش، «ادوارد روبنسون» را برای پدید آوردن این ضربت به کمالاً فرستاده است. شاید هم بتوان نقش ایتالیای را درین «ضربت» مهمتر به حساب آورد، برای اینکه «کلیانو مونتالدو» یعنی کارگردان فلم، از ایتالیای است.

ضربت اصلی

در جریان فلم ضربت بزرگ، در آن میتوان دید، و این ضربت بسیار هر کدام به نوبت خودش در جای خودش «بزرگ» است. چنان بزرگ است که تماشاگر پس از دیدن هر ضربتی فکر میکند که «ضربت بزرگ» همین است، ولی پس از آن در می یابد که اشتباه کرده است و ضربت بزرگتری هم وجود دارد.

ضربت نخستین فرود می آید: آموزگار سالخورده بی پس از سی سال کار، نقشه دستبرد به ده میلیون دالر الماس را در اختیار رهبر یک سازمان کانگستری میگذارد. نقشه بیست کامل و بدون عیب. ضربت دوم فرود می آید: رهبر سازمان کانگستری مردان ورزیده را برای عملی ساختن نقشه به کار میگیرد.

ضربت سوم فرود می آید: این مردان ورزیده از روم، پاریس و لندن به «ریودی ژینیرو» میروند و به کار شروع میکنند.

ضربت چهارم فرود می آید: مودل گاو صندوق الماسها تغییر کرده است و آموزگار سالخورده ازین نکته بیخبر بوده.

ضربت پنجم فرود می آید: یکی ازین مردان که وظیفه دارد قلب

زنی را که کلید گاو صندوق نزد اوست بر باید، در کارش با مشکل رو به رو میشود.

ضربت ششم فرود می آید: این مرد هم سر انجام به مقصد میرسد. ضربت هفتم فرود می آید: مردان ورزیده مشکل تغییر مودل گاو صندوق را حل میکنند.

ضربت هشتم فرود می آید: مردان ورزیده به جمعیه الماسها دست مییابند. ضربت نهم فرود می آید: پولیس از سرقت آگاه میشود.

ضربت دهم فرود می آید: رهبر سازمان کانگستری آخرین مرد گماشته خودش را از پا در می آورد و جمعیه را میگیرد.

کلی فلم کاری و هیجان انگیز است. ولی شاید بتوان گفت که همه این ضربتها یکجا شده یک ضربت اساسی را میسازند. «ضربت بزرگ» را میسازند. این ضربتها هر کدام مقدمه و مسد ضربت بعدیست، کمیتهاییست که در فرجام یک کیفیت را میسازد. «ضربت بزرگ» را میسازد.

خلصت فلمی

فلم (ضربت بزرگ) خلصت های بسیار پخته و محکم فلمی را دارد. کارگردان در پر توایسن خلصتهای بسیار پخته و محکم فلمی توانسته است اثری را که می-



صحنه ای از فلم ضربت بزرگ

خواهد، بر تماشاگر وارد سازد. صحنه آغاز فلم (خدا حافظی کودکان با آموزگار پیرشان) گرچه برای یک فلم پولیس زیاد مناسب و گیرا نیست، اما برای معرفی یک آدم اصلی و آماده ساختن ذهن تماشاگر برای پذیرش سکو نیست بعدی، بجای پذیرفتنیست. فلم به مجردی که در مجرای اصلی می افتد. (توجه رهبر سازمان کانگستری به نقشه آموزگار پیر جلب میشود) گرما و گرمایی خوبی به دست می آید. این گرمی و گرمایی در سراسر فلم حفظ میشود و افزایش می یابد. و اوج

ضربت یازدهم فرود می آید: جمعیه خالیست و الماسی در آن وجود ندارد.

ضربت دوازدهم فرود می آید: آموزگار پیر رهبر سازمان کانگستری را فریب داده است و معلوم میشود زنی که کلید گاو صندوق نزد او بود، با پیر مرد همدستی دارد.

ضربت سیزدهم وارد میشود: دو جوان «خس دزد» با سادگی و سهولت الماسها را در روز روشن از سر میز آموزگار پیر و همکاری می ربایند.

این ضربتها که یکی بعد از دیگری وارد میشود، هر کدام در عملیه

آخرین فلم دیگر کاملاً «یداع» است. کارگردان در چندین سکو نیس از تکنیک «پیشرفت مسوازی» استادانه کار گرفته است. و پیوندگر فلم برای دادن هیجان بیشتر به فلم از برنتمهای ناگهانی و پیوند های متضاد استفاده کرده است. کارگردان برد این تکنیک انگیزه آن شده است که تماشاگر چندین بار در طول فلم تکان بخورد.

تلاش و شکست

وقصه فلم «ضربت بزرگ» قصه یک تلاش بزرگ است و یک شکست بزرگ. آدم اصلی فلم پس از سی سال تلاش و نقشه کشی، نیمه ای پیروزی را برای لحظه کوتاهی از دور می بیند. همین و بس. او این پیروزی را لمس نمی تواند کرد و ازین پیروزی لذت نمی تواند برد، زیرا بیدرتنگ شکست فرا میرسد. شکست بزرگ و شاید هم شکست همیشگی.

من گفتم که در آخرین لحظه دو جوان «خس دزد» با سادگی و سهولت الماسها را از روی میز آموزگار پیر و همدستش می ربایند. این ظاهر امر است، ولی ضربت های بیهم و بیچ و خم های فلم تماشاگر را وا میدارد در باره هر آنچه می بیند شک کند. از همین رو، تماشاگر با دیدن این صحنه آخری شاید فکر کند: این دو جوان گماشتگان رهبر سازمان کانگستری هستند. یا همدستان زنی هستند که ظاهراً با آموزگار پیر شریک و همدست است.

ولی این تماشاگر هر اندازه شکاک باشد، باز هم یک چیز را بااطمینان می پذیرد: یک شکست بزرگ و بلکه نو میدی بزرگ را شکست آموزگار سالخورده را، و دلش می شود با این پیر مرد اظهار همدردی کند.

(پایان)

گدائی برای قلب

روزویتا تریمبورن دخترک ده‌ساله در شهر فرانکفورت در کوچه سایفل آلمان غرب گدائی میکند. او در کنار خود لوحه ای گذاشته که روی آن نوشته شده است: «به طرفی که قلبش خراب است کمک کنید تا او بول عملیات جراحی قلب خود را جمع کند» چون بعضا مردم در کنار او جمع میشوند پولیس از گدائی کردن او ممانعت نموده است اما والدین طفل میگویند که منظور آنها این نیست که دخترشان برای همیشه شغل گدائی را انتخاب کرده است بلکه منتظر اند آدم خیر اندیشی بول عملیات جراحی را بوی بپردازد. در عکس شما دخترک را هنگام گدائی برای قلبش مشا هده میکنید.



یک وسیله خوب برای خنده

کارگران فابریکات ذوب آهن ماسکو و سایل خنده و سرگرمی اهالی شهر را با ابتکاری فرا هم کردند. آنها آدمهای آهنی ساخته در جاده ها رها کردند. این آدمهای کوکی در جاده ها قدم میزنند و باعث تماشا و خنده آدم های واقعی گردیدند. منتهی فرق عمده این آدم های کوکی با ساینرین این بود که «اخلاق ترافیکی» نداشتند.



غذای خراب

دراکثر زندهای فرانسه زندانیان بخاطر غذای خراب دست به اعتصاب زده اند. علاوه از غذای خراب آنها بخاطر مساعد نبودن شرایط حفظ الصحه و عدم حرارت کافی در سلول های شان اعتصاب نمودند. در عکس شما زندانیان را زندان شارل لوم در مرکز نانسی را مشاهده میکنید.



بدین معنی که گاهی از پیاده روی بر آمده داخل جاده و تترک های اصلی میشدند در عکس مزا حمت این آدم ها را روی یکی از جادهها مشا هده میکنید. موترها توقف کرده اند تا مبادا باین آدم های آهنی تصادف کرده خدا نخواسته ایشانرا کپ و کوب بسازند.

مجازات بخاطر سقوط پیهم طیارات

در آلمان غرب هنوز هم جنجال سقوط طیاره های ساخت کمپنی امریکائی «لوك هایت» خاتمه نیافته است. این طیاره ها بنام ستر فاتیراف ۱۰۴ خیلی زود سقوط نموده است و تا حال تلفات آن به ۱۴۶ طیاره میسرند و شصت و هشت بیلوت جان خود را از گف داده است.

بیوه بیلو تی بنام «کلاوس لینرت» بر علیه وزیر دفاع فرانس جوزف شتراوس در محکمه شکایت کرده است. این بیوه او را به اتهام بیاعتنائی قابل مجازات می داند.

گفته شده که دلایل این زن خیلی قبری است وزن مذکور مدارک زیادی درباره نواقص این طیارات بدست آورده است. در عکس بیوه «کلاوس لینرت» را مشاهده میکنید.



بیست و پنجمین سالگرد بوت پالشی

چندی قبل يك بوت پالش بنام جیمز رینالدینی که غرقه کوی چکی در مقام بل تعمیرموسسه ملل متحد در نیویارک داشت چندی قبل بیست و پنجمین سالگرد افتتاح موسسه بوت پالشی خود را جشن گرفت.

این شخص درین مدت بیست و پنج سال ۲۲۸۷۵۰ جوره بوت را رنگ کرده است.

او با مشتریان خود باسی زبان مختلف حرف زده است. او در سال ۱۹۴۶ از يك بوت رنگ کردن پانزده سنت میگرفت ولی حالا پنجاه سنت میگیرد. به پول ما در حدود سی و پنج افغانی) و به امر او تانت به افتخار جشن بیست و پنجمین سال کار او درین غرفه يك دعوت کوکتیل در یکی از سالون های ملل متحد ترتیب گردید.

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

اهمیت ترویج ارزش ترا ز خود اوست .
 - پس شما از کاری که او کرده است عصبانی نیستید ؟
 - نه ، عصبانی برای چه ؟
 محسن خان لحظه مکث می کند و سگرتش را که تا نیمه رسیده است ، از پنجره موتر بیرون می اندازد و میگوید :
 - پس چرا دعوت را ترک گفتید ؟
 پس چرا . . .

دلم خواست . دلم خواست به جواد ، به دیگران ، مخصوصاً به کسانیکه شاهد آن منظره بودند ، بفهمانم که من ، مثل ایشان نیستم ، من فقط خودم هستم ، و هر طور بخواهم تصمیم میگیرم و تصمیم را عملی میکنم . همین محسن خان ابرو هایش را بالای اندازد و پیشانی اش چین میخورد ، لبخند میزند و بالحنی کاملاً خود مانی میگوید :

- اگر یقوت من بخواهم چنین کاری بکنم شما چه . . .
 حرفش را میبرم :
 - باشما هم همین کار را خواهم کرد باناباوری میبرسد :
 - حتماً ؟

- بلی احتمالاً ! شما در نظر من بادیگران هیچ فرقی ندارید .
 تعجب می کند :
 - دیگران؟! منظورتان از دیگران...
 - جواد و دوستانش و کسانی مثل آنها .

محسن خان نگاهش را که جاده را می شکافت ، متوجه من میکند و میگوید :
 - لیلا ! جدی میگویید؟ من بادیگران فرقی ندارم؟! من با جواد . . .
 بابیحو صلگی میگویم :

- نه ، فرقی ندارید ، خودتان بگوئید اشما با جواد چه فرقی دارید؟
 چه بر تری بی دارید؟ بگوئید !
 موتر که با سرعت ، چهار راهی حاجی یعقوب را پشت سر میگذارد ناگهان از سر عتتش کاسته میشود و کونه مدتی بعد ، گوشه سگرت از حرکت باز می ایستد .

نیز میشد ، باز هم من به آن اهمیتی نمیدادم .
 - یعنی میخواستید بگوئید ، جواد مستحق است هر کاری که بخواهد بکند ؟
 - من چنین چیزی نگفتم . منظورم این بود که وقتی جواد شخصاً برای من اهمیتی نداشته باشد و من برای او حرمتی قابل نباشم ، مسلماً اعمال او روش او و کارهایی که انجام میدهد و یا میخواهد انجام بدهد ، برای من بی

زهر خندی میزنم و میگویم :
 - جواد؟! او بی حرمتی بزرگتری در حق من کرده است . زندگی و آینده و سعادت من را از من گرفته است .
 - با اینهم . . .
 - با اینهم چه ؟
 - با اینهم نباید در برابر شما چنین میکرد .
 - من بکاری که او کرده است ، اهمیتی نمیدهم . ممکن بود مرتکب عمل دیگری

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلا عزیز !
 مجله ژوندون در پهلوی قصه زندگی تو و حادثه ای که مسیر زندگی ترا عوض کرده است نامه هاییکه از خوانندگان مجله دریافت میدارد به نشر میسرارد . یعنی قضاوت را در مورد این ماجرا و این داستان بدست مردم سپرده است . حالا سوالی پیش میاید که قضاوت های مردم تاجه اندازه بالای تو اثر افکنده و تاجه خلوصی برای ارضاء خاطر تو مو تر بوده است ؟ تاجه ایکه من این نامه ها را خوانده ام ، که اکثر خوانندگان ژوندون سرا بی گناه میدانند و همیشه همان اشخاصی را که ترا فریب داده اند تا آتش هوسهای حیرانی خود را برای لحظه معدود فروشانند ملامت کرده اند . پس حتماً این قضاوت مردم برای تو ارزش دارد و تو باید از روی همین نامه ها و قضاوت مردم کاری بکنی که ازین بیشتر رنج و غم آن حادثه ترا خورد نکند . بسر صورت من اینطور فکر میکنم و اگر جای تو بودم به این نامه خیلی ارزش قایل میشدم .
 و اما منم قصه ای دارم که زمانی برایم سخت اهمیت داشت و همیشه مرا رنج میداد . قصه من نیز قصه یک فریب بود و چون از این ماجرا بغیر از او کسی دیگری خبر نداشت برایم تا زمانی مثل یک راز و اسرار شده بود و همین انگیزه گناه و فریب که خورد بودم باعث میشد که همیشه تنها باشم . و این تنهایی مرا میکشت . و لی من در جریان این تنهایی که خودم فکر میکردم دیگران از آگاهی ندارند متوجه یک چیز شدم و آن اینکه هیچ رازی پنهان نمی ماند . منظورم را واضح تر برایت بنویسم که مادر من و دیگر اعضای فامیلم میدیدند که من تغییر کرده ام و مثل سابق دختر اجتماعی نیستم . دیگر نمی توانم مجلس فامیل را گرم کنم و خنده های من برای دیگران نشاط بیافریند .
 آنجا پنهانی مرا تعقیب میکردند و این تغییر که در من بوجود آمده بود باعث نگرانی و تشویش عمیق آنها نیز شده بود . روزی تنها در اتاقم نشسته بودم خوب یاد می آید بالای بستر دراز کشیده بودم و حوادث آن ماجرا از همان روز های نخستین چون خیالی از برابر چشمانم می گذشت و غصه آن همه حوادث خوردم میکرد از خود بیخود شده بودم من در همان لحظات در حال زندگی نمی کردم انسانی بودم که به گذشته تعلق داشتم . همان دختر فریب خورده و همان دختر بدبخت .
 ناگهان دیدم مادرم بالای سرم ایستاده و مرا صدا میزند . باورکن من حتی از آمدن مادر و اینکه چطور دروازه را باز کرده است آگاه

مادرم بمن گفت . دخترم دیروز ترا زیر نظر دارم و وقتی بلند تر مراد صدای زود گفت جراحی و رفتن را باندی ساخته ای و چه چیز ترا می آزارد بخود آمدم . جوابی نداشتم برایش بدم . ولی او اصرار کرد و او را ساختم تا سخن بزنم و واقعیت را برایش بگویم منم در همان لحظه بهترین راز دارم و بهترین آدمی که میتواند مرا در زندگی کمک کند بغیر از مادرم کسی دیگر رانیانم .
 یاد می آید من میگرستم و تمام قصه آنروز هارا برایش بگایک بزبان آوردم . خوب ، مادرم مرا میشناخت و می فهمید که من دختری خرابی نبوده ام فقط فریب ظواهر و کتب های یک پسر بد را خورده بودم .
 او . . . مادرم مرا دلدارای داد و روز های طولانی با من صحبت کرد تا مرا قانع ساخت دیگران نیز برای اینکه مرا قانع ساخته باشند مادرم را کمک کردند و با لا خیره من تصمیم گرفته و اعسته اعسته از آن اندیشه تاریک و از یک واقعیت که بو قوع بیو سته بود و نمیشد جراتش کرد ، برآمدم . حالا دو سال ازین ماجرا میگذرد و من همان دختری هستم که میتوانم در فامیلم شادی بخش کنم و همه را بخندانم .
 زندگی این ماجرا ها را دارد ماجرای هاییکه در فرجام حوادث را می آفریند . حوادث خوب و حوادث زشت . زندگی ماجرا است که حادثه می آفریند .
 یک مطلب دیگر را نیز برایت رو سن کنم که برای آینده ای خود نیز نگران نیستم مگر چه . . .
 برای این نگران نیستم که من این شهادت را دارم که قصه خود را برای دیگران کنم حتی برای مردی که روزی برای خواستگاری من بیاید میتوانم قانع باشم و اگر نتوانستم فکر نمی کنم چیزی را از دست داده باشم .
 تو هم همین کار را بکن یعنی برای مردم و کسانی که در مورد تو قضاوت میکنند از زش قابل شو این بهترین راهیست که ترا کمک خواهد کرد .
 من برای اینکه از آن حالت نجات پیدا کنم فقط مادرم را داشتم و چندتنی دیگر را ولی تو تمام مردم خوب را داری که تا بحال ترا خوب گفته اند .
 تریا الفخمی
 از گاتره پروان

از حویلی بزرگ خانه جواد که گلپهای رنگ برنگ بدن زیبایی چشم گیری بخشیده است ، قدم به بیرون ، به خیابان خلوتی میگذارم که موتر های مهمانان جواد در یک کناره آن صف کشیده است . در بان که بیرون در ایستاده است تا مرا می بیند جلو میدود و با کرنشی که عادت او شده است تا کمر خم میشود و بی لبخندی که سعی می کند مؤدبانه باشد می پرسد :

- ششرف میبرید . . . میتوانم . . .
 - پرو دنیال کارت پس !
 این صدای محسن خان است که از دنیالم آمده است و حرف زود در دهن دربان خشک می کند . بیچاره دربان همین که محسن خان را می بیند ، چند قدم عقب عقب میرود و در گوشه بی حرکت می ایستد .
 پس از لحظه کوتاهی ، محسن خان خودش را بمن می رساند ، زیر بازویم را میگیرد و میگوید :
 - از این طرف .

هر دو بطرف راست میپیچیم و پس از طی فاصله کوتاهی که به پنجاه متر نمی رسد ، جلو بنز شیرینی رنگ ۲۲۰ توقف میکنیم . بنز شیرینی رنگ زیر نور چراغ ، برق میزند . محسن خان با عجله در ، طرف خودش را باز میکند و با همان عجله دستگیره در دیگر جلو موتر را فشار میدهد تا من سوار شوم . وقتی سوار میشوم ، محسن که ماشین را روشن کرده است ، موتر را با سرعت به حرکت در میآورد و از پراپر خانه جواد دور میشود . هنگامیکه از خیابان فرعی وارد جا د عمومی میشود ، قطبی سگرتش را از جیب بیرون میآورد ، اول بمن تعارف می کند و بعد سگرتی میان دو لب خودش میگذارد و وقتی میخواهد سگرتش را روشن کند ، با ظاهر شر مزده میگوید :
 - من شرمنده ام که واسطه این دعوت شدم . و اگر . . .
 بابی اعتنایی شانه هایم را بالای اندازم :
 - شرمنده برای چه ؟
 - برای کاری که جواد کرد . برای آن بی حرمتی . . .



میبینم لبخند از لبان محسن خان
گریخته است و صورتش در هم شد،
وبه سپیدی گرانیده است .

صدایش از خشم میلرزد و او بی
آنکه سعی کند حال و وضع عادی
داشته باشد ، میگوید :

- لیلی ! خیال میکنی من از جریان
بی اطلاع ؟ خیال میکنی من نمیدانم
جواد با توجه کرد ؟ خیال میکنی . . .
صدایم بی اختیار بلند میشود :
- کافی است . من هیچ خیالی
نمیکنم .

بعد صدایم را پائین ترمیآورم :
- من میدانم جواد پامن چه کرد ؟ با
پدرم چه کرد ؟

- باین حساب باز هم من و جواد باید
در يك ردیف قرار بگیریم ؟ هیچ
برتری و امتیازی نباید نسبت بهم
داشته باشیم .

نیم رخ بطرفش بر میگردد و میگویم:
- فرضاً این امتیاز و برتری باشد ،
این چه را ثابت میکند ؟
- خیلی چیز ها را .
پوز خندی میزنم :

محسن خان هیچ چیزی را ثابت
نمی کند حتی هیچ امتیاز و برتری
به شما نمی بخشد .

محسن خان با صورت برافروخته
دست میبرد بطرف کلید که موتور را
روشن کند ، من دستم را میگذارم
روی دستش و میگویم .

نه صبر کنید حالا که
حرف به اینجا کشید ، بگذارید
تمامش کنیم بالا اقل من حرفهایم
را بزنم .

نفس بلندی می کشم و ادامه میدهم:
- من اعتراف میکنم که جواد پدرم

را فریب داد ، جواد مرا فریب داد
و زندگی را از روشنایی ها به ظلمات
کشاند و یکباره شیرازه زندگی ما را

از هم گسست ، بلی ! من این را
اعتراف میکنم . حالا شما بگوئید ،

شما پامن چه کردید ؟ شما با واسطه
تان ، بوسیله آن عجوزه پیر ، عمه
خوانده من ، چه بمن گفتید ؟ نگفتید
از دوستان پدرم هستید ؟ از دوستان

نزدیک که پدرم که حقی بگردن شما
دارد ؟

و بعد شما دوست پدرم ، شما دوست
نزدیک پدرم ، کاری را که جواد پامن
کرد ، شما نکردید ؟ البته کردید ، منتها
بطریق دیگر . او با حرفهایش مرا
دیگر . او با حرفهایش مرا فریب
فریب داد ، و شما . . .

عقده ناگهان راه گلویم را بست ،

تلاش و کوشش من بی نتیجه ماند
و اشک دنبال هم روی گونه هایم
جوی بازیکی کشید . آخ که چقدر
دلم میخواست حرف بزنم . چقدر دلم
میخواست ما سکی را که محسن خان
زده است یکباره از هم پدرم و شخصیت
اورا هما نظور که هست در پرا سر
دیدگانش ترسیم کنم . اما این اشک

لعنتی مجالم نداد . فقط توانستم
بگویم و بغض آلود بگویم که :
- حالا خود تان بگوئید با جواد چه
فرقی دارید ؟ . . . امتیاز . . . امتیاز
و برتری شما در چیست ؟ . . .
آنوقت بغضم ترکید و صایم میل
حیوان تیر خورده در موتر پیچید .
ناتمام

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

نکات و ملاحظاتی در باره معنی طالع

بعد از طلوع آفتاب نو زا دی در خانه شخصی که معتقد به احکام نجوم است متولد شد و آن شخص به منجم رجوع کرد تا طالع طفلش را ببیند ، منجم اگر غیر از احکامی بودن قدری با حسا بهای علمی هیات سروکار داشته بسا شد یا بوسیله اسطرلاب یا بکلمه قلم و کاغذ و محاسبه معلوم میکند که چه اندازه از صورت حوت قبل از طلوع

آفتاب طلوع شده و چه اندازه باقی مانده است، در آن صورت اگر مثلا آن قسمت از صورت حوت که قبل از طلوع آفتاب طلوع شده بود نیم ساعت وقت را در بر گرفته باشد ، واضح است بقیه صورت مذکور تا پنجاه دقیقه بعد از طلوع آفتاب طلوع کرده اند و ده دقیقه ای که از یکساعت مفروض باقی می ماند مربوط به برج حمل می شود ، درین صورت منجم طالع آن مولود را برج حمل میداند و اما اگر منجم حال وحو صله حساب کردن یا اندازه گرفتن با اسطرلاب راند اشت ، مطابق همان حساب که از ابتدای طلوع حوت تا انتهای آن یکساعت و بیست دقیقه میشود ، چون در مثالی که یاد شد هنوز بیش از یکساعت از طلوع آفتاب نگذشته است ، حکم میکند که طالع مولود برج حوت است زیرا بعقیده او در آن وقت ستاره حوت در حال طلوع می باشد ، بهر حال اینست معنی طالع که اصطلاحات گوناگون از قبیل آدم طالعمنند ، خوش طالع ، کم طالع ، بی طالع و غیره را به وجود آورده است و ما در اشعار شاعران دیده ایم که مثلا حافظ شیرین سخن گفته است: کو کب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از ما دو گیتی به چه طالع زادم یا شاعری دیگر گفته است :

طول میکشد (البته این صورت ظاهر طلوع بر جها است و اگر خواسته باشیم بدقت حساب کنیم بایست در هر روز از برج حوت که ظاهراً آفتاب یک درجه بیشتر از روز گذشته درین برج راه رفته است ، حساب درجات آنرا هم بگیریم یا بوسیله اسطرلاب درجات و دقیق آنرا معلوم کنیم که درین صورت ممکن است ، یک قسمت از ستاره های حوت قبل از طلوع آفتاب طلوع کرده باشند و بقیه همراه آفتاب و چند دقیقه بعد از آن طلوع نمایند تا همان مدت یک ساعت و بیست دقیقه از اول طلوع آن تا آخر طلوع آنرا دربر بگیرد) حالا فرض میکنیم یک ساعت

مربوط به این صورت از سمت شرق برمی آید ، یک ساعت و بیست دقیقه است . اینرا هم میدانیم که در این روزها آفتاب در برج حوت است (و در حقیقت زمین در قسمتی از منطقه البروج قرار دارد که مجموعه برج حوت در همان قسمت واقع است) بنا بر این صبح که آفتاب طلوع میشود ، صورت حوت هم طلوع میشود و طلوع حوت مدت یک ساعت و بیست دقیقه و قوت را دربر میگیرد ، حوت پسای پای آفتاب حرکت میکند و هنگامی که آخرین ستاره از مجموعه آن طلوع نمود ، نو بت به اولین ستاره از صورت حمل میرسند که آنرا هم گفته بودیم یک ساعت و بیست دقیقه

در ضمن همین سلسله مقالات گفته شده که زمین در جمله حرکت هایی که برای آن قائل شده اند یک حرکت وضعی هم دارد یعنی بدور محور خود گردش میکند ، در نتیجه همین حرکت زمین است که در روز آفتاب را می بینیم که صبح از مشرق طلوع میکند و شام در سمت مغرب غروب مینماید و در شب هم ماه و ستارگان را می بینیم که از سمت مشرق بطرف مغرب می آیند تا وقتی که غروب میکنند . و نیز گفته شد که بر اثر همین حرکت وضعی زمین ما هر شب چند برج از برجهای دوازده گانه را می بینیم که یکی یکی از مشرق طلوع مینمایند و به سمت غرب حرکت نموده بالاخره نا بدید میشوند . این هم گفته شده که در زمان تیموریان عهد از منجمان مدت طلوع هر برج را در نقاطی که عرض آنها بین ۳۴ تا ۳۷ است حساب کرده و فرمولی وضع نموده اند که فرمول مذکور بصورت مفصل در ژوندون نشر شد . اینکه یاد آوری میشود که از همان مدت طلوع برجها منجمان احکامی برای تعیین طالع استفاده می کنند مثلا گفته بودیم که مدت طلوع برج حوت یعنی از لحظه ای که نخستین ستاره مربوط به صورت حوت طلوع میشود تا وقتی که آخرین ستاره



زا بجه نجومی اعداد ترتیبی در داخل زا بجه نوشته نمیشود ذکر آنها د راینجا برای توضیح مرتبه خانه ها است

منجم کو کب بخت مر ا
از برج بیرون کن
که من کم طالع ترسم ز آسمان سوزد
یاد آوری :

منجمان احکامی بر اساس همان
حساب تعیین مدت طلوع هر برج
که قبلاً در یکی از شماره های
مجله ژوندون ذکر شده است، مشروط
بر اینکه شخص جو یسند
طالع، ساعت تولد
خود یا نوزاد خود را با تاریخ آن که
در کدام فصل سال بوده است
معلومات بدهد، خواه تولد در روز
یادش باشد یا در نظر گرفتن
اینکه در آن ساعت کدام برج طلوع
میکرده است، طالع مولود را معین
می کنند و به اساس آن حکم و
پیشگویی می نمایند، البته تنها
طالع برای پیشگویی کافی نیست
بلکه وتد های طالع را هم باید در
نظر گرفت.

اوتاد طالع :

اوتاد جمع وتد یعنی میخ است
اما در اصطلاح منجمان احکامی
عبارتست از چهار خانه ای که در
قسمت مرکزی زایجه طالع مولود
واقع است (صورت زایجه در کلیشه
دیده شود) و این چهارخانه جای
چهار برج است یکی در حال طلوع
دیگری در وسط آسمان، سومی در
حال غروب و چهارمی در زیر زمین
(سمت اقدم) می باشند. توضیح
این مطلب چنین است :

در شماره های گذشته گفته شده
که همیشه وقتی که یک برج طلوع
میکند برجی که ۱۸۰ درجه با آن
فاصله دارد غروب کرده یا در حال
غروب است زیرا یک نیمه فلک در
این سوی زمین و نیمه دیگر آن در
سوی دیگر زمین است و بسهمین
سبب ما هر وقت در شب به آسمان
نظر کنیم بیش از شش صورت
فلکی از برجهای دوازده گانه را
نمی بینیم یا اگر بیشتر از شش

«و نزدیک بیشترین مردمان،
احکام نجوم بهره علمهای ریاضی
است هر چند که اعتقاد ما اندرین
بهره و اندرین صناعت مانده
اعتقاد کمترین مردمان است»
«ابوریحان بیرونی».

قست (۵)

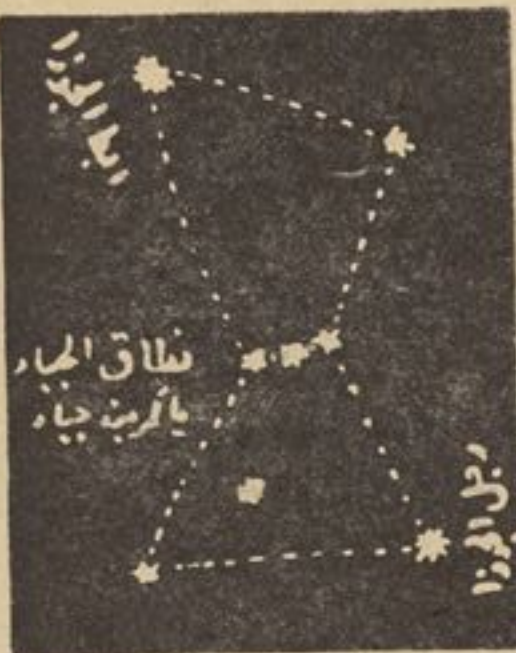
فرهنگ اصطلاحات نجومی

ابراج :

جمع برج، برجهای دوازده گانه
مولانا جلال الدین گوید :
چون به یک شب مه بر دا براج را
از چه منکر میشوی معراج را.

ابط الجوزا :

ستاره ای روشن بزرگ نارنجی



ابط الجوزا در صورت جبار

گلایبی در صورت فلکی «جبار» نزدیک
به صورت جوزا که آنرا از زمان
قدیم ستاره قدر اول میدانستند
و میدانند ولی روشنی آن متغیر است
و بین ۰٫۳ و ۰٫۴ در نو سان میباشد
و غالباً درجه روشنائی آن ۰/۵ است
یعنی دو برابر قدر اول روشنی دارد
اما روشنائی حقیقی آن نسبت به آفتاب
پنج هزار بار بیشتر است. قطر این
ستاره ۲۵۰ میلیون میل و دوری آن
از زمین ۵۲۰ سال نوری می باشد.
این ستاره را منکب الجوزا نیز می
گویند.

ابلق ایام :

کنایه از روز و شب و گردش روز
گار ابلق چرخ و ابلق فلک نیز بهمین
معنی است، نا صر خسرو گوید :
یکی بی جان و بی تن ابلق اسبی گو-

نفرساید

یکوه و دشت و در یا بر همی تازد
که نا ساید.

اتصال :

هنگامی که میان دو کوکب (سیاره)
حالت تثلیث یا تر بیع، یا تسدیس
یا مقارنه یا مفا بله اتفاق بیفتد هر یک
از این حالت ها نزد منجمان احکامی
اتصال آن دو کوکب یا نظر آن دو
کوکب نامیده میشود (به اصطلاحات
مذکور مراجعه شود). ولی بعضی
از منجمان احکامی، اتصال را تنها
عبارت از حالت اجتماع دو کوکب
میدانند که اصطلاح دیگر آن مقارنه
است یعنی دو سیاره در یک برج
و یک درجه واقع شوند خاقانی گوید
(ظاهراً در معنی اول)

اتصال نجوم خاطر او

فیض طبع مرا توید گراست

اثنا عشریه طالع :

منجمان احکامی برای پیشگویی
احوال کسی یا چیزی ابتدا درجه
طالع را جستجو میکنند و سپس آن
را در ۱۲ ضرب مینمایند و از حاصل
ضرب سی سی طرح میکنند و هر سی
را به یکی از برجها میدهند تا
برسند به عددی که قابل قسمت
برسی نباشد، آن عدد به هر برجی
که مربوط باشد آنرا اثنا عشریه
طالع میدانند و با قوا عدی که بدست
دارند از روی اصل طالع و اثنا عشریه
آن پیشگویی و حکم می نمایند مثلاً
اگر طالع در ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه
قوس باشد حاصل ضرب این عدد
در ۱۲ عبارتست از ۳۱۵، ازین
عدد ۳۰ را به قوس و ۳۰ را به جدی
میدهند الی آخر، در پایان عمل ۱۵
باقی میماند که به میزان مربوط می
شود در نتیجه اثنا عشریه طالع را
پانزد همین درجه میزان میدانند.
«رجوع شود به طالع در مقاله نجوم
واحکام نجومی در همین شماره

اجتماع :

بودن دو ستاره است در یک درجه
ازیک برج که آنرا اتصال هم
میگویند، ولی بیشتر منجمان اصطلاح
اجتماع را تنها به ماه و آفتاب
اختصاص داده اند و اگر دو کوکب
یا بیشتر غیر از آفتاب با یکدیگر
در یک برج باشند، حالت آنها را
مقارنه میگویند اگر یکی از آنها
آفتاب باشد این حال را جز در
مورد ماه احتراق میگویند.

اجتماع نیرین

آفتاب و ماه در یک درجه از یک
برج، ممکن است در همین وقت
آفتاب گرفتگی رخ دهد.
البته آفتاب و ماه هیچ وقت در
یک برج واقع نمیشوند برای اینکه



وقتی که ماه و آفتاب در یک خط
مستقیم واقع شوند، بنظر ما می آید
که هر دو در یک برج میباشند
دست کم فاصله آنها ۱۵۰ میلیون
کیلو متر است ولی در نظر ما که
زمین ما حرکت وضعی و انتقالی
دارد چون ماه و آفتاب هر دو در یک
خط مستقیم برابر به یکی از برجهای
دوازده گانه واقع شوند آنرا مقارنه
این دو جسم میدانیم و اجتماع نیرین
می نامیم.

احتراق :

بودن آفتاب بایکی یا بیشتر از
سیارگان (غیر از ماه) در یک
برج علامه بیرونی ازین حالت به
سوختن ستارگان تعبیر کرده
است.

وقتی که یک برج در حال طلوع است
برجی که بعد از او قرار دارد از نظر
ما پنهان است و از برج طالع مقداری

میشود که باز هم یک نیمه از صورتی
که طالع است با یک نیمه از صورتی
که در حال غروب است با پنج صورت
قابل رویت جمعاً شش صورت
بشمار میروند. روی این حساب،

صورت بنظر آید، آن بطور است
که یک قسمت از یک صورت در حال
طلوع و یک قسمت از یک صورت
در حال غروب است و پنج صورت
کامل هم در صفحه آسمان دیده



قسمت دوم

دو من و آخرین قسمت

مترجم: نیرو مند

عواقب ناشی از یک حادثه

یک دقیقه کامل طول کشید تا اینکه جراح در کنار میز عملیات برگشت. او یک دستمال سفید را روی زخم و این آهسته آهسته به پانسمان آن از میان سوراخ موجود در پارچه سفید شروع نمود. حین شروع کار اظهار داشت: شما را موضعی بی حس می سازیم - به کمک نو و کاپین.

جراح مشغول بخیزدن زخم بود که و این آواز ناله خفیف را از میز مقابل شنید. یک مرد بالا پوش سفید، پرده را بالا زده با جراحی که سرگرم بستن زخم های و این بود چیزی گفت: جراح لختی آرام مانده و آنگاه در فضای ساکت کارش را تمام کرد. سپس جراح به او اجازه داد که از جایش بلند شود.

جراح گفت: «یک پارگی منحوس بود که هیچ خونش بند نمی آمد. اما شما بسزودی قادر خواهید بود که به وظیفه تان حاضر شوید. دکتر معالج شما هم می تواند یک هفته بعد کونک هاراپاز کند...»

«من...»

«ولی در مورد رفیق تان، خبرهای بدی برای شما داریم. او نتوانست از زیر عمل جراحی جان بسلامت ببرد. او مسود است.»

آن مرد اشتباه وارد اتاق کارش شده و غالباً دروازه اتاق مجاور را غلط کرده است. آن مرد پرسید:

«آقای و این شما هستید؟»

«بله.»

«تصور می کنم، منشی شما برای صرف نان چاشت رفته است و لبتان به خود اجازه داد. بدون اطلاع قبلی خودم را تاپوش شما برسانم.»

اول بخندی زد و چیزی را از جیب کمری خود بیرون آورده اضافه نمود: «من مامور پولیس جنایی هستم اسمم گرین است.»

«او...؟»

«بله. من میخواهم چند سوال متداول از شما بعمل آورم که به قتل شریک سابق شما ارتباط میگیرد.»

آنگاه به چهره و این حیره شد. میخواست آنمکاس حرفهای خود را در قیافه او بخواند. مامور پولیس جنایی دوباره به حرف آمد: «شما هم زخم شدیدی برداشدید. ولی حالا بکلی زخم تان خوب شده است.»

«امروز کونک های آنرا باز کردند.»

«حادثه بسیار ناگوار بود. اجسازه می دهید سگرت روشن کنم البته اگر شما را اذیت نکند؟»

«در شاخانه، داکتران، پس از انوپیسی مشترکاً یک عقیده نزد شان قایم کرده اند. آقای و این»

«خوب، ازین موضوع من اطلاعی ندارم.»

«او، بله، آنجا یک عقیده رسیده اند. موضوع طوری جلوه می نمود که احتمالاً شریک شما خفه شده باشد. همین موضوع زمینه را برای مشاهدات عمیق طبی و انوپیسی فراهم ساخت.»

«خفه کردن؟»

«خوب، بله. ممکنست که جراح بندها را محکم تر دور گردنش پیچیده و باعث مرگش شده باشد. یا امکان دارد به ترتیب دیگری خفه شده باشد.»

«او، باور نمیکنم.»

«مامور پولیس با احتیاط لبخندی زد: «ما هم شک داریم.»

و این با کلک های خود در حالیکه بتدریج عصبی میشد به روی میز بازی میکرد. «خوب در اثر مشاهدات چه نتیجه گرفته اند؟»

«و حال، شریک شما را کسی خفه نکرده است. اما خفه شدن باعث مرگ او شده است. شاید جمع شدن خون در مجرای تنفسی حادثه خفقان او را بار آورده باشد - اما بندش مجرای تنفسی به اثر جمع شدن خون تشبیه نشد.»

«شاید در موقع بروز حادثه...»

مامور پولیس از جایش بر خاسته به طرف کلکین اتاق رفت و گفت: «شما یک دورنمای بسیار وسیع و عالی پیش روی خود دارید. تمام شهر زیر پای شما افتیده است! این خود برای یک نفر احساس قدرت و ایالندیشه آنرا میدهد. وقتی انسان آنجا در پایین به انسانها نظر می اندازد؟»

«پس...»

«پس بله، امکان دارد هنگام اکسیدنت خون در مجرای تنفسی پارتتر شما بند آمده باشد. اما این کار نشده است. ما اقرار دونفر از اطباء در دوسیه گرفته ایم که آنها زنده بودن پارتتر شما را هنگام تسلیم گرفتن او در سرویس عاجل تصدیق کرده اند.»

«او، پس چگونه ممکنست مرده باشد؟»

«داکترها طبعاً دلچسپی نداشتند که...»

مامور پولیس بطرف چو کی خود بازگشت او چنان به گرمی به صحبت ادامه داد. مثل آنکه عصر یک روز شنبه در اثنای یک گردش و تفریح با یکی از آشنا یان سر گرم صحبت بوده و قسماً بانظریات او همونوا باشد.

مامور پولیس اظهار کرد: «یقیناً داکترها هیچ دلچسپی به مرگ او نداشتند، اما با اینهم باید یک نفر به داخل سلول او شده و بالش را روی دهانش قرار داده باشد تا سلسله تنفسی واقطع کند.»

و این احساس خنک و مغمجه کرده پرسید: «شما چطور به این فکر افتادید؟» و این سعی نمود آزمایش خود را حفظ کند. هیچکس او را ندیده بود و بنا بر این هیچکس نمی توانست علیه او شهادت بدهد.

«صرف یک نظریه نزد ما قایم شده.»

«آیا کسی متوجه چنین حرکتی شده است یا در شفا خانه وسایلی از قبیل تلویزیون وجود دارد که زخمیها و مریضان را زیر مراقبت بگیرد؟»

و این عمیقاً دچار وحشت شده بود. اما ظاهراً خودش را نباخت و آرامش خود را حفظ نمود: «اگر کدام چشم الکترو نیکی در اتاقی که جو کنوی قرار داشت فعال می بود، در آنصورت اگر کسی وارد آن جامی شد، فوراً یکی از نرس متوجه جریان شده، خودش را به کمک چوکنوی می رساند.»

«نه، نه، به کدام کدام وسیله تشخیصی این نظریه نزد ما قایم نشده است. ما صرف تصور می کنیم که باید همین قسمی که ما حدس می زنیم، اتفاق افتاده باشد نه به کدام شکل دیگر. ما از داکتر ها و نرس ها تحقیق بعمل آوردیم.»

مامور پولیس جنایی مکشی کرده به صورت و این خبره شد، مثل آنکه او را در همین لحظه دیده باشد و آنگاه به صحبتش ادامه داد: «تصور می کنم، شما همان کسی باشید که از مرگ او بزرگترین منفعت را می بردارید.»

«شما بیشتر هم یکمرتبه همین حرف را زدید. اما این حدس شما درست نیست.»

«اما در قسمت قاتل چوکنوی و یایک نفر که مرتکب قتل جو شده، به کسی افتراح نمی بندیم، بطور قطع وقتی او به روی میز معاینه در حال کوما افتیده بود، یک نفر جورا کشته است.»

مراسم تشییع جنازه روز چهار شنبه بعد انجام شد. و این از جمله شش نفری بود که تابوت را به گورستان نقل دادند. او کلمات معمول تزیینت را با احساس اندوه عمیق به همسر جوی کن وی گفت و دستش را فشرد و آنگاه به کار و باری که متعهد به او تعلق می گرفت، اندیشید.

او اصلاً کدام ناراحتی را که امکان بروز آن متصور باشد درین معامله نیافت و قتی تصمیم به کشتن کن دی گرفت، ریسک بزرگی کرد که عاید تمام معامله ارزش افتادن به درد سر و گرفتاری انسهام قتل را نداشت.

او تمام موضوع را از لحاظ امکانات و شرایط اقتصادی آن مورد بررسی قرار داد: بصفت یک معامله که با مهارت و نهایت موفقیت باید انجام دهد، یک پرو بلم که بسزای همیشه حل شده بود و از ناحیه اجرای آن احساس غرور می نمود، چه او سر انجام پس از تحلیل دقیق حادثه کشتن شریک خود چوکنوی به تیزی هوش خود میا حسانت می کرد.

روز جمعه بود - دو روز پس از یسهاک سپردن جسد کن دی، یک نفر در دفتر به ملاقاتش آمد. کسی که به ملاقات او آمده بود، مرد میانسال بود یک مرد قوی هیکل ولی لباسی که به تن داشت چندان شیک و نظیف نبود. و این ابتداء فکر کرد که

«حقیقتاً؟ منظور شما معامله ایست که ما با هم شراکت داشتیم. نی این شرکت برای ما چندان عایدی هم نداشت. عسلاً و تسا من باید به بیوه او رسیده همسرش را اعانه کنم.»

باوصف اینهم...»

«شما کدام موضوع خاص را در نظر دارید؟»

«پس بله، امکان دارد هنگام اکسیدنت خون در مجرای تنفسی پارتتر شما بند آمده باشد. اما این کار نشده است. ما اقرار دونفر از اطباء در دوسیه گرفته ایم که آنها زنده بودن پارتتر شما را هنگام تسلیم گرفتن او در سرویس عاجل تصدیق کرده اند.»

«او، پس چگونه ممکنست مرده باشد؟»

«داکترها طبعاً دلچسپی نداشتند که...»

مامور پولیس بطرف چو کی خود بازگشت او چنان به گرمی به صحبت ادامه داد. مثل آنکه عصر یک روز شنبه در اثنای یک گردش و تفریح با یکی از آشنا یان سر گرم صحبت بوده و قسماً بانظریات او همونوا باشد.

مامور پولیس اظهار کرد: «یقیناً داکترها هیچ دلچسپی به مرگ او نداشتند، اما با اینهم باید یک نفر به داخل سلول او شده و بالش را روی دهانش قرار داده باشد تا سلسله تنفسی واقطع کند.»

«پس بله، امکان دارد هنگام اکسیدنت خون در مجرای تنفسی پارتتر شما بند آمده باشد. اما این کار نشده است. ما اقرار دونفر از اطباء در دوسیه گرفته ایم که آنها زنده بودن پارتتر شما را هنگام تسلیم گرفتن او در سرویس عاجل تصدیق کرده اند.»

«او، پس چگونه ممکنست مرده باشد؟»

«داکترها طبعاً دلچسپی نداشتند که...»

مامور پولیس بطرف چو کی خود بازگشت او چنان به گرمی به صحبت ادامه داد. مثل آنکه عصر یک روز شنبه در اثنای یک گردش و تفریح با یکی از آشنا یان سر گرم صحبت بوده و قسماً بانظریات او همونوا باشد.

مامور پولیس اظهار کرد: «یقیناً داکترها هیچ دلچسپی به مرگ او نداشتند، اما با اینهم باید یک نفر به داخل سلول او شده و بالش را روی دهانش قرار داده باشد تا سلسله تنفسی واقطع کند.»

دلمه خپری

سخی انتظار

دباران خاڅکی او دهمینه سندری

هره پدیده او د طبیعت هره خپریکه د مختلفو خلکو له نظره ډول ډول تفسیر یې د هر چا تعبیر دهغه د فکر او طرز د دید څخه نمایندگی کوي په همدې د باران په هکله هم ډول ډول خبرې چې دزیانی او مکاني ایجاباتو زیر بندوی دی ، اوریدلی کیږي .

په عمومی ډول ویلی شو چې د باران په هکله همیشه د خوښی او خوشالی تشبیهات را غلی دی وایي چې د باران خاڅکی د خدای رحمت دی او د طبیعت شادابی دد غوښکلو ملغرو خاڅکو په خاطر لایسی ښکلی کیږي د زړه وړونکو شنیلو منظری ، د خړوبی شپهار چې د کمري په غاړه کی لکه د سپینو زرو هار پروت وی او د سهارنی معطری وږمی پشان تری خوږ شمال لکیږي ټول یی د باران د خاڅکو محصول گڼل کیږي .

هو ، د طبیعت په ټو لو مظا عرو کی د ښکلا یوه جلبه یا ډیر اړخونه موجود دی خو د ښکلا د خیری لیدل ، او یا د هغی نه خوند آخیستل د یوه خاص نظر ، سپیڅلی زړه او د مینې خاوندانو ته نیاز لری دا ، راز او نیاز یوازی د گلو په خیسرو او د پسرلی په وږمو پوری خاص کی شوی ندی بلکه دا په هغو خلکو پوری اړه لری چې د تورو شپو په زړه کی د سباون سندری وایي او د بیلتون په سرو لمبو کی د وصل په امید د ژوند سا آخلی ، مایوسی چې د مرگ تعبیر دی تر پښو لاندی یی کوي ، دهیلو او آرزوگانو د یوی بلوی چې د ژوند لاری پری روښانی شی او د عمل په ساحه کی تری کار واخلي .

د باران تعبیر د مینو لپاره د

وصال او کامیابی زمینه برابر وی د بزگرانو په نظر د غلی دانی وریا گڼله کیږي ، د پیغله له نظره د باران خاڅکی د ملغرو د امیل شباهت لری او بیلتون وهلی مین یی د خپلو و ښکو مثال گوی او ، ورسره د اوښکو تو یولو سیالی جوړوی زمونږ په خلکو کی د باران د وریدلو یو له کیف نه ډک هر کلی چې غالباً د دوی د خاصی مینسی ژباړه کوي ، په ښه شان لیدل کیدی شی ، دغه احساس یو خو د هوا د بدلون له امله ده او بله دا چې دوی سره د کرنی او بزگری په چارو کی خاصه مرسته کوي هغه وخت چې باران په شیبو ورپری نو د ورځی له خوا د بزگرانو اوڅینو کسبکرو د کار مخی ته څه خنډ پښوی ، د دی پر ځای چې په مقابل کی دوی ورته وران انعکاس ښکاره کړی خوشالی کوي او د سات تیری ترتیبات نیسی د کلی خوانان سره را ټولیری د کلی په حجره یعنی د خوانانو او میلمنوبه لویه خونه کی د ساز په غږولو او د سندرو په ویلو د باران د خاڅکو سره خپله هم آهنگی او ملگریسا نیسی ، د حجری د نغری په گرد چاپیره کی د نکلونوبه ویلو او د سندرو په اورولو خپل وخت په خوښی او خوشالی سره تیروی . دغه کیفیت هغه وخت ډیرخوند وړ بریښی چې دغو سرو او یخنیو سره د مینې تودوخی او حرارت مقابله وکړي . لکه چې یوه پیغله خپل یازکره د ټاکلی وعدی سره سم د تلوعزم لری نو د باران خاڅکو ته داسی خطاب کوي .

مه اوږه بارانه ، بغره به می

لمده کړی

دالوان دی ، سینه به می پری سره کړی گوندی چې د سپیڅلی او پیغلو مینې دغه آرزو به د خو شیبو لپاره قبوله شوی وی شاید چې د محبت د تلو سو معصومه هیله به دهغی د خوښی په مطابق دغه ور یا خنډیدلی وی څکه چې دوی پری نازولی دی حتی طبیعت هم د دوی نازونه منی او احترام یی ساتی . په عمومی ډول خلک د باران اوریدلو ته پری دعا گانی کوي دا څکه چې د باران په وریاکی دخلکو عمومی گڼی معضری دی ، کله کله داسی هم پښیری چې دسا ران زیاتی دمینو د وصال شپه اوږدوی وخت ژر نه تمامیری ، هغه وخت چې د فراق او بیلتون په نیلی سپور قاصد (استازی) د خواږه مینانو د جلاکیدو بیغام راوړی نو خواږه مینه له ډیره غمه تر وره شی هر څومره بهانی چې کوي گپورنه لکیږي ، د بلا او مور یا مشره خور څخه شرمیری چې د مینې سو ز ورته ښکاره گاندی نو مجبوره شی چې په خواستونو او راز راز گوندی چې گران لالی د تلو تکل ونکړی باتی به شی او بیاهم شپه به زما سره یو ځای تیر گاندی ، دا وخت لاس به دعا پورته کوي او خپل مین ته د شپې د باتی کیدو بلنه ورکوي .

بدی سرو کی ، کی میرمن قمر گله دغه حالت څومره ښه تمثیلوی چې .

دا گرد چاپیر په غرونو راغله توفانونه زلی ورپری ، نو .. مه څه دلته شپه وکړه پاتی باران دی په عهد او پیمان باندی وفا کول یو انسانی اخلاقی صفت دی ، پښتنی عهد او تړون دومره کلک او متین دی چې هیڅکله نه ماتیری ، په وعده باندی وفا کول او هغه ترسره کول د پښتنی کلتور یو اساسی جز گر خیدلی دی نو څکه هغه مینه پیغله چې د خپل یازد راتک په وعده ډاډه ده نو د سخت باران د وریدو سره سره اطمینان لری چې په ټاکلی لحظه ورته رسیدی نو څکه حق لری چه په هسکه غاړه ووايي . که په شیبو شیبو باران وی زما پخپل لالی باور دی رابه شینه په هر صورت ، رښتیا ده چې دغه خاڅکی د خدای رحمت دی ، او ستر نعمت .

په دغو ښکلو خاڅکو کی راز راز خوند ونه ، گڼی او منفعتونه پراته دی ، نوڅکه مینان هم تری به پوره اندازه دپاکی مینې په خوندورو پیمانو استفادی کوي نو راځی چې د دی ادعا له خاطره د پښتو د فولکورې ادب له بحر څخه هم د باران په هکله خو په زړه پوری لنډی له نظره تیری کړو .

باران د او ښکومی وریږی بینیازه یار راته په زړه راکړ دداغونه باران که اوری پاک یی نشته دیار وعده می مازدیگر دی رابه شپه ما د باران تر خاڅکو خار کړی دیار برع می مر غلری تو یو پښه (تر بلی گڼی پوری خدای پا مان)

بید شتر از مرگی

از اینجا با ما همراه شوید

ترجمه: دکتر شهباز

شبهات داشت. تگاهی به کریج ا فگند ه گفت:

واقعا فوق العاده است.

کریج جوابی نداد فقط بادستهای مرطوبش نوک بینی خود را خاراند بعد آنرا به آستین لباس اطفایه اش پاک کرد. سو میس پرسید:

آیا مقاومتی دیده شد؟

کریج جواب داد:

خیر. فقط آتش کلتوری و راننده از اینکه پاسپورت دیپلماتیک دارند، حرف زدند ولی فعلا هر دو مثل بره آرام هستند.

سوی وی چطور؟

سوی خواهد هر چه زودتر با مادرش ملاقات کند.

سایر بچه صحیح و مطیع بهمانند و درستی خود را ثابت کند، مادرش رابسه او نشان خواهم داد. ولی در حال حاضر این دو نفر راباید دستبند زد. زودباش گاریسون! گاریسون آندو نفر رابا خود برد و کریج از کنار میز دور زد. دست روی شانه سوی وی نهاد و با فشار اندکی او را روی یک چوکی نشاند. لومیس گفت:

انتخاب باتو است سوی وی: یا همه چیز رابرای ما خواهی گفت و یا در اختیار کریج قرار میدهم تا با اسلوب خودش ترابحرف بیاورد. من از تو خوشم نمی آید ولی کریج از تو نفرت دارد. بعد سوی کریج برگشته گفت:

(امروز صبح یک خبر تازه از دو کشور داشتیم راجع به دایتون بلیز. راستش کریج اورا یکی بر باد کرده بی تاهنوز قادر به سخن گفتن نیست.) دوباره متوجه سوی وی شد: کار روانیهای کریج اینک ازین قبیل است. من اگر بجای تو باشم تر جیح میدادم صحبت کنم و سرو کلام با او بکنم و بعد رادار مادرم هم نایل گردم.

سوی وی گفت: شما حق ندارید با من اینطور رفتار کنید. حق ندارید. فکر کنید اگر سفارت زارب ازین جریان مطلع شود، چه خواهد شد؟

چه جریانی را تصور میکنی آن دو موردی که باتو همراه کرده بودند، میل باز گشت بنفس خود را دارند؟ حادثه را آنها با خود آوردند برای اینکه بتوانند از جنگ دزخیمان خود فرار کنند. شما هم اینجا برای استنطاق تشریف آورده اید. شاید در نتیجه اظهارات شما راننده کامیون رابتونیم توقیف کنیم. اینست اصل جریان. زارب درین جریان قانونی توافیکی چه اعتراضی میتواند بکند؟ تو فقط بهتر است راجع به قدرت و بعد هم راجع به کریج فکرتی.

یعنی مادرم راجع میشود؟

کریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن مشغولش است. در یکی از ایستگاههای متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرفینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با فاطمه صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

لحظه ناگهان اشتراک رابسوی اتو موبیل آنان تابید.

راننده بعجله سمت حاشیه جاده ریجید و با کاتگورت پیاده رو تصادف کرده موازنه خود را باخت. آتش کلتوری در حالیکه بسا یکدست سرمارک سوی وی را روی سینه خود فشار میداد بادست دیگر تلاش داشت.

تباچه خود را از جیب بیرون بیاورد. همینکه اتوموبیل توقف کرد، بسوی در فشار آوردند. مارک در حالیکه آتش را از خود دور میکرد دست بسوی دستگیره اتوموبیل انداخت ولی بیش از تماس دست او در بغل خود باز شد و یکی از کارکنان حفظ و مراقبت جاده، در خلی در ظاهر شد. چهره مرد کارگردار نظر مارک بیگانه جلوه نمیکرد و لسی او دران لحظه چنان ترسیده بود که فرصت و حوصله آنرا نداشت فکر کند صاحب این چهره رادر کجا و چه وقت دیده است.

این سرد در حالیکه سعی میکرد آتش کلتوری را واژ میخمه نجات دهد بادسته تباچه بفرق او کوفته بیپوشش کرد. بعد دست بجیب او برده تباچه اش را گرفت. در پیش روی اتوموبیل آنها به علاوه نفر مو تلف کلینیک، یک نفر دیگر نیز دیده میشد که تلاش داشت وائسده مدهوش آنها را از جایگاهش بیرون بیاورد. مارک که کمی بخود مسلط شده بود، در لحظه بی که آتش کلتوری مدهوش رابسوی امبولانس بردند، بغل تباچه بفرق در اتوموبیل حمله برده بیرون آمد ولی مردی که آنجا انتظار می کشید بسوی او حمله برده گرفتارش کرد و لحظه بی بعد بزمن انگند. وقتی دید مارک دیگر مقاومت نمیکند دست او را هم گرفته بفرق امبولانس پیش برد. او را

یک ساعت بعد اتوموبیل در مدخل بیسک عمارت قدیمی جوب کاری که چشندان جلب توجه نمی نمود، توقف کرد. اینجا بیسک بیمارستان شبیه و طرح گل کاریهای حیاط آن فوق العاده جالب نظر بود. در داخل این تعمیر مودرن ترین دستگاه ضد جاسوسی انگلستان تعبیه شده بود. چشمهای الکترونیک که پشت در مراقبت میکرد آنرا بروی امبولانس کشود. همینکه امبولانس دوری او لیسن در داخلی توقف کرد کریج از آن بیابین جست و به سوی وی گفت: بپر پائین! باید هر چه زودتر دوکتور رابه بینیم.

آتش کلتوری زارب و راننده نیز در این موقع پایین آمده در حالیکه نمیدانستند چه واقع شده، دست پر کمر، انتظار می کشیدند.

شبه گذشته در تانر (دیوک) گردن بند قیمت بهای بی بسونی ستاره زیبای ایتالوی بسرقت رفت. سر مفتش لیستون این سرقت را کشف کرد و گردن بند را از دستکول خانم لارد سوی وی بیرون آورد.

مفتش لیستون عقیده دارد که سر قشهای بزرگ سایر محافل اشرافی لندن نیز به همین شکل صورت گرفته است.

خیلی عالی است من هیچ فکرمی کردم تو قادر باشی چنین خبرهایی بتوانی بنویسی فعلا جز اینکه منتظر بما نیم، کار دیگری نداریم.

ساکر لندی سوی وی ادعا کند که من دروغ گفته ام؟

چنین ادعایی نمیتواند. تو در وقت جنگ صاحب منصبان قوای بحری انگلستان بودی و ارزشهای از تو در انجام خدمات محوله ات دیده شده بعلاوه نام مامایت هم در بین است و با چنین سوابقی آیا تو یک دروغگو بسود میتوانی؟

فردای آروز، مارک سوی وی بوسیله هواپیما وارد لندن شد. یکی از اتوموبیل های مجلل مربوط به نمایندگانسی یک کشور خارجی انتظار او را می کشید. همینکه تشریفات گمرکی را تمام کرده سوار اتو موبیل شد، بلافاصله بسوی شهر حرکت کردند. وقتی که اتوموبیل حامل او به حوالی لندن نزدیک شد، مارک نفس عمیق و راحتی کشید. در پهلوش نماینده کلتوری زارب نشسته بود. وی بهما رلا اطمینان میداد که در بدیل خدمت تی که از او به نفع کشورش (زارب) دید شده و برا یاری خواهند کرد و تنها یش نخواهند گذاشت. ولی در باطن این آندیشه راد در ذهن پرورده بودند که اگر اسرار کار مارک به پولیس فاش و موجب گرفتاری او شود، قبل از آنکه چیز زیادی گفته بتواند، او را بکشند البته آتش محترم کلتوری زارب، ازین که چنین امری را قبلا دریافت داشته نخواست چیزی بهمارک بگوید.

اتوموبیل بسرعت ۱۲۰ کیلو متر فی ساعت پیش میرفت. مارک سوی وی به پشتیست عقبی تکیه داده بود و (سکای ویز) هاتل را پشت سر گذاشته بودند.

ایستگاه های توزیع بطرول مثل چراغ های دو جانب سرک یکی دنبال دیگری رد میشدند. مارک سیگاری روشن کرد، به معرب پهلوی اش اشاره را که پیش روی شان معلوم میشد، نشان داد. در عین حال هر دو کامیون بزرگی را که از جانب مقابسل شان غرش گران نزدیک میشد، دیدند. با وجودیکه راه دران قسمت کم عرض میشد، کامیون گناره جاده را بگرفت و از سرعت خود هم کم نکرد. نزدیک شد. نزدیک شد و در آخرین

دزدی کرده است. آنچه کردن بشی راکه حداقل یکصد هزار پوند ارزش دارد. مجبوریم او را برای مدتی بحبس محکوم کنیم. یعنی در جستجوی دلایل بیشتر استیم.

حما آنها هم تهیه خواهید کرد، چنین نیست؟
این دیگر بتو مربوط است. به کریج نگاه کن و درست ببندیش. آنگاه تصمیم خود را بگیرد. من دومین دفعه عادت نسدا دم سوال کنم.

سویون، بسوی کریج نگاه کرد. مردی درالبسته زو لیده ا طفلایه ولی نیرو مندو خشن حتی خیلی خشن تر و نیرو مند تر از دایون بلیز غول پیکر. لاجرم جواب داد:
بسیار خوب.

حالا درست شد اکنون به چوکی خود نکه بده و سعی کن مستریج باشی.
سولی مادرم؟
همینکه کار ما وشما تمام شد بهسکانتلیند بارد تلفون میکنم. برای اوتگران نباش.
آنگاه لومیس نگاهیک بگریج افکند و کریج برای بیرون رفتن بطرف در حرکت کرد.
لومیس بهسوی وی گفت:
خوب حالا تدریف کن.

کریج بیرون رفت تالیاس تید یسل کند و هم درعین زمان بتواند راجع بهفلیپا آزادانه و بطور خاطر خواه فکر کند. لومیس هم همدرگارش کاملاً مسوفق شده بود. تاگموس فرار داد را مطابق میل او میتوانست امضا کند. فلیپا هم در بستر بیمارستان با کسی خواهد ماندو سرماتیو برای معالجه کاملش از هرگونه تلسی مضایقه نخواهد کرد. ولی وضع دیروز فلیپ او را درحالتی نیمه دیوانه خواب زده و سرسام گرفته نشان میداد. درهرحال برای آن زن هرچه واقع می شد باز هم لومیس برنده بسود. ذاتا او همیشه برنده می شد.

کریج در اتاق دیگری راکشود. آنجا یک دیوال دیده می شد روی آن خود را رها کردو بلافاصله بخواب سنگینی فرورفت. سه ساعت گذشته بود که در باز شده لومیس دا خل کردید. وضع آرامی داشت. روی کریج خم شده انگشت بصورت او کشید. کریج بدون آنکه چشم باز کند، گفت:
خیر. خیلی خسته ام.

لومیس پهلوی او نشست و گفت:
این بچه نزدیک بود مرا از خنده بهلاکت برساند. درعین حال راستی بسیار متعجب شدم.

کریج فوراً بجای خود رامت نشست و پرسید:

پس خبرهای خوبی نداری؟
خیر جاثم. از نظر مابیشتر از توقع مسا است. سویون و بادایون بلیز ازسا لپسا به اینطرف همکار بوده است. افکار سیاسی واید بالوزیکی مشترک داشته اند. طی مسافرت ها به اروپا، امریکا وجزیره انگلیند همیشه یکجا بوده اند تاآنکه گذار شان به زارپ افتاده البته بعد از ۱۹۵۰ و همان دودی راکه آندریوس و شیبیل در آنجا داشته اند اینها نیز بهمان میتلا بوده و لاجرم از آنها استقبال خوبی بعمل آمده است.

نخست در آنجا بحساب یکی از رقبای سیاسی انگلستان کار میکرده و بعد هاعلم بغروش اسراری پرداخته که از شرق دور باخود داشته است. جندی بعد شیبیل، دایون بلیز را بحرم فرستاده و میخواست سته است در آنجا دوستان و همکاران جدیدی برای موفقیت پلانیهای آینده خودشان، دست وپا کند. ولی وقتی دایون بلیز بحرم رفته ویا مردم تماس گرفته باگهال تعجب دید که از زندگی خود چنان راضی استند که گو بی درپشت بسر می برند. پدر سلینا هم مردی بوده که حاضر نمی شده به هیچ

نوع زود بند و توطئه بی دخالت کند. معبدا دایسون بلیز سعی کرد. او را قانع کند که انگلیسها مردمان دروغگو و وینده خلافی استند. بعد هم اطلاعاتی راجع به اینسکه فرمانروای زارپ اردوی جدیدی تشکیل داده و بزودی بحرم حمله ور خواهد شد، در اختیار پدر سلینا گذاشته و در بهای آن با او دوست و محرم گردیده است.
کریج پرسید:

اما برای چه؟ در آنجا که خبری نیست؟

این هم از خود اسباب دارد. اهمیت ستراژیکی زارپ یکی از این اسباب است.

ما که دیگر به آموغ ضوع چند ن علاقه نمیگیریم، امریکا بسیار نیز زیاد دلچسپی نشان نمیدهند و سایرین هم. ولی همه این توطئه ها زیر سر شیبیل است که میخواهد شخصاً بکارهایی دست بزند که بتواند خود یکی از مقتدر ترین افراد جهان باشد. سویون میگفت: (اودشمن بشریت است) شیبیل معتقد است که از جامعه انسانی انتقام بگیرد و لو بدست هر کس که باشد. او اینک راز کوبالت و محل معدن آنرا میداند و میخواهد روی آن معامله کند با هر که بیشتر پسول بدهد و بیشتر بپروم باشد. طبعاً برای نقل و انتقال آن ماده قیمتی و درعین زمان خطرناک بواسطه نقلیه احتیاج پیدا می شده و درک این احتیاج ضرورت تقاضای باناکسوس را بهمان آورده است. اگر تاگسوس از زارپ حمایت کند طبعاً زارپ حاضر بوده بعد اشغال حرم زمین تسلیم دهی معدن کوبالت رابه شیبیل و هوا خواهانش فراهم سازد.

آنوقت کشتی های تاگسوس برای انتقال کوبالت بخدمت شیبیل فراد داده می شد. و ظاهراً در برابر مراقبت های بین المللی محمولات کشتی را بطرول وانمود میکرده اند. واقعا هم کشتی های تاگسوس برای انجام این کار محفوظ ترین وسیله بشمار میرود. طبیعی است که از چنین جریانی نمی توانستیم داشت بسوی یکی از نمایندگان سیاسی

جسم بیوشیم زیرا این خود وسیله بروز یک جنگ جهانی دیگر شده میتوانست و شیبیل این را هم میدانست.

لومیس به پشتی چوکی خود تکیه داده یک سیگار برگ از جیب خود بیرون آورد و روشن کرد. بعد یکی هم به کریج تعارف نمود. کریج یک نفس عمیق کشیده گفت:
متعجبم که چگونه تاکنون غفلت را از دست نداده ای؟

در هر حال وضع تغیر میکند زیرا دایسون بلیز مرد مهمی نیست. اوفلط از انسانها متنفر است و از کشتن، بهم ریختن و نابودی انسانها و دیگر اشیا حظ می برد، چنانکه در مورد سرافینوی پیر کرد. با تو هم میخواست چنین کاری بکند. بهترین ذوق او را آدم گنسی تشکیل میداد. شیبیل هم در حال حاضر مرد مقتدری نیست ولی عین خصو صیات فکری دایون بلیز را دارد زیرا یکی از بقایای پسر عقده زمان نازی است.

ولی راجع بهسویون، میدانی او چرا با آنها هم عقیده شده و همکاری میکرده؟ برای اینکه مادرش رادوست داشته و از پدرش متنفر بوده است. علت هم این بوده که یک روز پدر و مادرش را برهنه در حال معاشقه دید. و پشمانی اش عرق کرده و برپه اش احساسات او را ناپید و دامن زده است. از آن روز به بعد از زنها و پدرش برش آمد. البته به استثنای مادرش. بعد ها کم کم از تمام انسانها نفرت کرده و با گرویدن به فلسفه تکرر تاریخ اندیشه های جدیدش در مغز او کانکر پت شده است. با وجود تمام این عایک لحظه از فکر مادرش غافل نیست. به او فهمت که فقط بوسیله تلفون میتواند با مادرش صحبت کند. قبل از آنکه با دیگری تماس بگیرم می خواهم یکبار دیگر با او صحبت کنم.

وقتی (اس.اس. هیکرا) به لندن وارد شد، شیبیل و سلینا قبلاً با پاسپورت دیپلما تیک ساحل پیاده شده و با اتوموبیلی که پلاک



خارجی در حومه لندن رهسپار شدند.
سب رادر آنجا گذرانیده و فردای آن بیکسی از بناهای بیکه در حومه نایت بریج واقع بود، منتقل گردیدند. این یک عمارت قدیمی بود. یادش می آید که عرض بود. که با یک دست نگاه فرستنده موج کوتاه، دیپوی کوچک اسلحه و یک بسلاک رعایش تکمیل می شد. تمام پنجره ها با سیخهای آهنین گرفته شده و بیعت با کهرتق جاسوسی برای زارپ و همکاران آن کشور از آن استفاده بعمل می آمد. شیبیل همینکه در آنجا جایجا شد، روزنامه های آنروز را برای مطالعه پیش کشید، سفری تلگرافها را حل کرد، عکسهای رسیده را از نظر گذشتاند. بعد هم با مرکز خودش در زارپ ذریعه امواج کوتاه مصاحبه مختصری انجام داد. رو پهنرفته تمام جزئیات و خبرها او را عصبانی کرده بود. از جریان چنین نتیجه گرفت که تنبها گذاشتن سویون و اشتباه بزرگی بوده است. او را می کشند. خیلی بهتر می بود زیرا شیبیل میدانست که سویون و پس از پنج دقیقه تحقیق بلبل وار بهمه جزئیات واقف میگرد. مامور مخفی هر دو دست خود را روی چهره اش نهاده عمیقانه تفکر پرداخت و بعد از ده دقیقه دوکار انجام داده میتوانست. اول سویون را باید بهسر نحزی می شد. بقتل برساند. البته بسوی جلوگیری از بحرف آمدن او در برنده بود اما باز هم کشتن او لازم بنظر می رسید. ز سر سویون دیگر نه برای خودش و نه برای شیبیل مفید واقع شده میتوانست. سر نوشت او معلوم بود. دومی کار تاگسوس بود. اعضای او برای جلوگیری از تعلق گرفتن بطرول به انگلستان و متعذرینش برای شیبیل بسیار لازم بود. زیرا با این وسیله میتوانست هرچه زودتر اردوی زارپ را برای تسخیر حرم بحرکت در آورده و پیش از دیگران بر منبع عظیم کوبالت مسلط شود. البته اینکار در صورت عقب نشینی عساکر برطانوی از آنجا، بهتر شکل میگرفت. درین مورد توافق تاگسوس بسیار لازم دیده می شد. شیبیل مجبور بود بهر طرفی شده تاگسوس را پیدا کند و چنین موافقت نامه ای را با وی به امضا برساند. از طرفی این راهم یقین داشت که کریج و رفقایش از اهمیت این موضوع باخبر اند و چشم در راه شروع بکار او استند. بنابراین یکانه جاره او این بود که برنگی از رنگ ها کریج و رفقایش را از بیراهه دیال نخود سیاه بفرستد و بهترین وسیله برای ایجاد این گمراهی هم، سلینا بود. خیلی زود دوتایی از گمان مورد اعتماد خود را از آنها پندگی زارپ احضار کرد. دوتایی که درعین حال از هم دیگر متنفر بودند و بخوبی میتوانستند جاسوس هم دیگر شوند. و از شیبیل هم فوق العاده خوف داشتند.

متفقاً پلانی ترتیب دادند. این پلانی بود که تالیسیق آن آسان و عملی در نظر گرفته شده بود. شیبیل هم پلان آنها را پسندید. انصافاً خیلی دقیق بنظر می آمد. پلانی که مانع استفاده دشمنان او از ذخایر پرقیوت زارپ و حرم می شد، تالیسیق را بنفع او توسعه میداد و از همه مهمتر نابودی هر یک قوی پنجاهش کریج را نیز تضمین میکرد.

فصل نوزدهم

از انظار سلینا نیز بفکر کریج بود و نرسد خود اعتراف میکرد که در مورد او دچار اشتباه شده و درست قضاوت نکرده بود. کسریج آدم جسوری بود. باید به او علاقه میکرد و به گفته عایش عمل میکرد. این فقط یک راه داشت اینکه زود پدرش برگردد، پستی هایی راکه از دایون بلیز دیده بود بیان کند و از سخنان خطرناک شیبیل و خطراتی که از ناحیه کوبالت متوجه کشورش میشود، پدرش را آگاه کند. چه در نخست باورش نیامده بسوی فقط وقتی به اهمیت بزرگی خطر بی بردگی شیبیل کتابها و تصاویر مختلف رادراینو رد به او نشان داد.

دهانمندان خارستان

آشتی لیز و برتن

خبر جدائی ریچارد برتن و لیز تایلور در ماه های گذشته از داغ‌ترین خبر های هنری جراید و مجلات کشور های مختلف بود . ریچارد برتن شوهر پنجم لیز تایلور از وی جدا شده بود و در روز های تشریفاتی الیزابت تایلور شخص دیگری بنام هنری وینبرگ ۳۹ ساله در آگنا و وی دیده میشد .

اما اخیرا شایع شده که این دوزوج معروف هنری یعنی لیز و برتن باهم آشتی کرده اند و به جدا بی موقتی خود از همدیگر خاتمه بخشیده اند . میگویند در این کارگزار پونتی شوهر سو فیلس



جوان پر استعداد

محمد عمر شخصی است کوتاه قد و شوخ طبع که باممبهارت تمام میتواند از ذهن خود آواز تپله وزیر بغلی را بیرون کند به قسمیکه سه انگشت دست راست و چپ خود را گرفته در حالیکه کوبه های روی خود را می بنداند بروی خود میزند صدای تپله یا زیر بغلی بیرون می آید و اگر کسی چشم خود را ببندد فکر میکند حقیقتا صدای تپله و یا زیر بغلی را می شنود از محمد عمر پرسیدم که چطور این هنر را یاد گرفتی گفت تقریباً سیزده سال داشتم یعنی ۲۵ سال پیش از امروز به رادیو به دقت گوش میکردم و میخواستم دهل و تپله را یاد گیرم همان بود که سطل را گرفته همراه رادیو یکجا می نواختم تا آنکه توانستم باغزک و دنیوره همسازشوم از محمد عمر که شوق نخلص میکند خواستم تادر باره سفرهای خود در داخل و خارج کشور چیزی بگویم سر خود را تکان داده گفت متأسفانه به خارج سفر نکرده ام اما یکبار بقیه در صفحه ۶۲

باز هم همامالینی

چند روز قبل باردیگر فیروز خان همامالینی و مدن پوری بگا بل آمدند و بدون توقف در کابل بسوی قندوز رهسپار شدند تا قسمت های باقی مانده فلم (پرهیزگار) را تکمیل نمایند .

در میدان هوایی کابل عده زیادی



از علاقمندان هماما لینی برای دیدن وی حاضر شده بودند .

فیروز خان چند روز وقت تر از همامالینی و مدن پوری به کابل آمده بود .



هنری وینبرگ (سمت راست) مردیکه در ایام جدائی لیز و برتن بیشتر بالیز دیده میشد و در مورد ارتباط او با لیز شایعاتی سرزبانها افتاه بود . لیز تایلور با وجودیکه صاحب نوا سه شده هنوز هم قشنگ و جذاب است

دزړه خوناب

ستا د عشق حرفوی تورنه دی گلگون دی
 هم په داچه نوشته په جگر خون دی
 تش به نشی هغه خم د عشق د میو
 چه یی خاوری دارهاد اودمجنون دی
 د دنیا چاری همه وایه فانسی دی
 داستا جوړو جفا ولسی الزون دی
 مقتولان ستا د غمزو دی لاله نه دی
 چه په سره کفن له زمکی را بیرون دی
 درحمان دزړه خوناب مگر قبول شو
 چه بخونه د دلبر و پری گلگون دی
 رحمان بابا

د شیونکی مینه

ای زما محبوبی ! زما خواته راشه او زما
 سپیغلی مینه ومنه!
 خودغرونو اور غونو ترمنځه خوگلونه او
 غونډیو، جینواو دروتر منځه زما د شپیلې له
 غیر سره په نخاشی.
 اوس که دی خوښه وی زما خواته راشه
 او زما سپیغلی مینه ومنه
 دواړه به د خپل جگر کهری د پاسه کښیو او
 شپانه به وگورو چه خپلی ښکلی رمی، خپل
 ښکلی پسونه دورشو گانو او خپل خایونو
 خواته بیایی.
 دلویو سیند ونو خواته هلته چه له او پو
 خغه شرسری جوړېږی، دیو اوبل په غبرگی
 به سره کښیو او هغوی مرغانو له غیر خغه
 به خونده واخلو چه د پسرلی تازگی دځان
 خواته را کښلی دی هغوی ته به مبارکی
 ووايو .
 گرانی ازبه سره او عطر چنو گلانو خغه
 ستا بستر د لاکرم اود سرو گلانو گیلې به دی
 به بستر کښی وشیند م اوتابه لکه د آسمان
 سپوږمی د گلانو ترمنځه کښیوم.
 اوس دی که خوښه وی نو راشه او زما
 سپیغلی مینه ومنه
 زه به د پری ښکلی مگر ساده جا می
 درته له ور ښمینیو جوړی گرم اوداسی پښی
 به درته جوړی گرم چه تڼی بی د سرو زرو وی
 اوس دی که خوښه وی راشه او زما
 سپیغلی مینه ومنه

سترگی

ځندانې سترگی دهرجا خوښی دی
 که ښکلی سترگی یو زما خوښی دی
 چه سلامی ته یی راځی په سترگو
 بس د هغو خلکو رښتیا خوښی دی
 زاهدولی میوهی سترگو کښی
 خدا یرو چه داسترگی هم ستا خوښی دی
 ملی داستا ځندانو سترگو— کښی
 سترگی زما تل په زړه خوښی دی
 «خالصه» اور دمنی وسوم کنه
 چه می ویناوی سوی ستا خوښی دی
 «خالصه»

مغرو راوښکی

هره خړیکه کښی دننه بی حسابه فسانس دی
 دزڅکی درزا کښی پښی شوی لوی ترانس دی
 داخو تشه رڼا نده چه پتنگ ور بانس دی سوزی
 دا خواوښکی دی دشمی چه پری سوزی پروانی دی
 مقرر دگل غمونو دجانان په غم کښی بیاموند
 مانسه پاتی شرابو نه مانه پاتی میخانی دی
 دیدرنگی درښتیا نه دی مخی دروغ ښی دی
 دجانا د دخولی مزه کړی که دروغ که پسا لری دی
 ماتودی مغروری او ښکی ددکوکی په وړاندی کښی دی
 ما وی دی دغمی خوبونه وی داسی خزانس دی
 مفتون



د زلفو فکر

عقله مالایه شه په دوران د توروزلفو
 تاویم لکه زلفی په ارمان دتورو زلفو
 پت په خانقا کښی له عالمه چه گوښه شی
 دگر فکر کاندی زاهدان د تورو زلفو
 تاریه تار خوری شی په رخسار د مبرویانو
 راغله په کبه دمنځ زنگیان دتورو زلفو
 اوس به پکښی ښه فروخت دزړونو دمال گیری
 تا چه نن پراتنی دی دکان دتورو زلفو
 سوزی په کفن کښی لکه شمع په فانوس کښی
 سره لمبه پراتنه دی شپیدان د تورو زلفو
 خولا دی چه به لاس دستا دتن ترچند نوروی
 پاس پری زانگی ښا ماران دتورو زلفو
 «معزالله»

داوښکو سین

خیال یی چه په زړه کښی درخسار ساتم
 همیشه
 دننه په گومل کښی گویا نار ساتم
 همیشه
 بحر په کښی کښی نه خائیری شین د
 اوښکو
 خوبه یی په سترگو کښی ایسار ساتم
 همیشه
 ستا غه خوشحالی چه وی زما په خوار
 بدلو
 پس له دی به ځان تر اوبو خوارساتم
 همیشه
 دیری را بانندی خودی په هیجا می پیر
 زونشی
 پت دننه په زړه کښی ستا اسرار ساتم
 همیشه
 نښه په هجران کښی ستاله زړه می لیری
 نشوه
 گل غوندی تازه دداغ پر هار ساتم
 همیشه
 خوښ یی په آوازیم چه فریان د عبدالقاسم
 ما
 ځکه یی داسی شان الکار ساتم
 همیشه



غوره لنډی

زما په برخه کښی پرته وه
 زه دازل دعوه له پاسره کومه
 زما په برخه ملیتوب شو
 ځکه بیلتون ته دورسته سلام کومه
 زما په پت کښی ژوند په کار دی
 بی پته ژوند دتخت په سرله قبلومه
 زما په تشه خندا مسته
 که خوله می دکره لیونی په شمی مینه
 زما په تاپسی ونک زپر شو
 کم عقله مور می دزپری دواکوبه
 زما په برخه دی ککلی کپ
 زه چه ککلی یار لویوم زړه به شمه
 زما په برخه یی گلاب کپ
 مدام یی غم درزیدو راسره دینه

کرشمه

په کتوله زاهدانو څخه توان وړی
 دمنځ خیال یی له عاشقه شان و مال وړی
 په خبرو په مانه په ناز په چور
 زړه په هر صورت له ماشقه آسان وړی
 دجنت میوه یی مخ کړی زما هیره
 یی تکلیفه می زړه سیب دزندان وړی
 چه می وه هستی دسیراو ښکو پوره
 حسین رخارله آبادی څخه طوفان وړی
 خیال به یی څه یوسی زماله خوا د صورته
 ماخرابه کله باج کله سلطان وړی
 کی هرڅو څی ساتم نه شاته گیری
 خوب رویان په کرشمه زړه دحسان وړی
 حنان

داوښکو امیل

کله دښادی کله دغم جیبی چه راشی
 ځکه په ځندانسې سترگی ځکه په زړه شی
 مانغوندی به ته هم شوی لوی لیونی مگر شی
 پلنی که دمنی سړی سکو وڼی زړه کی ستاسی
 جوړ می ورته زر زر ددرو اوښکو امیل کپ
 ماوی مروړه که زما سره پخلا شی
 وایمه که داراغله زبه داوایم دا وایم
 ځنگه چه ښکاره شی خدایرو واررانه خطاشی
 زه چه وایم زه ټول اخلاص اخلاص یمه
 غلی شی ساوه شی فکر وکړی په ځندانسې
 زلفی شونډی، سترگی به دی ټول زما قابو کی شی
 دغه یوزډگی که دی زما قابو کښی شی
 دوهین یوخای دمحبت په قدر پوه کړی
 قدره لته ورشی چه دیوبل نه چدا شی

خواب ترسناک



«شریف سیاه» مرد بد اخلاق و بدگزاره کو چه مابود. یا مردم اینطور میگفتند. يك حقيقت اين بود كه هيچكسي در كوچه او را دوست نداشت. حقيقت ديگر اين بود كه او هم از هيچكسي خوشش نميآمد. باهمه اينها، او از كوچه ما نمي رفت و مردم كوچه هم به وجود ناخوشايند او عادت کرده بودند. او در بازار كوچه ما اتاقي داشت كه ارسى اتاق به سوي بازار باز ميشد. و قتي ارسى را باز ميكرد، قسمتي از ديوار خاكستري رنگ اتاقيش نمايان ميشد. ديوار پراخ عكسپاي زنان برهنه و نيمه برهنه بسود.

من هر وقت از بازار ميگذشتم، دزدانه از ارسى به درون اتاق «شريف سياه» نظر مي انداختم و عكسپاي زنان برهنه مثل آهنربا چشمهايم را به سوي خودشان مي كشيدند. دلم ميشد كه بايستم و بيستم اين عسكپارا تماشا كنم، ولي جرات نمي كردم، زيرا مردم پشت سر هم از كنارم مي گذشتند. از طرف ديگر، خود «شريف سياه» هر لحظه سرش را از ارسى بيرون مي آورد و نسوارش را در بين بازار تف مي كرد.

كسي نمي دانست كه پدر و مادر او كيست، كسي نمي فهميد او از كجا آمده است. همچنانكه كسي نمي فهميد كار و بار او چيست، فقط همه به خاطر داشتند كه مدتها ميشد در كوچه ما زندگي ميكنند و در تمام اين مدت آدم بد اخلاق و بد گزاره بوده است.

او قد بلند و اندام چار شانه بي داشت. پوستش بلوطي تيره بود. لباسهايش هميشه كثيف و چيلك شده مي بود و ريشش را دير دير مي تراشيد. بينش پهن و پهن بود و چشمهاي تنگ تنگي داشت. بدني صورت هيچكس از ظاهر او خوشش نمي آمد.

سخن خوب او دشنام بود و عمل خوش هم يك مشت محكم به دهن طرف. زور عجيبی داشت و همين زور بلاي جان او بود. هر كس با او يك و دو ميگفت، چشمهاي

«شريف سياه» تنگتر ميشد، پرده هاي بيني پخچش ميبرد و فریاد ميزد: «اي خوك!»

و به دنبال اين فریاد مشتش به دهن مرد مقابلش مي رسيد. او نمي توانست قلدوت فرينش را محاسبه كند. از همين رو، تنها وقتي به خود مي آمد كه طرفش با سروصورت خون آلود روي زمين افتاده مي بود.

آنوقت حيرت زده و ابدبانه اينسو و آنسو ميديد و بلا تكليف در ميان حلقه تماشاگران مي ايستاد تا پولي ها يا پند وزده زده ببر نقش طرف ماموريت به اينصورت، قسمت زياد يكسال را در توقيف و زندان بسر ميبرد. يگرو خزانتي بود. هوا رو به سردی ميرفت. ناگهان در گوشه يي از بازار كوچه ما سرو صدايي برپا شد. همه به آنسو هجوم بردند.

من هم به آنسو دويدم و ديدم كه ماهي يز كوچه ما زير پاهاي «شريف سياه» شتوت مي زند. ماهي يز مرد ضعيف و كوچك اندامی بود و توانايي برابري با «شريف سياه» را به هيچ صورت نداشت، ولي با وجود اين تسليم نميشد و تلاش مي كرد تا ضربتي به او بزند. ناگهان همه ديدند كه «شريف سياه» ماهي يز كوچه اندام را با دستهاي نيرو مندش از زمين بلند كرد. درين لحظه چشمهاي او تنگتر شده بود و پره هاي بيني پخچ و پهنش مي پرید. درين حال فریاد زد:

«اي خوك!»

و ماهي يز را در گرايي بر او روغن جوشان انداخت.

ماهي يز جيج هوتاكي كشيد گرايي سر نگون شد. روغن آن در آتش افتاد و آتش زبانه كشيد دريك چشم بهم زدن دكان ماهي يزي در ميان شعله هاي آتش قرار گرفت. در بازار هياهو و هرج و مرج عجيبی برپا شد. همه كس به هر سو ميلويد و همه فریاد ميزدند. شعله هاي آتش بلند و

بلند تر ميگشت. كسي فریاد زد: «همه بازار خواهد سوخت!»

كسي ديگري گريه گنان گفت: «آب، آب بياريد!»

و يگنفر فریاد كشيد: «اطفانيه را خبر كنيد!»

و ناگهان آوازي بلند تر از آوازي هاي ديگر شنيده شد: «اتاق من... اتاق من...!»

آوازي «شريف سياه» بود. او در گوشه يي ايستاده بود و شعله هاي آتش را ميگرست كه دم به دم به ارسى نيمه باز اتاقيش نزديكتر شده ميرفت.

و يگنفر ديدم كه او به سوي زينه يي كه به اتاقيش ميانجا مي دويد. يك لحظه بعد او را در كنار ارسى ديديم. ارسى در شعله هاي آتش مي سوخت. هيكل بزرگ او از پشت شعله ها ديده ميشد.

بعد، گريه گنان فریاد زد: «همه جيز من ميسوزد... همه جيز...!»

سپس آوازش خا موش شد لغتي بعدتر از زينه پايين آمد. در دستش عكسپاي يي بود كه از ديوار ها كنده بود عكسپاي زنان برهنه. ناگهان مثل اينكه همه منتظر او باشند، به سويش حمله بردند «شريف سياه» اول خودش را از ترس به ديوارشرد. سپس مثل اينكه خسترا تي را از خودش بترساند كاغذها را در هوا تكان داد و فریاد زد:

«برويد... دور برويد!»

ولي مردم خشم زده به او نزديكتر شدند. يگنفر كاغذ هارا به سوي مردم انداخت و فریاد كشيد:

«گرگپا! گرگپاي درنده...!»

چند نفر را با مشت و لگد از پا در آورد. براي خودش را هي باز كرد و به دويدن پرداخت. مردم هم از دنبالش دو يسد نسد نميدانستيم به كجا مي رود، ولي دنبالش كرديم.

نزديك حمام زنانه كه رسيد، ناگهان راهش را كج كرد و بسوي دروازه حمام دويد. داخل حمام شد جمعيت پشت در متو قشيدند. كسي نميدانست چه كار بايد كرد.

ناگهان از درون حمام جيج و فریاد زنان بلند شد. چندانفر فریاد زدند.

«این لعنتی چه كار ميكنند؟! باز تف كردم.»

و به درون حمام هجوم بردند. سرو صدای زنان بیشتر شد. عده يي به شدت ميگر بستند. كودكان از ترس و وحشت جيج ميكنيدند. بعدتر «شريف سياه» از دروازه حمام برآمد.

سر و رويش خونالود بود. به سوي بام حمام دويد. چندانفر دنبالش كردند.

او از بام حمام به بام خانمجاور بالا شد. تعقيب كنندگان از دنبالش رفتند. او به با مدبرگري رفت و آنجا ديگر راهي نبود كه برود.

بر كناره بام ايستاد و جمعيت را در كوچه تكريست.

بعد فریاد زد: «اي گرگپاي درنده...!»

تعقيب كنندگان به او نزديكتر شدند. او به كنار ديگر بام دويد و باز هم سر مردمي كه در پايين ايستاده بودند، فریاد زد:

«اي گرگپا... مي خوا هيدي مرا بخوريد؟!»

به شدت ميگر بست. لسختي اينسو و آنسو رفت و سپس باز هم فریاد زد:

«مي خواهيد مرا بخوريد؟! بگريد بخوريد!»

و خودش را به پايين انداخت با فرق بزمين خورد.

كاسه سرش پارچه پارچه شلو مرد.

این حادثه يي بود كه سالها پيش در كوچه ما اتفاق افتاد و كاسه فراموشم شده بود. ولي در شب خواب اين حادثه را ديدم. خواب ترسناكي بسود. در خواب ديدم كه خودم قبر ماين حادته شده ام. اصلا من «شريف سياه» شده بودم. يگنفر به فكرم گشت كه نبايد باور كنم، اما چاره يي نبود، من «شريف سياه» شده بودم. خودم را ديدم كه در اتاق، در بازار كوچه، كنار ارسى نشسته ام. عكس بر شيشه ارسى خيلي واضح معلوم ميشد. پوست بلوطي تيره بود. بينش پهن و پهن و ريشم رسيده بود. در دهنم عزه تندي را احساس كردم. بعد، به يادم آمد كه نسوار به دهن دارم. سرم را از ارسى بيرون كشيدم و نسوار را در

بازار تف كردم. ديدم كسي رو به روي اتاق ايستاده است و عكسپاي ديوار اتاقم را دزدانه نگاه ميكنند. بنظرم آمد كه اين آدم را مي شنا سم. به نظرم آمد كه اين آدم را خيلي خوب ميشناسم. ولي او ديگر رفته بود.

بعد ديوار هاي اتاقم نظر انداختم و لي تمام ديوارها را ديده نمي توانستم. بپر سو كه ميديدم، فقط يك قسمت ديوار به نظرم مي آمد همان قسمتي كه از بين بازار معلوم ميشد. سخت كو شيدم كه قسمتهاي ديگر ديوار را هم ببينم، اما نتوانستم.

احساس كردم كه دلم گرفته است و سستگين است. اصلا دلم معلوم از چيزي بود. پر بود. پيش خود گفتم:

«چقدر غصه دارم!»

بعد به يادم آمد كه هيچكسي را در دنيا ندارم. هيچ چيزي در دنيا ندارم. و غصه بيشتري در دلم چنگ زد. سرم را از ارسى بيرون كشيدم و در بازار نسوارم را تف كردم. مردم پشت سرم ميگذاشتند و با نگاه هاي خصمانه يي بمن ميگر بستند. به نظرم آمد كه همه شان آرزو دارند لغتي بايستنند و ديوار هاي اتاقم را بيشتري تماشا كنند، ولي جرات نمي كردند. تنها مرا بسا خصوصت ميگر بستند و ميرفتند. به نظرم آمد كه چيز هاي گرانبهايي در اتاقم دارم. احساس كردم كه همه بمن حسد مي ورزند. احساس كردم مثل ماري هستم كه گنجي در اختيار دارم.

متوجه اتاقم شدم. به نظرم آمد كه اتاقم را خيلي دوست دارم. كو شيدم قسمت هاي ديگر ديوارها را ببينم، ولي نتوانستم. همه جا همان يك قسمت بود: همان قسمتي كه از بازار معلوم ميشد. دلتنگ شده بودم.

به يادم آمد كه مردم همه از من متنفر هستند، منم نسبت به آنان نفرت شديدی احساس كردم. دلم ميخواست قلدوتي داشته باشم تا همه شان را نابود سازم، انتقام بگيرم آ هسته گفتم:

بقيه در صفحه ۵۷

سرگردان

چون زلف توام جانا درعین پریشانی
چون باد سحر گامم دربی سروسا مانی
من خاکم و من مردم من اشکم و من دردم
تو مبری و تونوری تو عشقی و تو جانی
خواهی که ترا در بریشاتم و بشینم
تا آتش جانم و آبشینی و بشانی
ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی
من چشم ترا مانم تو اشک مرا مانی
در سینه سوزانم مستوری و مپجوری
در دیده بیدارم پیدایی و پشانی
من زهزمه نمودم تو زهزمه پر دازی
من سلسله موچم تو سلسله جنبانی
از آتش سودایت دارم من و دارم دل
داغی که نمی بینی دردی که نمی دانی
دل بامن و جان بی تو بسیاری و نسیارم
کام از تو و تواب از من نستانم و بستانی
ای چشم «رعی» سویت گو چشم رعی جویت
روی از من سر گردان شاید که تگردانی
«رعی معیری»



زیر نظر : گل محمد ادبیتار

فریب عشق

از: آنا کرنون
خواب دیدم که انا کرنون نغمه ساز
تئوس مرادلمی کند . بسوی او دویدم
و در آغوشش گرفته بر سر و رویش بوسه
زدم . با وجود پیری زیبا بود و جمالی دل
انگیز داشت . از لبش بوی سراب
شنیده می شد . پاهایش می لرزید و لسی
عشق دست او را گرفته را همنامی میکرد .
چون مرا دید و کلاهی را که بر سر داشت
بمن داد . از کلاهش هم بوی آنا کرنون
شنیده می شد : من آنرا گرفتم و بی اختیار
بر فرق خویش گذاشتم . از آنروز دیگر از
جنگ عشق رهایی نیافته ام .

زنها بمن میگویند آنرا کرنون ! تودیکر
پیری، خود را در آینه نگاه کن و ببین که
سوسرت نموده و پشیمانیت پسرچین است
من اصلا نفیدانم که آیا هنوز گسویی دارم
یا موی سرم فروریخته است . ولی خوب
میدانم که عیش و نشاط پیران بیشتر تناسب دارد
آخر مگر نه پیران بدان سرانجامشوم نزدیکتر
اند .

سائل : بیا در سایه این درخت زیبا
بنشینیم . بین چگونه شاخهای آن برگهای
لطیف خود را ب حرکت درمی آورد . در پای
این درخت چشمه ای جاریست که زهزمه
آن مارا بخود دعوت میکند . کیست که چنین
گوشه دلپذیری را ببیند و عزم رحیلش
با قامت بدل نشود ؟

باران صبحدم

جو بیار نازنین دا من کشان
زیر گلبن نغمه پر دازی کند .
غلم اندر سبزه همچون سر خوشان
تا صبا با زلف من بازی کند
شبم از روی گل و موی چمن
لرزند افتد بروی و موی من
از شن و از ماسه جویم دفتری
دفتری نمناک و زانگشتان قلم
اشک شب همچون در خشان کوهری
میچکد آسان ز چشم صبحدم
زیر باران پرده سازی می کنم
با هوای دوست بازی می کنم

میدرخشد قطره های تابناک
بر لب گلبرگ و کیسوی چمن
قطره قطره میچکد بر روی خاک
تا دود بر صفحه اشعار من
گوهری فصیح نماید گنج را
رنجه سازد طبع گوهرسنگ را
و دینه بیکس مانده و افسرده ام
ایدیغ آن شادمانی ها چه شد ؟
نارسیده بر خزان افسرده ام
نوبهاران کو ؟ جوانی ها چه شد ؟

ای جوانی گرچه ماهی بوده ای
خوش رفیق نیهه راهی بوده ای
زان همه یاران و یاری گستران
نیست کس را در جهان پروای من

یکنفر از خیل زیبا منظر ان
نگرد بر روی ناز بیای من
جمله تو کم کرده اند از خوب و زشت
لیک بامن مانده طبعی چون بهشت
بعدن با شعر من زیبا رخان
بیدانرا مست و شیدایی کنند
من شوم خاموش و شیرین با سخنان
نغمه خوانی محفل آرای کنند
عارفان بابا تک رود من خوشند
عشقبازان با سرودن خوشند
«پژمان»

آرزو

گفتم که : چرا صورتت از دیده نهانست ؟
گفتم که : نقاب آرزو دلخواه بر الکن
گفتم که : جهان بر من دلنگ چه تنگ است
گفتم که : بگو تا بدهم جان گرامی
گفتم که : بیانا که روان بر تو نشانم
گفتم که : چنانکه میرس از غم عشقت
گفتم که : ره گمبه بمیخانه کد است ؟
گفتم که : چو «خواجو» تبرم جان ز فریقت
رباعی های گزیده :

نسب بیایان رفت و روشن اختران
از دک اندک روی پنهان می کنند
آخرین دلدا دگان از دلبران
نرم نرمک قصد هجران می کنند
لیک این افسردۀ پندار جو
با خیال اوست گرم گفتگو

کوچه

باش فردا که دلت بادگراست
تا فراموش کنی چندی از این شهر ساغر کن
باز گفتم که : توصیادی و من آهوی دشتم
سفر از پیش تو هرگز نتوانم نتوانم
روز اول که دل من بتهنای تو پرزد
چون کبوتر لب بام تو نشستم
تو بمن سنگ زدی من نهر میدم نه گسستم
بار گفتم که : توصیادی و من آهوی دشتم
تا بدم تو در اتم همه جا گشتم و گشتم
حذر از عشق ندانم ، نتوانم
اشکی از شاخه فروریخت
مرغ شب ناله تلخی زد و بگر یخت

اشک ، در چشم تو لرزید
ماه ، بر عشق تو خندید
یادم آید که دگر از تو جوی نشنیدم
پای در دامن اندوه کشیدم
نه گسستم ، نه رمیدم
رفت در ظلمت غم آن شب و شبهای دگر هم
نگرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم
نکنی دیگر از آن کوچه گذر هم
بی تو امانه چه حالی من از آن کوچه گذشتم
ف - م

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم
همه تن چشم شدم خیره بدنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبر یز شد از جام وجودم
شدم آن عاشق دیوانه که بودم
در نها نغانه جانم گل یاد تو درخشید
باغ صد خاطره خندید
عطره صد خاطره پیچید
یادم آمده که شبی با هم از آن کوچه گذشتم
پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتم
ساعتی بر لب آن جوی نشستم
تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت
من همه معو تماشای نگاهت

آسمان صاف و شب آرام
بخت خندان و زمان رام
خوشه ماه فروریخته در آب
شاخه ها دست بر آورده به مهتاب
شب و صحرا و گل و سنگ
همه دل داده باواز شبا هتنگ
یادم آمد تو بمن گفتی :
- از این عشق حذر کن
لحظه ای چند بر این آب نظر کن
آب ، آینه عشق گلران است
تو که امروز نگاهت بتگاهی نگران است

زلف سیه

آن زلف سیه تکر ، که همایه اوست
اوج فلک حسن ، کمین پایه اوست
خورشید رخس تکر ، و مگر توانی
آن زلف سیه تکر ، که همسایه اوست

شکست

در عشق تو ماه بت پرستم گویند
که رند و خراباتی و مستم گویند
اینها همه از بهر شکستم گویند
من شادبانی که هر چه هستم گویند

بار محنت

قدت ، قدم ز بار محنت خم کرد
چشم ، چشم چو چشمه هابر تم کرد
حالت ، حال چو روز من تیره نمود
زلفت ، کارم چو تار خود در هم کرد

ابو سعید ابوالخیر

رواج بایسکل

خوبست بدانید که آمریکا یگانه کشوریست که برای بار اول دست به تهیه و ساختن بایسکل زده است .
 آمریکا در سال ۱۹۷۰ با ساختن پنج میلیون بایسکل در درجه اول و کشور جاپان با ساختن چهارونیم میلیون بایسکل در مقام دوم قرار گرفت .
 و نیز دولت فرانسه در سال ۱۹۷۱ ، ۱۲۹۰۰۰۰ عراده بایسکل ساخته است .



رنگ بجای لباس

ساحبان صنایع دواسازی انگلستان برای این گفته خانم مری کوالت مد ساز معروف که مینی ژوب را اختراع کرده اهمیت زیاده قابل اند ، نامرده چندی پیش اظهار نظر کرد که تا بیست سال آینده ، زنها بجای اینکه لباس بپوشند ، تن وید نشانرا رنگ آمیزی خواهند کردو بدین ترتیب دیگر احتیاجی بجای لباس پوشیدن پیدا نخواهند نمود اگر این گفته جامه عمل بپوشد باید فاتحه مد سازان را خواند و مسلما رنگ فروشان و فروشندهگان دواعای شد سرما خوردگی باطلای سرشار رو برو خواهند شد .



سقوط ناپلیون

نبرد «واترلو» آخرین نبرد ناپلیون امپراطور فرانسه بود ، درین جنگ ناپلیون با «بلوخر» ژنرال پروسسی و «دوک دور لیتکن» ژنرال انگلیسی رو برو بود .
 در جنگ «واترلو» ابتدا ناپلیون با «بلوخر» و سپاهیان او مقابل شده و تقریبا او را شکست داده بود که ناگهان دوک دور لیتکن فرا میرسد و بر سپاه خسته ناپلیون می تازد ، ناپلیون ژنرال خود کروش را بایک سپاه بزرگ مامور کرده بود که جلو دوک را بگیرد ولی ژنرال شکستبار فرانسوی بجای اینکه راه را بر دشمن ببندد در جنگلی مشغول خوردن غذایش بود .
 بعضی از مورخین معتقدند که اگر کروش جلو شکم خود را میگرفت و مانع می شد که دوک با بلوخر بیوند و با لافل و قوی صدهای توپ را شنیده بود به واترلو میرفت و از عقب بر دوک حمله میکرد ، شاید ناپلیون سقوط نمی کرد .

اتیوپی کشوری که ۱۳ ماه دارد و هر ۱۳ ماه بهار است

در کشور اتیوپی باران زیاد می بارد و سیزده ماه وجود دارد که هر ۱۳ ماه بهار است . به این معنی که مردم این کشور ماه های را که اضافه تر از سی روز دارند ، نیز سی روز پوره حساب کرده ، و باقی روزها هزار که شش روز میشود یکماه دیگر بحساب میاورند و ماه سیزدهم را که شش روز دارد بنام «ماه کوچک» یاد می کنند .

و کنار این سر زمین که با بکنارید بیشتر از همه به «بار» پر میخورید و هیچ کشوری در قاهره سیاه به اندازه کشور اتیوپی مردم آن ، آبجو و شراب نمیخورند ، از پسر چهارده ساله تا مردان مسن همگی معتاد به این عمل اند و حتی باید گفت که مشروب جزیره ای روز آنان محسوب میشود و کار تهیه مشروب بیشتر بزنان متعلق است .

در کشور اتیوپی که تقریبا پنج میلیون نفر زندگی میکنند ، ۱۶ هزار بار و هشتت مرتعا وجود دارد . اتیوپی بخاطر پر باری اش به سرزمین «بارها» معروفست .
 وقتی بیگانه ای به شهر ادیس ابابا که شهر زیبایی است وارد شود ، از همه بیشتر بار و خصوصیات آن رجه اش را جلب میکند ۱۶ هزار بار در شهر کو چک پنج میلیونی پدید شگفت انگیزی است . در هر گوشه



عکس جالب

بزرگترین دائرة المعارف جهان

بزرگترین دائرة المعارف جهان توسط چینی ها در طول سبالبهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ نوشته شده است .
 دوصد نفر از دانشمندان ورزیده کشور چین با مهارت کامل دائرة المعارف تهیه شده را در ۱۹۰۵ جلد تالیف و منتشر کردند ولی متأسفانه امروز بیش از ۳۷۰ جلد آن باقی نمانده است .

بنياروگانې بياهي

شپږ سهار و چه سپرې دنيار به منځ کي، جومات خواته را ورسيد داسې يې انگيرله چه لابه څوک نه وي راغلي خو همدا چه دجومات ديواله ته ور څيرمه يې نظر وغراوه نويې وليدل چه يې شميره نور هم هلته راټول دي . هغوی په دواړو بڼو ناست وو او ورو ورو يې خبرې سره کولې. ډله ډله هاخوا ديخوا ليدل کيدل) څينو مخي تا(گل مالي) (دستپناوي) او دڅنگري نور سامان اوشيان ليدل کيدل . همدا چه سپرې دډلي خواته ورسيد په زوره يې غږ کړه (سلام عليکم). اود (عليکم) (کم) يې بڼه پسي اوږد کړه. هيچايې خواب ورنکړه. خو ديوه ورته بام شو او هغه هم څو شيبې وروسته يې وويل :
 - (وعليکم ! بڼه چار يې).
 او بيابې په غم جته توگه ورته وکتل .
 او سپرې ولاړ يوه گوت ته کيناست ټولو خپلې مرگې کولې او ټولو يوبل ته د خپل غم جن ژوندانه داستانونه ويل.
 دسپرې له سترگو نه ستو مانسې اوريدله. بڼکاريده چه هغه يې خوبه دي. خپل خادر يې په سر تاوکړې و څو شيبې چه کيناست نويې له ملانه يوه غوټه خلاصه کړه. اوسرکړک يې ترينه وويست.
 او چه سوکړک يې خوږ نويې دزاهو له بڼوريدو سره خادر هم دغوږودواړو خواوونه بڼسوريدو. لايې سپرې نه وه تيره کړې چه يو پند سپرې راغی. غږ يې سم نه اوريدل کيده څکه چه د جومات له منځه دخرما له ونې څخه بنياروگانو يوه زوزه جوړه کړې وه.
 سپرې ژرله ځايه پاڅيد او دسوکړک کتو کونډه يې دخپل اوږده او زاړه واستگه په جيب کې ومنيول اوځان يې ترسپرې ورساوه. پند سپرې لاله يوه سره خبرې نه وي کړې چه هغه ور

نژدې شو.
 خويوه بل چيغه کړه!
 - «گوره. مونږ کسري ورځ دلته کښينو اوکار ته مو څوک نه بيابې دي به څانښت کې راغلي اوتر ټولو دمخه هم ولاړدي.»
 او يوه سپکه کنځله يې هم له خپلې خبرې سره ملگرې کړه. خو سپرې غږ ورتنه و نکر چه څنگه ځان په سپرې باندې وتپې چه سپرې دخپل موټر خواته ولاړ او دوه درې تنه نکره ځوانان يې له ځان سره موټر ته وځيرول.
 سپرې اريان اريان وکتل. خو بيا هم له هماغې خواته چه کنځله ور شړله شوي وه يوه يې غږ کړه!
 - «گوره بيزو بوداته!
 ځلميان کار نه مومي اودې بدې کړويه ملا او سپينه زيره ځان مخکښې کوي .
 اولدې خبرې سره يوه ډله ايزه خندا پورته شوه دبوډا جوڅرني سترگې څوڅو واره ژر ژر وربيدلې. څو څه وسه يې نه ورسره رسيدو. يوسوږ اسويلی يې وکښې او بيا دجومات دديواله خواته کيناست. شايې ديواله ته ور تکیه کړه. اوله خپل جيب نه يې دگوت گوت سو کړک په راويستلو اوڅو ټاو پيل وکړ.
 په بازار کې ورو ورو گڼه گڼه کيده اود بنيار نبضونه په الوتلووو بودا څانښت دجومات دديواله له شانته پورته شو په زړه باندې يې دغم اوخوا شينې يوشبول چاپيره شوي و. وزي هم او نيم سوکړک يې گيلوه نه وه ور مړه کړې.
 دواپ له خوا نه دلښتې بوي لټيده لمرکه څهم چه هومره تود نه و خو دهغه په څټ باندې يې خوله روانه کړې وه.
 دپليو لاري خواته په لښتې کښې توره څټه چه کوچنې سره سره

چينجيان پکښې څښيدل ، ستهيدلې وه.
 په توره څټه کې دمالټو، کيلسو، کاهو او داسې نورو بوټکي پراته وو چه دزيات خوسا کيدو له زوره يې بوي اخيستی و.
 د لښتې نه ها خواد بزازی يوه هټې وه چه پوهندو دوکاندار چه ديرش پنځه ديرش کلن بڼکا ريدو پکښې په گړنه ناست و. همدا چه ددوکاندار سترگې په بوډا ولگيدلې ورغږ يې کړه . سپرې ژر ور هڼه کړه خو شيبې سره وغږيدل او دوکاندار يوه بل سپرې ته ورغږ کړه. اوسپرې بيا هغه بل سپرې ته وکتل او څو دقيقې وروسته دواړه دلښتې په باکولو لگيا شول.
 بودا همداسې توري او چينجنې څټې په زنبيل کې اچولې اوله واپ نه يې لري دزړو کورونو خواته په کندی کې ور تويولې . بودا يوار په خپلو لپوکې وچه خاوره وا چوله او دلاس مينځلو په دوديسې لاسونه ومو بڼودل او بيا يې دنصوارو کوتي دواستگ په جيبه راو ويست او يوه خوله نصوار يې واچول.
 څو شيبې وروسته يې سر لږ څه دروند شو. په زړه کې وويل!
 - «دا نصوارنن عجب خوند کوي.»
 اوژر ور بيا د شول چه له سهاره راهيسې يې دا دلومرې ځل لپاره يوه خوله نصوار دی چه خولې ته يې اچولې دي.
 بودا بيا هم دزنبيل لاستې ونيول. اوله خپل ملگرې سره يې خپل کار ته دوام ور کړ. ملگرې يې که څهم چه ځوان و خود سترمانسې له زوره ستميده... بودا خپل شپ ييدلې او پيوندې پر توگت تر زنگانه پورې پدې وهلي و.
 يوه شيبه وروسته همدا چه هغوی بيا هم دزنبيل لاستې نيولې وو او توري څټې په کښې اچولې وې د واپ هاخوا پوري وتل . دواپ سر

منځ کې د تورو او چينجيو څټو له څاڅکو نه يوه توره اوککړه ليکه جوړه شوي وه... همدا چه بودا له خپل ملگرې سره بيرته را ستون شونو ديوه سوالگر پرله پسې غږونه يې تر غوږه شول.
 - «د خدای لپاره...
 خير را کړې ...خدای مو وبخښه خدی مو مړی وبخښه...»
 دبوډا سخته غوسه ورته راغلي وه کاږه کاږه يې ورته وکتل. سوا لکر روغ رمپ او سور وسپين و خود کاليو يې څه خوند نه و او څيرن، او زاړه کاليو يې ځان ور پوښلې و.
 بودا ليدل چه هره شيبه لارويان سوا لکر ته پيسې په لاس کې اچوي او دی خبرې په هغه ته لاسي غوصه ور وستله.
 خو يوار دبوډا غوږ ته کړس يسو غږ ورغی.
 چه ويې ليدل يوه سپرې څپيره بيرته کړې وه او سوا لکرې په څټ کې وهلي و. او همداسې ورته گوا بڼيدو.
 - «خدای دخزار کړه کار نکوي او همداسې دڅه ويې په شان به نورو پوري نښتې يې... څومره پيسې در کړو.» او بيا همداسې په گوا بڼس سره ترينه روان شو!
 - «د خدای لپاره پيسې يې په سود بڼدي کړې اولاهم خير غو اړې...»
 دومره مفته ډوډي ..
 اود څپيرې سره له گوا بڼه بودا ته زيات خوند ور کړ. خپل ملگرې ته يې وويل!
 - (رښتيا وايي.. زمونږ په کار کې پښې وشکيدلې او دوی همداسې په خير ټولولو سره چه چي کوي...»
 همدا اوس سود خوري...
 او ملگرې وويل!
 - (يو بل يې زمونږ په کای کې څمکه گرو کړې ده او زوی يې هم دخرو دلال دی. خره خرڅوي. څو موده مخکښې يې زمونږ په کليوال باندې

اهم چند لی...

یوروند خربه گرانه بیه خرخ کپی
 (... و...)
 خو چه خپل زنبیل بی تش کپی او
 بیرته دوات خواته ستانه شول.
 سوالگر بی ولید چه د هغوی خواته
 گوری او په خواشینی بارونکی خیری
 کی بی په هغوی بانندی دملنډو او
 مسخرونښی نښانی له وراپه خرگندی
 دی.
 او دوی دواړو ته لاپسی هم
 سخته غوصه ورغله.
 او بودا دکرکی له زوره تو کپل
 اود غاښو له منځه یی په غوصی سره
 وویل...
 - (د تکمار بچی چه زور می در
 بانندی پروایی مابه دی دا خندا له...
 خخه ویستلی وای...)
 او بیا په کار بانندی لگیا شول...
 بودا دسحر سترگی ته وکتل اوخپل
 ملگری ته یی وویل!
 - (آشنا داد لمر سترگه لکه چه
 همالته میخ شوی وی هیخ نه کښته
 کیزی...)
 او ملگری یی ورته وویل!
 - (آکا لکه چه هندو په مون چل
 وکړ. ټوله ورځ یی په شلو روپو
 رابانندی کار وکړ...)
 خو چه خو لاری نوری یی هم ختی
 وچاولی نو هندو پری غزکړه.
 هغوی ورغلل. او هغه خلویبستروبی
 دواړوته ونيولی...
 دواړو ورته وویل!
 - (کور دی ودان!)
 اوترینه روان شول.
 بودا خپل ملگری ته وویل!
 - (زما دازره هیخ ښه ندی زره
 می هول کوی...)
 او ملگری یی ډاډینه ور کړه!
 - (خیر دی... دی چینجنو او بودی
 زره بد کړیدی ښایی چه آغیر شوی
 یی... هاخوا بازار ته ور تیر شه او
 کادی بیلنی پیدا کړلر خه پی وخوره
 ښه به شی...)
 خود بودا په زره کی یوه اضطراب
 خپی وهلی او خدا زده چه ولی ډاریده

نزدی ماښام وو په ښار کی کنه
 گونه زیاته وه.
 هره خوا زوره وه، دتودو ډوډیو
 بوی په هوا کی لټیده چه بودا زره
 بی سره موبشو ده...
 خپلی پایخی یی لانه ویی کښته کپی،
 توری او په ختو ککری پونوی یی
 وچی ښکار یدلی. دپلو کرښی یی به
 پونډیو بانندی داسی ښکار یدلی لکه
 چه ختو په منځ کی اوږده چینجی
 غزیدلی ویی.
 اود هغه سپر مونه دسگیودکباب
 بوی ورته... زره یی غوښتل چه گیوه
 بی مړه کپی خو خپل کورته پریشان
 و... په کور کی ښخو شپرو تنو
 وږیو انسانانو لاره ورته خارله...
 دهورو لاس دوا سکت جیب ته ورننه
 ویست یو زوړ شل گون یی دجیب
 په یوه گوت کی پروت و... او زره
 بی لږ څه یی را پورته شو...
 د واپ څخه هاخوا به تیریدو وچه
 بیایی هم هماغه رند سوالگر مخی ته
 راغی. دبودا له قصده یی به زوره چیغه
 کړه!
 - (د خدای لپاره... خدای مو
 سپری وښه... خیر غواړم!)
 او بودا بیاهم په کرکه ورته وکتل
 فکری سوالگر دخان خواته ورکښلی
 و... او چه غوښتل یی له واپ نه
 خوا پوری وخی سوالگر به مسخرو
 سره یی غزکړه!
 - (خو دی جیب ته کپی؟)
 دی رندانه پوښتنی چه یوه مسخره
 خندا پکښی نغښتی وه، هغه سخت
 وپاروه. په چیغه یی خواب ورکړ...
 - (ته غل یی! زه له غله سره نه
 غزیرم...)
 او سوالگر کت کت ورته وخنډل.
 راسی خپله داخبره چه (ته غل یی!)
 یی لږ څه یی را پورته شو...
 اود سوالگر کت کت خندا په غوږ
 کی انکاره کوله چه یوه ډیر چټک
 موهر دبرک چونهاری پورته شو.
 او هغه یی په هوا کړ. یوه شیبه
 یی دنیا ټوله مخی ته وگډیوه اوسترگو
 ته یی په زرهاو ستوری په نخاشول
 او بیا یوه نشو چه خه یی وشول.
 دهغه په غوږونو کی پرله پسې
 داخبره کړنگیده...
 - (ته غل یی اوزه له غله سره نه
 غزیرم...)
 اود سوالگر کت کت خندا... او
 نور هیخ...
 سبار سبار بیاهم په ښار کی
 هماغه کنه گونه وه. د هغه جو مات
 له دیواله سره خلك راټول وو چه د
 خرما جکه ونه پکښی دریدلی وه.
 او دوات خواته دپلو په لاره بانندی
 سوالگر یوه خوان ته کیسه کوله.
 - (هو... غریب پرون ټوله ورځ
 ختی وچلولی خو ماښام مو تروواوه.
 دمرغی په شان وشتهیده... او ساه
 یی وختله...)
 سترگی یی رندانه ور پولی اوورو
 یی زیاته کړه...
 - (وا یی چه په روغتون کی یی
 یواخی له جیبه تذکره او یو شل گون
 ووتل...)
 او بیایی ناخاپه بام شو او چیغه
 یی وکړه...
 - (خدای لپاره... خیر غواړم...
 بهما یی وزلی ورحمیری... خدای مو
 مری وښه...)
 او خوان له خانه سره فکر وکړ.
 - (د دی سپری زوی زموږ په کلی
 کی څمکه گرو کپی ده...)
 او بیاور پیاد شول چه پرون یی
 بوداته ویلی و...
 - (دهغه زوی دخرو دلال دی او
 زموږ په کلیوال بانندی یی روندخر،
 خرخ کپی و...)
 او سوالگر هماغسی چیغی وهلی
 لکه چه هیخ پښته نهوی شوی...
 جلال آباد د ۱۳۵۲ دکب ۲ نیته



فانتیزی
نوشته جلال نورانی

گنگاه

قصهٔ بچه ای که بروت داشت و...

ده وختش اگه زن میدا دمت حالی نواسیم مکتب رو میشد...
 بلاه او شکل و قوار یت...
 زن و خشوی جمعه میرزا خان چون دیدند پدر نسبت به پسرناز دانه خود بی اعتنا است خشمگین تر شدند و فهمیدند که باید خود شان دست بکار شوند و انتقام پسر خود را از پسر (جوا نمرگ شده) همسایه بگیرند. لذا چادری ها رابه سر کردند و از دروازه حویلی بر آمدند جمعه میرزا خان هر قدر آنها را نصیحت کرد و خواست جلو شان را بگیرد میسر نشد ناچار از عقب شان دوید تا اگر بچه همسایه آدم پر زوری باشد زن و خشویش با پسر نازدانه ولی قوی هیگل او تنها نباشند... گرد و خاک کوچه به اثر پایکو بی آنها به هوا بلند شده بود و بی تماشا بیترین قسمت ماجرا وقتی شروع شد که دم دروازه همسایه رسیدند، زیرا شریف الله جان باسنگک، مادرش با مشت و مادر کلا نش بالگد به دروازه همسایه می کوبیدند.
 این کوبیدن بانال های مختلف و صداهای عجیب باعث شد تا زنی سراسیمه در رابروی آنها بکشاید همین گشودن در بود که حریق آغاز شد...
 - بسوزه...
 - در بگیره...
 - بلکه شوه...
 - ققله شوه...
 - ده تندور بفته ای بچه سرچک نامرادت...
 زنی که دروازه راباز کرده بود. باسرا سیمکی گفت:
 - کی بسوزه ودر بگیره...
 - آی خودت خو می فامی که بچه نامرادته میگم.

کوظلکه بچه همسایه زده دهان و دهانگش بر خون ساخته...
 جمعه میرزا خان میگوید:
 - طفلك...؟ همین لکندر طفلك اس... بلا زده بود یش از خود دفاع میکند... زور که نداره چرا همراه مردم جنگ میکنه...؟
 درینو قت طفلك گریان ببخشید پسرریش و بروت دار جمعه میرزا خان که شریف الله جان نام دارد بعد ازینکه بینی خود را با آستین پیرامن خود میگیرد قش قش کنان میگوید:
 - خومه چه کنم... بچه همسایه همراه بکس ده رویم زد...
 ایطورلتم کد که تو به...
 پدرش با خشم گفت:
 - سرگ خاک بسرت... کته گی خوده سمیل کر... گر دنت مثل قج های گریختگی لك اس باز گریه هم میکنی... شرمت نمیا به؟

بخدا اگرماندن والا یش با شم و مادر کلان با صدای لوزان میگوید -الا دردوبلا ی نوا سیم ده سرم... تو باش... مه یکد فعه خوده بسر بزتم... اینالی مه ننه ای بچه ققله شده ره نشان میتم که لت کد ن بچه مردم یعنی چه... بخدا اگه موی ده سرش بانم... ای بچه بی تر بیه همسایه ره سنیل کو که حال سی ایقدر راه یافته.
 جمعه میرزا خان مدتی به این هیاهو گوش مید هد و بعد می پرسد:
 - بابا چه شده... چه گپ اس...
 ای بچه لوده ره چه شده؟
 گفتن این جملات همان و باریدن اعتراضات همسر و خشو با لایش همان...
 - آی... مرد که... بچه مرد...
 بجینه میزنه چرت خراب نیس...
 سوی... اینه، باب به بی غم باش سنیل

همین حالا دو زن یکی میانه سال بنام حلیمه و دیگری بوبو شرین زن سا لخورده مادر زن اولی یا بهتر بگویم همسر فرزند مغفور مرحوم شکر فشان خان با خشم فر او این کوچه رالگد کوب کرد بطرف دروازه خانه همسایه روانند یاها راجنان خشم آلود و محکم بر وی خاکهای کوچه می کوبند که خاک بادی ایجاد شده، زن میانه سال بی توجه به عا برین قسمت پیشروی چادری رابالا زده به پیش می نازد و دشتنام مید هد، زن پیر هم مانند او از عقبش میدود، سرعت شان آنقدر زیاد است که جمعه میرزا خان شو هر زن اولی و داماد زن دومی ناچار میدود تا به آنها برسد.
 هرچه میکنم این عادت بمرگ از سرم کم نمیشود، همیشه قصه را از وسط آن شروع میکنم، بهر حال اجازه بد هید آنرا از اول قصه کنم.
 عصر روز دو شنبه است، جمعه میرزاخان از دفتر بخانه باز گشته اما در خانه سروصدا و غوغائی است پسر قوی هیگل او که دوسال پیش پشت لب سیاه کرده بود و حالا خوب پاکیزه ریش و پروت کشیده زاله زاله اشک میریزد و با صدای غوری گریه کنان میگوید:
 - اینه... مه چه کنم... آدمه میزنه حلیمه مادرش و بوبو شرین مادر کلانش در دو بلای اورامی گیرند و مانند کود کان جو شک بدهن نازش مید هند ضمن ناز دادن بچه همسایه را بد دعا میکنند:
 - الهی دست های ای بچه همسایه بشکنه... خدا جوا نمرگ جوا نیش کند. الله مادرش سرش موی بکنه... ای جانگور بچه نازدانه و یکدانه مار هلت کده...



- هر وقتی که میخواستیم سودا خریدن برمت خوده مصروف مطالعه نشان میتی



بازی بادم (شیر)

صدای این سیلی محکم سکوت را شکست... شریف الله که تا آن لحظه لحظه خاموشانه و آهسته فشن و فشن میکرد مانند اطفال کوچک ناگهان بغ زد...

سوای... هه هه هه... اینبار جمعه میرزا خان پیشش میرفت و از عقب او زن و خشموش در حالیکه چادریشان کوچک را جاروب میکرد با قدمهای شل و آهسته بطرف خانه خود باز میگشتند. (پایان)



از بالا بیائین: داستان هر دیکه یک قصه فکاهی را میخواهند

همی بچه مره زد...
مادرش فریاد زد:

همی...؟
فاروق که صدی سر نی مانند داشت گفت:
هم سرگندی پورا نسیم چیلک انداخت و هم از سر بام مره دو زد. مام که ده کوچه دید مش زد مش. سکوتی در آن لحظات بصورت آنی حکمفرها شد... جمعه میرزا خان احساس میکرد که پاهاش سستی میکند و از خشم میلرزد... در آن لحظه متوجه شد که چشمانش غلط می بیند... فاروق در برابر چشمان او بزرگ و بزرگتر شد ریش و بروت کشید... بعد قدش بلند و بلند تر شده رفت بلند تر از پایه برق، دستهاش دراز و درازتر شد... مشت های او را دید که هر کدام برابر یک مو تر فولکس و اکن بود... خواست چیخ بزند و بگوید: دیو... دیو ناگهان فاروق با همان قد و اندام با همان صدای سر نی مانند و همان چشمان گرد در برابرش قرار گرفت... دست او بی اختیار بلند شد و محکم بروی پسرش خورد.



از چپ بر راست و از بالا بیائین قصه بچه ای که سر میز نان اشلق میکرد

چه... زن و ارخطا گفت:
اما بچه مام... نی نی...
ای غیر ممکن اس... بچه مه؟
هان... پشتی بچیته نکو...
زود صدایش کو اگه نی ده ماموریت سرتان عرض میکنم...
سولی بچه مام... یک بچیم شیر خور اس و...
درین وقت شریف جان ناز دانه گفت:
ها... او بچه دگیت مره زد...
اونو فاروق...
فاروق...؟
ها فاروق...

در همین وقت از درون حویلی بچه خرد سالی که پیشش از سیزده سال نداشت و هوشیار و چالاک معلوم میشد نزدیک دروازه آمد و کنار مادر خود قرار گرفت با صدای چرتکی و سر نی مانند خود گفت:
بو بو جان چه گپ اس...؟
با دیدن او شریف الله جان پسر قوی هیکل جمعه میرزا خان عقب مادر خود پنهان شده با ارخطا بی میگوید:
اونو بو بو جان... خودش اس

الهی دست های بچیت بشکنه... سیل کو حیو انکه چطور زده زود از خانه بکشش که ماموریش کار دارم...
زن از حرف های این دو زن خشمگین گیج شده بود... جمعه میرزا دور تر ایستاده بود و خاموشانه نظاره میکرد و شریف الله جان همچنان فشن و فشن و هق هق میکرد.
زن گفت:
بچه مه بچه شماره زده...؟
هان که میکم الی دست هایش بشکنه...
توصدا کو ای جا نکوره که نشانش بتم که لت کردن یعنی



اینه غم خودما کم بود که طفل هم پیدا شد شماره ۵۰

زموږ ولس بيا هم په يوه موتي توگه خپل ټولنيز اهداف تر سره کوي

سباون غرنی

او يو موتي کيدو خواته روان دی. پدی درشل کې به هغوی د جمهوريت ستر اهداف په رڼو سترگو مني او سرته به يې رسوي ځکه چه په هغوی کې د ژوند سا چلیدلې ده. هغوی ته جمهوريت هغه به زړه پوری نظام دی چه له اوږدو کلونو څخه ورته هيله ده.

نن سبا زموږ خلک پدی پوهیږي چه یو رښتینی ډیمو کراسی په سنیوری کې سم او انسانی ژوند کولی شی هغه ژوند چه هغوی به په گټوره توگه پکښی هیواد ته د خدمتونو مصدر گرځي.

زموږ وطنوال به بیا هم په کروندو کې، او په فابریکو کې په یو مړتی توگه او یو ډبل اړخ ته کار کوي او دکار اوزیاد ثمر به یی د هیواد ودانی او په خپله دهغوی د ژوند سو کالی وی.

یو متحد او یو موتي قدرت هیڅوک هم نشی ماتولی او یو متحد ملت کولی شی چه خپل سر نوشت به ډیره ښه توگه وټاکي. یو موتي ملت او ولس کولی شی چه په ډیره علاقه مندی او وطنپرستانه شور سره کارو کړي او د خپل ژوند لاره وټاکي.

او دا کار دهغه خصوصیت له مخی کیږي چه زموږ په ولس کې شته دی یعنی دیو موتي کیدو، متحد کیدو او په ستونزو او مشکلاتو بانندی د بری خصوصیت، هغه خصوصیت چه په ډیره ځلانده توگه زموږ په وطنوالو کې موجود دی او زموږ ولس ژوند به ښه وجه تامینولی شی.

هر ډول پرمختګ موجبات به برابروي. دا یوه ډیره به زړه پوری هيله او یوه سپیڅلی آرزومندی ده. داهيله دهغوی لپاره یوه تشه هيله نده د جمهوري انقلاب عالی او سترو اهدافو دا هيله تحقق او رښتینگی ته نژدی کړیده او د جمهوري انقلاب د هر پړاو له پری سره داهیلی هم ترسره کیږي موږ پوره پوره یقین لرو چه هیواد تاریخ به یوځل بیا هم د وطنودلو په عظیم کار او پراخ تلاش سره یوچټک او ژور بدلون مومي. دا بدلون به د همدی وطنوالو په مټو او ماغزو سره سرته رسیږي هغه پروژي چه د جمهوري انقلاب نه ورو سته د هیواد دچټک پرمختګ لپاره طرحه کیږي هغه به ټو لسی دهمدی وطنوالو له خوا په پوره پوره کار او خولی ټویولو سره د پری خواته بیولی کیږي او د دی پروژو ثمر به هغه څه وی چه د هیواد لومړی او دویمو پنځه کلنو پلانونو وړ کړي، یعنی ددغو دوه بنیادی پلانونو سره یواز د هیواد خیره واوښته او یوه مترقی خیره یی غوره کړه.

که دامطلب لڼه کړو نو نتیجه به واخلو چه زموږ وطنوال هر وخت او دتل لپاره گډکار او د گډ هدف دتر سره کولو لپاره چمتودی هغوی هر وخت چه یو موتي شی نو بیا دومره غښتلی شی چه د هیچا وس یی نه رسیږي.

نن سبا زموږ ملت بیا هم دیوالی وطنوالو په مرسته سرته رسیږي او د پری خواته به ځی موږ وویل که پرون هغوی دخپل ژوندانه د اړتیاوو دلری کولو په خاطر کار یزونه کیندل، لاری یی جوړولی او ویالی یی ایستلی نن او پدی شرایطو کې لایه ښه وجه دغو کارونو ته چمتو دی. نن سبا چه هیواد د صنعتی کیدو په خوا روان دی زموږ همدا وطنوال به تر یوه جت لاندی د صنعت د عظیمو شنا هکارو نو سره اړخ په اړخ دخپل تاریخ د سر نوشت اړولو ته کار کوي.

نن سبا زموږ ملت بیا هم دیوالی وطنوالو په مرسته سرته رسیږي او د پری خواته به ځی موږ وویل که پرون هغوی دخپل ژوندانه د اړتیاوو دلری کولو په خاطر کار یزونه کیندل، لاری یی جوړولی او ویالی یی ایستلی نن او پدی شرایطو کې لایه ښه وجه دغو کارونو ته چمتو دی. نن سبا چه هیواد د صنعتی کیدو په خوا روان دی زموږ همدا وطنوال به تر یوه جت لاندی د صنعت د عظیمو شنا هکارو نو سره اړخ په اړخ دخپل تاریخ د سر نوشت اړولو ته کار کوي.

که پرون او په لرغونو شرایطو کې زموږ بی شمیره وطنوالو په کر ونندو او پټو کښی په گډه سره کار کاوه، کار یزونه یی وهل، لاری یی جوړوی له او ویالی یی ایستلی نو نن هم دادلاس اړونی ځلانده او خصوصیت زموږ په ولس کې شته دی او نن هم هغوی په ټولو اجتماعی او ټولنیزو چوپړ ونه او خدمتو کې دخپلی ونډی اخیستو ته چمتو دی.

زموږ تاریخ دا ثابته کړیده چه هر وخت زموږ وطنوال او خلک سره ټول او یو موتي وو، دهیڅ غښتلی دښمن او هیڅ عامل زور پر هغوی بر نه و. خو چه هر وخت زموږ په خلکو کې نفاق پیدا شوی او سره شیندل شویدی نو په هماغی اندازی دخپلی دغی بی اتفاقی سزا ته رسیدلی دی. زموږ په ولس کې په تیره بیاد اخصو صیت موجود دی چه ډله ایزه کار به ډیر شوق او ذوق سره وکړي او د ټولنیزو ښیکڼو لپاره چه څه کارونه تر سره شویدی پدی خبری شاهدی وایی.

زموږ په تاریخ کې جگړی ددی خبری ژوندی مثال دی چه زموږ وطنوالو بی له امتیازو ورځغښتلی او د جگړو سر نوشت یی په خپله گټه ټاکلی دی.

د کار او زیار په ډگر کې هم د هغوی نقش روښانه دی. نن سبا چه زموږ په هیواد کې یولې عظیم تحولات او بدلونونه روان دی هغه به د همدی یو موتي او سره ملگرو د کار او زیار په ډگر کې هم د هغوی نقش روښانه دی. نن سبا چه زموږ په هیواد کې یولې عظیم تحولات او بدلونونه روان دی هغه به د همدی یو موتي او سره ملگرو

که پرون او په لرغونو شرایطو کې زموږ بی شمیره وطنوالو په کر ونندو او پټو کښی په گډه سره کار کاوه، کار یزونه یی وهل، لاری یی جوړوی له او ویالی یی ایستلی نو نن هم دادلاس اړونی ځلانده او خصوصیت زموږ په ولس کې شته دی او نن هم هغوی په ټولو اجتماعی او ټولنیزو چوپړ ونه او خدمتو کې دخپلی ونډی اخیستو ته چمتو دی.

زموږ تاریخ دا ثابته کړیده چه هر وخت زموږ وطنوال او خلک سره ټول او یو موتي وو، دهیڅ غښتلی دښمن او هیڅ عامل زور پر هغوی بر نه و. خو چه هر وخت زموږ په خلکو کې نفاق پیدا شوی او سره شیندل شویدی نو په هماغی اندازی دخپلی دغی بی اتفاقی سزا ته رسیدلی دی. زموږ په ولس کې په تیره بیاد اخصو صیت موجود دی چه ډله ایزه کار به ډیر شوق او ذوق سره وکړي او د ټولنیزو ښیکڼو لپاره چه څه کارونه تر سره شویدی پدی خبری شاهدی وایی.

زموږ په تاریخ کې جگړی ددی خبری ژوندی مثال دی چه زموږ وطنوالو بی له امتیازو ورځغښتلی او د جگړو سر نوشت یی په خپله گټه ټاکلی دی.

صنعت در صنایع

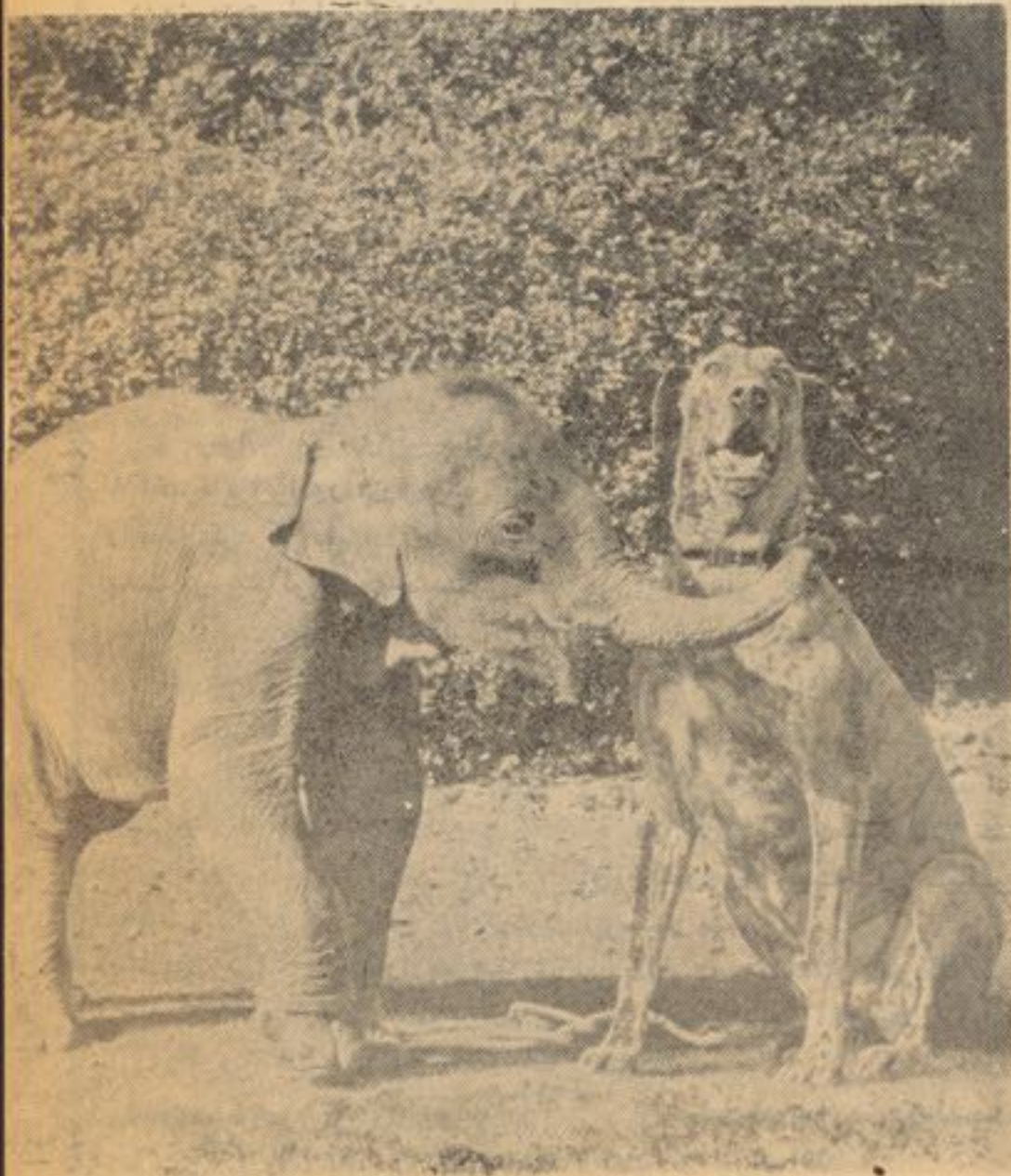
از: غلام سخی راهی

داغ عشق

منکه هر جا همچو شمع با چشم گریان ساختم
سو ختم در ظلمت شبهای هجران ساختم
اشک حسرت ریختم تا صبحدم در پای خویش
با نوای جانگسار بینوا یسا ساختم
تا نگرود واقف از راز نهانم مدعی
داغ عشقت را بیدل چون لاله پنهان ساختم
فتنه ها دیدم ز چرخ فتنه انگیز فلک
با همه این نارسائی های دور ان ساختم
جامه تقوی بیک پیمانه می کردم گرو
خانه عقل و خرد از باده ویران ساختم
هندوی خال سیا هت دین و ایمانم ربود
من مسلمان بودم و با نا مسلمان ساختم
سجده گاهم کعبه و دیر ست مقام و منزلت
تا که خود را بر در بتخانه دربان ساختم
بانگاه حسرت آلودم مبین حاسد از آنک
نیستم شاعر و ولی شعر فراوان ساختم
آنچنان دل مرده ام کز من نیاید ناله ای
لب فرو بستم حدیث غم نمایان ساختم
بسکه جان ناتوانم ز آتش حسرت بسوخت
دوستان را هم ز خود (راهی) گریزان ساختم

عکس جالب

این عکس جالب را آقای محمداله فگار برای صفحه دوستان فرستاده اند وزیر آن نوشته اند:



سگ: بدادم بر سید! که این فیل چوچه، شوخی نمیکند کاملاً جدی است
صفحه ۴۱

از: محمد عزیز رویش

بلور نگاه

با صدای مرغان سحر
شب تاریک روز روشن شد
لحظه بعد آفتاب از رین
شعله افشان بدشت و دمن شد
جست از خواب آن پری پیکر
رخ بمن کرد و گفت با ز چرا
مگر امشب نخفته یی آرام
که سحر که نشسته یی تنها
گفتم ای دلر پای سیم اندام
من به فکر کرد گر فرو بسو دم
بسته ام دل بزلف خوشبویت
با دو چشمت به گفتگو بسو دم
قبقه یی زد نگه نمود بمن
گفت! آیا تو باو فاهستی؟
بر بلور نگاه او دیدم
گفتمش سخت دلبر با هستی
دست بر شانه ام نهاد و گفت
دلر بانایست کار عشق وو فا
در سکوتی که میدهد از عشق
شور صدراز خفته در دل ما

از محمد سمیع انتخاب

انتظار

آنشب که بود فصل گل و لاله و بهار
آنشب که بود جشن عر و سان کپسار
یا بخت سازگار
یا دست روزگار
انداخت در کنار منش مست و
بیخبر
تا نیمه سحر
چون آمدم بخویش که او از کنار
من
آهسته رفته بود
از آن به بعد من
شب های بیشمار
بودم در انتظار
اما نیامد او

اکنون در این المکده خالی از
نشاط
تنها نشسته ام
تنها بدین امید، که باز آید از
سفر
آن رفته از نظر
وزروی التفات
دستی نواز شی کشد از ناز بر
سرم
بخشد ز شر لب بی خود جان دیگرم

اگر...

از محمد سمیع هامون

بغیر از نغمه های عشق و شور
نغمه دیگر
بلند هرگز نمیگردید
وبا یاد تو روز و شب
سرود عشق میخواند م.
اگر شاعر بودم من
زلزل آبدار شعر
ویاقوت سخن
گلو بندی برنگ لاله های سرخ
بدور گردن عاج تو می بستم
وآنکه
برایت شعر می گفتم

اگر نقاش میبودم
بیک صبح بهارین
بطرف باغ میرفتم
وبا رنگین ترین رنگها
وبا ناز کترین موها
صورتت را بر حریر برکت گلها
نقش می کنتم
اگر من باغبان بودم
وباغ وستان در اختیارم بود
همه جا را
بیاد چشم و رخسارت
گلاب و نورگس خوشرنگ می
گشتم
اگر آهنگساز بودم
ز تار ساز و آهنگم

سرگذشت دردناک «ایزادورا»



نیم رخ «ایزادورا» کار «ژان کو کتو»

خنده‌ام گرفت برای اینکه در آن زمان این قصه برای من خنده آور بود ولی اکنون می دانم که این سخن بیانگر صداقت «ایزادورا» بوده است.

بار دیگر «ایزادورا» را در دفتر خانم نکسون دیدم این زن برخی از نوشته های مرا تایپ میکرد ایزادورا نیز چیز هایی برای تایپ آورده بود. هنگامی که وارد اتاق شد، هیات عجیبی داشت. مطمئن هستم که مردم سرک نیز با تعجب او را نگاه کرده بودند. او چیزی را که شباهت اندکی به کلاه داشت، بسر گذاشته بود و دستمال سبزی به گردن بسته بود. درین حال به نظر می آمد که از وضع خودش متاسف است. بادیدن سیمای او به یاد سخنهایش افتادم که گفته بود بازو های یک زن آخرین عضو پر شکوه اوست.

«ایزادورا» سوی من دید و گفت:

— من شما را به خاطر دارم. من مدتی در پاریس زندگی می کردم، حالا دوباره به نیس برگشته ام شما باید به دیدن من بیایید.

روی چوکی کوچک نشستم این چوکی کوچک را چاقتر نشان میداد. گفت:

— تصمیم گرفته ام خاطراتم را بنویسم. یکی از ناشران قراردادی با من امضاء کرده است. فکرمی کنم که قرار داد پیشم باشد.

در حالی که دستگوشی سرخ رنگش را جستجو میکرد، پرسید: «شما؟»

— آن دو خدمتکار امریکایی را چه کار کردید؟ آنان هم در نیس هستند؟

از جستجو در دستگوش دست کشید و جواب داد:

پس از ملاقات آنشب، تاسه ماه دیگر «ایزادورا» را ندیدم. من به او وعده کرده بودم که به نمازش روز پنجشنبه اش خواهم آمد ولی وقتی خواستم تکت بخرم، معلوم شد که قیمت هر تکت صد فرانک است و من صد فرانک اعتراف میکنم که در آن هنگام فکر میکردم که صد فرانک برای رقص زن فریبی که می کوشد باشکوه جلوه کند، خیلی زیاد است.

ماه بعد، من به «جینوا» رفتم. کمی بعد هم «ایزادورا» نیس را ترک گفت و به پاریس رفت و ما مدت درازی همدگر را ندیدیم.

درین مدت خیلی کم در باره این شخصیت آتشین که شبی با او شام خورد بودم، فکر کردم. در ایتالیا چیز های دلچسپ زیاد بود «ایزادورا» را تقریباً فراموش کردم. گاه گاهی هم که نکته هایی در روز نامه ها درباره او میخواندم، ملاقات آنشب به یادم می آمد و لبخندی بر لبهایم نقش می بست.

در جینوا به مردی برخورد کردم که اخیراً «ایزادورا» را دیده بود. او قصه کرد که «ایزادورا» شبی سخت بر یک کوفتس خشمگین شد و سخنهای درشتی به او گفت. این کوفتس بسیار تلاش میکرد تا دوست صمیمی «ایزادورا» باشد.

آنشب این کوفتس به «ایزادورا» گفته بود که لازم نیست آدم پا بند ظاهر باشد. ایزادورا در حالی که موافقتش را با کوفتس اعلام میکرد برخاست کلاه و مر وارید های گردن کوفتس را گرفت. سپس بسوی آب رفت و آنها را در آب انداخت.

وقتی این حکایات را شنیدم،

— من این دختر کان را با دقت پرورش دادم و ر موز رقص را آموختمشان آنان همیشه می گفتند که مرا بسیار دوست دارند و هرگز فراموشم نخواهند کرد اما همه شان از پیشم رفتند و پس آنتا ده بود.

بقیه در صفحه ۵۷

نقش تاریخی آریانا

از بدو جانشین شدن نژاد آریین تا ظهور اسلام

این مسئله که آریین ها از کدام نقطه به زمین زیبای بلخ سرزیر شده و این جلگه را بخت مسکن خود قبول کردند. از حیثه بحث ما خارج است. اما این نکته قابل یاد آور است که نژاد آریین از نژاد های بزرگ و متفرد جهان شناخته شده و قسمت اعظم دنیای متمدن را فرا گرفته اند. سرور این نژاد بیشتر از همه در برهمنون زبان و کلتور شان تلالو میکند. زبان آریین که زنده ترین زبان جهان محسوب میشود، مادر اکثر زبان های دنیا است و علمای زبان شناسی باین مسئله سخت اتکا دارند. و مردمیکه باین بحره مانع در شمال دور اروپا و خلیج بنگال در شرق نیم قاره هند نفوس شان گسترش یافته است. بزبان های سخن میگویند که ریشه واحد داشته و از یک منبع مشتق شد اند که مورخان و علمای زبان شناسی ریشه اصلی این زبان هاربانم (زبان هند و اروپای هند و ژرمن) یاد کرده اند و زبان سفدی، تغاری، دری، پشتو، سانسکرت اوستا و یدو... و لجه های محلی متداول در نورستان، بدخشان، بلوچستان و غیره شامل زبان آریای اند که از آن زبان مشتق شده و تا امروز مورد استعمال دارند. گرچه بعضی از آن زبان هادر خلال قرون هستی خود را با آمیزش زبان های غنی تر و مسلط تر مثل دری و پشتو ازدست دادند، اما بعضی لجه های که استفاده از آن هادر ساحات محدود و منحصر به محیط خودشان شایع است، تا هنوز هستی خود را حفظ کرده اند که مثال های روشن آنها در وغان، سفغان، درواز زیباک ولایت بدخشان، در نورستان و بعضی دره های کوهستانی ولایت پروان و لغمان و در ولایت نیروز میباشد. که بحث مزید بر ارمون این زبان ها از حوصله این مختصر خارج است. (بارتولد) اظهار میدارد که (در زمان قدیم هم در هندویم درایسوران (همسفران قدیمی اش) یک ملت سکونت اختیار کرده بود که خود را آریا - یا آریین - مینامیدند.) که این قول موید ادعای بالاست.

در مورد منشأ اصلی آریین ها: که در کجا با برهمنه وجود گنبد داشته و سیر تکوینی ابتدایی خود را آغاز کردند، اسناد ثابت در دست نیست و آنچه که تا حال گفته شده مبنی بر فرضیه های غیر قابل حل بوده و مورد اختلاف است. (احمد علی گهزاد) با استناد آستانه دست داشته مهد ظهور نژاد آریا و سرزمین سردبین سیخون و جیخون میداند. که از آنجا به سغد یا به بویا ختر برانگنده شده اقامت اختیار نمودند، تاریخ واقعی مهاجرت آریین ها بصورت مسلم معین نیست و هم مورخان درین امر که آریین ها از کجا و بگندم را، به سرزمین های هندو فارس

مهاجرت کردند. اختلاف نظر دارند. (بارتولد) باین نظر (مستشرقان) که: تقسیم شدن آریین ها به هندی و ایرانی در اروپا وقوع یافته و قدیم ترین هندی ها تقریباً در ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد از راه ففقا از شمال بجنوب عبور کرده و در امتداد ساحل بعین کشور محلی را از کججه کنونی تا دریای خزر اشغال کرده اند مطابق یک نظریه دیگر هند بیبا تقریباً ۱۷۰۰ قبل از میلاد از ففقا گذشته اند و ایرانی ها که از پشت سر آنها تقریباً هزار سال قبل از میلاد بودند، هند بیبا بسجا نب مشرق زانند و شاخه سوم آریین ها که سک هاندهم با ایرانی وهم با هندی فرق دارند، از راه های شمال بحر خزر عبور نموده بعدها در ترکستان و افغانستان مستقر گردیدند. و هم باین نظریه گرسا خائف که هندی ها و ایرانی ها از اروپا به آسیا مهاجرت کرده بودند انگشت اتقاد گذاشته، داهبانه تردید میکند.

خلاصه اینکه این نظریات و امثال آن صیغه علمی نداشته و در مورد نژاد آریین و تاریخ مهاجرت و مسکن اصلی شان اثناع کننده نیست. و این نظریه که آریین ها از جنوب سائیریا به مهاجرت خود آغاز کرد، و نخست دارای زبان و کلتور مشترک بودند، تا حدی نزدیک به قبول از حقیقت مایه دارد که در تحقیقات زبان ویر و هندیهای کلتوری آنها خوبتر روشن میگردد. که از جانب مستشرقان اروپائیان این مسئله مورد پژوهش قرار گرفته و اصالت و ارزشهای کلتوری و ریشه های آن روشن گردیده است که ایجاب بحث مزید را نمیکند.

حقیقت مسلم این است که آریین ها بعد از مهد اصلی ظهور خود در بلخ اصل اقامت افکندند. و باختر یا باکتیریا را برای نخستین بار بخت اقامت نام خود تعیین نمودند. در مقاله های دانشمند محترم (غبار) در مجله کابل راجع به تاریخ افغانستان نوشته است معتقد است که آریین هادر چهار هزار قبل از میلاد از سواحل سیخون و جیخون مهاجرت کرده در هرات سکونت اختیار کردند که بدین مناسبت نام هرات آریانا نامیده شده و بعد هاتبه هرات مبدل گردید. و تقریباً در سه هزار سال قبل از میلاد نژاد آریین به بلخ مسکن گزیدند. آریا موسوم به باکتیریا کردند، که این نظریه که هرات دژسکونت آریین ها نسبت به بلخ قدمت دارد قابل تحمل است و از جانب مورخان مورد تردید قرار میگیرد. زیرا (بارتولد) مینویسد که قدیم ترین مرکز تمدن آریین و شاهیم مرکز تشکیلات آریایی که ما از آن آگاهی، باختر یا بلخ کنونی بوده که در جنوب آمو دریا واقع میباشد. و راجع باینکه چه عاملی سبب گردید که بلخ مورد توجه نژاد آریین قرار گرفته

و شهر باختر را در آن پیروی کردند و روشن است و بارونو لد علت انتخاب این محل را مبنی بر خاص صلیبزی فوق العاده واحه ای میداند که در مغز رود باکتروس (بلخ آب امروز) در جاییکه از گوه ها خارج میشود تشکیل شده و ازین حیث بر سایر واحه های سر زمین مزبور برتری داشت، و ناموسد میسازد.

نظر بارتولد بنابر همین که در فصل دوم این اثر تذکر داده شد میوز جلوه میکند: زیرا موقعیت بلخ از نظر جغرافیای مرساند که با بخت اقوام بدوی و خایه بدوسی چون آریین ها را بجانب خود جلب کند. و از آنجا بیکه شترهای دوگوهانه منحصر به باختر بود و اسب درین سرزمین مورد استفاده قرار گرفته است. و هم نقش شتر دوگوهانه باختری در ستون مخروطی که بسال ۸۲۸ ق م در زمان سلطنت اردشیر اول در سورا نیا نصب گردیده دیده میشود. و ازین نظر استنباط میشود که حیوانات اهلی باختر در سر زمین های حوزه مدیترانه ازین منطقه انتشار یافته بود. و صورت اسب در زمان هجوم هسکوسها که بحتمل سه هزار سال سال قبل از میلاد بوده مشهور میگردد و از جمله مواد معدنی لاچورد که بنا بقول «ماسپرو» در جمله اشیا بود که فراغته از آسیای وسطی دستیاب میگردد و برای تزئینات بکار میبردند گفته شود آن در دیوار های قصر آسور با نیال پادشاه آسور که در نیمه دوم قرن نهم پیش از میلاد سلطنت میکرد نیز مشاهده میگنیم. معلوم میگردد که باختر ببلخ در تمدن آریایی نسبت به سایر مناطق ماحولش قدمت داشته و مقام اول را داراست.

زمانیکه آریایی هادر بلخ که مناسب ترین جلگه برای فعالیت هستی کشاورزی و دام پروری آنها بود. نظام های اقتصادی و سیاسی و کلتوری خود را تاسیس کردند، شالوده مدنی آریایی را بر بنای قاعده های طبیعی و اجتماعی این خط پیروی کردند که این دوره را در تاریخ کشور ما نام دوره مدنیست و بدنامی کرده اند که اساس این مدنیست در پیروی مساعی دامنه دار آریایی ها می باشد که در آن زمان شده و سیر انجام میگردند و همال رسیده آثار و یدو در زمان سانسکرت مشهور است. گرچه این بدولاند آن ادعا میکند که از آریین های باکتیریا آریای بدست آورنده است! در حالیکه باشندگان هند و رانام آریایی های ودایی رامیخوانند و گوشه از معتقدات آنها با استناد سرود های یدو روشن میسازد؟

سرود های موجوده و یدو چها ر قسمت داشته که عبارتند از: ریگ وید، سام وید - و تروید و یجور وید و بدن غالب که در جنوب هندو کش سروده شده اند. زیرا در پس سرود ها از رودخانه های افغانستان موجود، مثل: کابل، گومل، گرم، کرم، سوات و کندهار نام برده شده و از بلخ و اکثر قبایل افغانستان نیز تذکراتی رفته است. و بنابه عقیده (احمد علی گهزاد) سرود های هم گفته شده بود که قدمت شان نسبت به سرود های موجوده دیرتر بود که در بلخیکا سروده شده بودند که دستخوش غار تگری های زمان شدند.

از دوره و یدو کدام اثر مشهوریکه مظهر جلال و شکوه آریایی ها بصورت مشهور در عرصه زمان باشد. موجود نیست. اما تا جاییکه از خلال سرود ها استنباط میشود معلوم میگردد که آریایی های عصر و یدو فرهنگ خود را به منای مظاهر طبیعی پیروی کرده بودند. آنها مظاهر ذی نفع و سود رسان طبیعی را احترام کرده و بخاطر رفع کسالت حسین و آسودگی از فعالیت های تولیدی به سراسر بنام سوما که از گیاهی موسوم به همین نام ساخته میگردند پناه برده بانوشیدن آن لخته اندوه ها و آلام ناکت فرسای زبانی را فراموش میگردند. و همین علت بود که بعد ها (سوما) در زمره یدو مقدس شامل شد. و از آن تا سرحد برستش احترام کردند.

فرهنگ اوستایی که محصول رنج های دامنه دار دوره وید است بوسیله زردشت در آریانا ظهور کرد. قبل از طلوع تمدن اوستایی آریایی ها با اصول کتابت آشنا نتواند. و تا جاییکه از فضای مورخان و بزرگان خاندان معلوم است. زردشت اصول مطروحه خویش در ا بصورت تحریر به کتبات پادشاه بلخ تقدیم نمود که مورد پذیرش او قرار گرفت. و در رسایح و تقو و دانن مذهب مذکور یعنی بلخ بخرج داد. فرهنگ اوستا نیز از فرهنگهای تاناک و یایه دار قبل از میلاد افغانستان است که تاثیر عمیق آن سراسر ا میواتیم روشنتر در مدنیته فارس و در تاریخ اندیشه و حکمت یونان و حثس تا امروز در سئون و شعایر ملل شرقی بوضاحت در بایسم و روشنی مطالعه کنیم.

اسکندر با ورود خود به خاک های آریانا عصر نویی را در تاریخ تمدن کشور ما پایه گذاری کرد. که این دین بنام دور و مدنیته یونان و باختری معروف است. اسکندر همانطور بکه مورخان اظهار میدارند، با لسی اتحاد شرق و غرب و یکسان کردن مدنیته یونان و آریانا را در خلال تاخت و تاز های خود نصب العین خویش ساخته بود. او با اسکندریه های زیادی که اعمار کرد گوشه ای از مدنیته و هنر یونان را بدان وسیله در کشور های مفتوحه گسترش داد و همچنین هنر و ادب و فرهنگ یونان را در زمین های مختلف بوسیله یونانیانی که در سرزمین آریانا سکونت اختیار کرده بودند، با مدنیته آریانا آمیزش یافته در صفحه ۶۰

۱- ص ۲ جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سردا دور طبع سال ۱۳۰۸
 ۲- ص ۳۵ تاریخ قدیم افغانستان جلد اول
 ۳- ص ۱۲-۱۳ جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد
 ۴- شماره دوسال اول (۱۳۱۰ ه) مجله کابل و شماره پنجم سال اول مجله مزبور
 ۵- ص ۴۹ تذکره جغرافیای تاریخی ایران اثر بارتولد ترجمه سردا دور
 ۶- ص ۵۴ تذکره جغرافیای تاریخی ایران
 ۷- ص تاریخ افغانستان قدیم ج ۱ صفحه ۴۳

آداب معاشرت:

طرز صحبت

کردن

طرز صحبت کردن با مردم در محافل، مجالس یا هر جای دیگری که باشد، یکی از اساسات زندگی اجتماعی بشمار میرود.

البته این يك امر واضح است که همه حرف میزنند و مفاصد شما نرا به هر ترتیبی که باشد بیان میکنند ولی خوب صحبت کردن امتیاز دیگری دارد. پس برای اینکه حضور صحبت نمایم و چگونه به دیگران گوش دهیم نکته ای چند تقدیم می شود:

موقع صحبت کردن به هیچوجه دست تانرا حرکت ندهید. زبان شما مقصود تانرا ادا میکند هیچ لزومی ندارد که دست تانرا حرکت بدهید، زیرا این عمل بعضی اوقات انسان رانا آرام جلوه می دهد.

هنگام سخن زدن نه آنقدر آهسته صحبت کنید که شنونده از شما خواهش کند تا سخن خود را دو باره تکرار کنید، و نه آنقدر بلند صحبت نمایید که دیگران به طرز صحبت تان ایراد بگیرند و بگویند خواهش میکنم کمی آهسته تر صحبت نمایید. اما چه بسا دیده شده که در هر جا بخصوص در سرویسهای شهری بعضی از خانمها طوری بلند حرف میزنند که همه را کبین متوجه سخن گفتن شان میگردند و این طرز صحبت خوبو پسندیده نیست.

وقتی که میخواهید با پیشخدمتتان پیرامون برخی از کارهای منزل صحبت کنید لزومی ندارد که روی يك موضوع معمولا با آنها بقیه در صفحه ۵۹

جلوگیری از ریزش مو

همه به بیازمو برسند، با ید غذا های که دارای ویتامین (الف و ب مخلوط) هستند خورد و به قدر امکان از کلاه کمتر استفاده نمود تا بیاز مو بهتر بتواند از اشعه

طاسی است. برای جلوگیری از طاسی با ید بایکی از روغن ها (مثل روغن بادام) پوست سر را سخت مالش داد.

ریزش مو چندین علت دارد: یا ارگی است و یا باکتر وجود بعضی امراض، یا ناپاک بودن پوست سر است و یا بر اثر نرسیدن غذایی مورد نیاز به بیاز موست.



عمر و يك الی چهار سال است و عمر زنان ۵۰ روز می باشد. موا که گاهی بریزد خطرناک نیست ولی وقتی که پیهم مقدار زیاد بریزد نشانه بروز نخستین عوارض است. البته در آنای این عمل مو میریزد ولی این ریزش مو سود مند است. زیرا در نتیجه مالش بیاز مو قوت گرفته، بجای آن موی بهتر خواهد روئید. و برای اینکه غذای کافی خورشید و هوا تغذیه کند. میوهجات و سبزیجاتی که دارای ویتامین الف هستند عبارتند از: کدو - شلغم - لوبیا - شیر - ماست - پنیر - انواع سبزیجات - کاهو بقیه در صفحه ۵۹



مودوفیشن



بوضع خانه توجه

کنید

شرایط محیط و چگونگی او ضاع واحوالیکه در خانه شما حکمفرماست و کیفیت و حالتی که مرد روزانه حین خروج از منزل احساس میکند، تاثیر شکر ف و عظیمتی در پیشرفت وی دارد. بنابراین این دوسوال را باید مطرح سازیم:

۱- شوهر شما پس از یک روز کار و کوشش طاقت فرسا بچه نوع خانه و آشیانه ای قدم می گذارد ؟

۲- صبح با چه کیفیت و حالی سر کار میرود، خسته و افسرده یا مسرور و خوشحال از خانه خارج میشود ؟

دکتور (کلیفورد آدامز) می نویسد:

(ارزش خانه و زندگی در نظر شوهر و فرزندانتان بستگی کامل روش شما دارد. در ست بقیه در صفحه ۵۹

زن از هر نگاه

بزرگترین اشتباه اینست که زنی تصور کند وقتی که زیبا و جذاب شد، حتما دوست داشتنی هم میشود البته چنین زنی ممکن است موقتا مورد توجه قرار گیرد ولی همچنانکه شعله های حریق ممکن است زیبا بنظر برسد و با خاموش شدن آن جدا بیستش هم محو گردد، محبت یک زن هم که فقط زیباست و هنر دیگری ندارد، به زودی از دل زداییده میشود.

دخواتان

ژوندون

از کتاب روانشناسی برای جوانان

روانشناسی و فرد آمی

شناختن کو دکان برای مر بیان
 و پدر و مادران که تر بیت آنان را
 بر عهده دارند اهمیت بسیار
 دارد. اگر ندانیم که دکان به چه
 عواملی در محیط خود توجه دارند
 و قدرت یاد گیری آنان در سن های
 مختلف چیست و علاقه های آنان
 در مراحل مختلف نحوه گونه است،
 چگونه میتوانیم تر بیست و ایجاد
 مطلوب را در آنان رهبری کنیم.
 بایشرفرت روانشناسی بتدریج
 بیان مر بیان
 یافت و تحقیق در باره دیوانگان
 و افراد پس افتاده را نیز در بر
 گرفت پیش از آن علاقه
 روانشناس بیشتر به جسر یا نات
 کلی نفسانی بود (از قبیل ادراک
 و یاد گیری و غیره) و کمتر به فرد
 آدمی و خصوصیات او و آنچه يك
 فرد را از فرد دیگر مشخص میکند
 توجه میشد توجه به فرد آدمی
 بقیه در صفحه ۵۸



مردم در جوانی

جوانی هسم ۲۵ ساله و تازه از
 پوهنتون فارغ شده ام و آرزو دارم
 که مانند صد ها و هزار ها جوان
 دیگر کار تمام و ازین راه خد متی
 برای مملکت خویش و مردم خود
 نمایم. و البته ما جوانان که مکتب
 میخوانیم و پوهنتون را تمام میکنیم
 به امید اینکه داخل کاری میشویم
 و برای جامعه خود مصدراکاری میگردیم
 ولی بدبختانه باید بگویم با تمام این
 همه آرزو هایم مخالفت میشود.
 بشما خو بتر معلوم است که هر
 جوانیکه از پوهنتون فارغ میشود
 دارای رشته اختصاصی بوده و
 بدان رشته استعداد و علاقه دارد
 و آرزو دارد کاری مطابق ذوق و
 استعداد آن برایش داده شود
 تا از آن راه استعداد و لیاقت خود را
 تبارز دهد.
 خوشبختانه با استقرار رژیم
 جمهوری در کشور این امید و آری
 برای همه جوانان ما پیدا شده که کار
 به اهل آن سپرده میشود زیرا از
 یکطرف کارها بصورت خوب پیش
 میرود و از جانبی هم استعدادها
 پرورش می یابد. اما مشکل من،
 مخالفت پدر و مادرم است. زیرا
 کاری را که من بران علاقه دارم
 ایشان نمی پسندند. من از فاکولته
 ساینس فارغ شده ام ولی آنها
 میخواهند که پیشه تجارت را پیش
 گیرم.
 شما بگو بید جوانیکه شانزده
 سال درس میخواند به امید اینکه
 روزی به وظیفه دلخواه خویش می-
 برسد اما وقتیکه می بینم از طرف

پیغله ذکیه از لیسه ملالی!

نامه بر از لطف و مهربانی شما
 به اداره مجله رسید از حسن نظر
 شما نهایت تشکر میدوا ریم که
 رضایت همه خوانندگان از چمند را
 جلب کرده باشیم مجله ژوندون از
 شما و برای خدمت شما است آرزو
 داریم که همکاری تانرا با ما ادامه
 دهد.

بناغلی میر احمد از لیسه نادریه!

ما هم باشما هم عقیده هستیم که
 جرایعنی از جوانان ما مود های را
 تعقیب می نمایند که اصلا پسندیده
 آنها نیست و علاوه از اینکه خود را
 مسخره دیگران میسازند بر اقتصاد
 خود و خانواده خود لطمه میزنند.

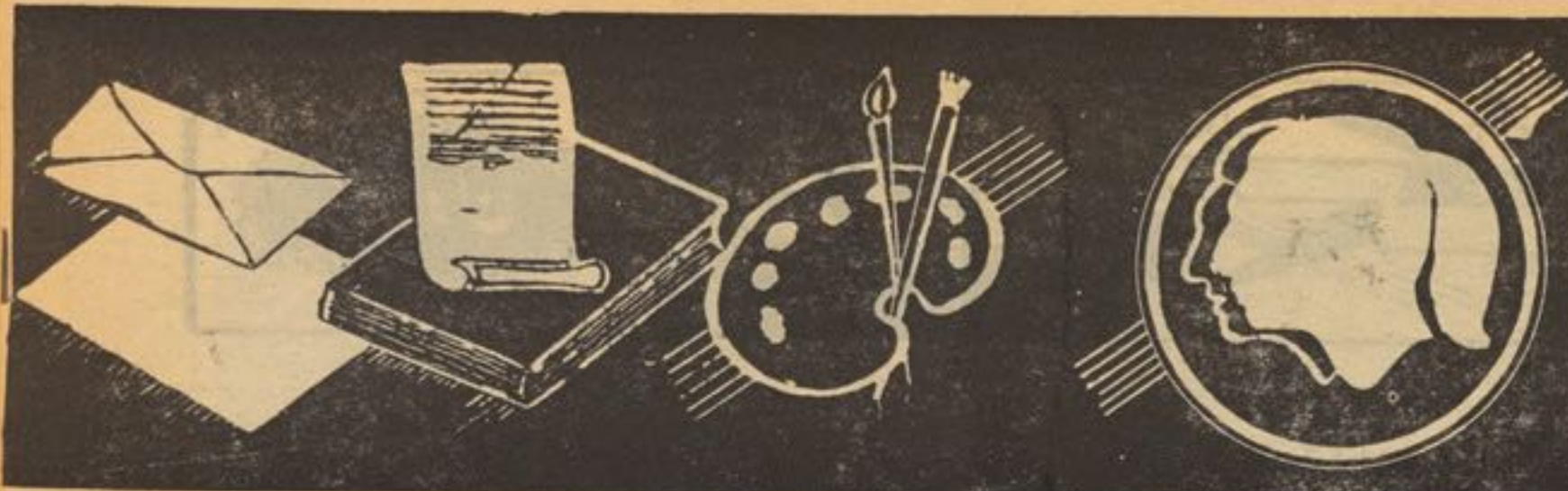
بناغلی کاظم علی!

اگر داستان شما نشر نشده است
 البته علتی داشته است امیدواریم
 قناعت شمارا حاصل کرده باشیم.
 میر من نجیبه از ولایت بغلان!
 مضمون شما که عنوانی مدیریت
 مجله تحریر یافته بود به مدیریت

نامه های

پیغله شیما از لیسه عالی
درانی!

شعر انتخابی شما به اداره مجله
 رسید از همکاری تان تشکر.



از دنیای جوانان



از مدت دو ماه به اینطرف کلب جوانان برای سرگرمی جوانان یک سلسله نمایشات و کنسرت های ترتیب داده که طرف توجه و دلچسپی جوانان ما قرار گرفته است. چنانچه در هفته گذشته کنسرتی از طرف جوانان رضا کار ترتیب و مورد استقبال تماشاچیان قرار گرفت درین کنسرت آوازها و آهنگ های اصیل افغانی از طرف یک عده جوانان رضا کار خوانده شد.

جوانان رضا کار که در پروگرام های کلب جوانان سهم فعال دارند بدو گروه هنری تقسیم میشوند که هر پنجشنبه از ساعت ۲ الی سه و نیم به نمایش خویش می پردازند. البته باید گفت جوانانیکه به این کنسرت اشتراک دارند همه محصل و یا متعلم اند و با نمایشات خویش سرگرمی های جالبی برای جوانان فراهم کرده اند.

فرستنده نریمان نوین

وجیزه ها!!

فیلسوف بودن محض این نیست که ملایم طبیعت شده و یا اینکه صاحب مکتب فکری شویم فیلسوف واقعی راه عمل را دوست میدارد و به پیروی از آن طریق زندگانی خویش را روشن می میسازد. آرایش عدم انسلاک بابت، علو همت و اعتماد به نفس از زمره خواص شخصی فیلسوف حقیقی تلقی میشود.

(تارو)

صلح از راه زور و اعمال تشدد آمیز تأمین نمیشود مفاصمه و مصالحه طریقت صلح و امنیت است (البرت انشتاین) حقایق صفا و قایع ثابت باید همیشه مطالبی در نوشتن تاریخ باشد چون تاریخ آینده واقعات گذشته و پیشی از حوادث آینده محسوب

میکردد بناء هرچه بیشتر باید در تحریر آن از خلوص نیت و ابراز حقایق کار گرفت.

چشمه از جاهانی می چهد که در دل زمین ذخیره آب موجود باشد چشمه آثار تراوش عشق و هوشمندی را از کس باید توقع داشت که در طول حیات خویش ذخایر معنوی و علمی را اندوخته باشد.

تاریخ (تس و پر یج) در حالیکه انسان ها را از واقعات گذشته آگاه میسازد ضمناً میتواند ملاک اعمال جاری و قاضی فعالیت های آینده فرا بگیرد.

تومادل

شاگردان ممتاز



نام : محمد نذیر ابوی
سن : ۱۹ ساله
صنف : دوازدهم حبیبیه
درجه : اول نمبر
علاقتمند : به ورزش
آرزو : میخوام در آینده داکتر طب شوم .



نام : سید حسمت
سن : پانزده ساله
صنف : نهم لیسه نادریه
درجه : اول نمبر
علاقتمند : به مطالعه
آرزو : آرزو دارم تحصیلات عالی در رشته تخنیک داشته باشم .

نزدیکترین کسانم با این آرزو ها یم مخالفت میشود . خود را تنها و آرزو های خویش را بر باد رفته می یابم .

درد دل من بصفه یک جوان اینست که چرا بعضی از پدر و مادر ها مخالف آرزو های معقول پسران و دختران خویش هستند ؟ و چرا مفاد شخصی را بر مفاد همگانی و اجتماعی ترجیح میدهند ، ای کاش این پدر مادرها مسئولیت های خود و فرزندان خویش را درک میکردند تا مانع ترقی و رشد استعداد ها نمی گردیدند .

متصدی صفحه درد دلها :

این نامه را به امید این نوشتن تا او لیای ما متوجه وظایف سنگین خود و فرزندان خود کردند . زیرا امروز با گذشته خیلی فرق دارد و همه متوجه باشیم منافع شخصی را بر منافع عامه ترجیح نداده بلکه این منافع عامه است که باید از همه بیشتر بدان توجه گردد .

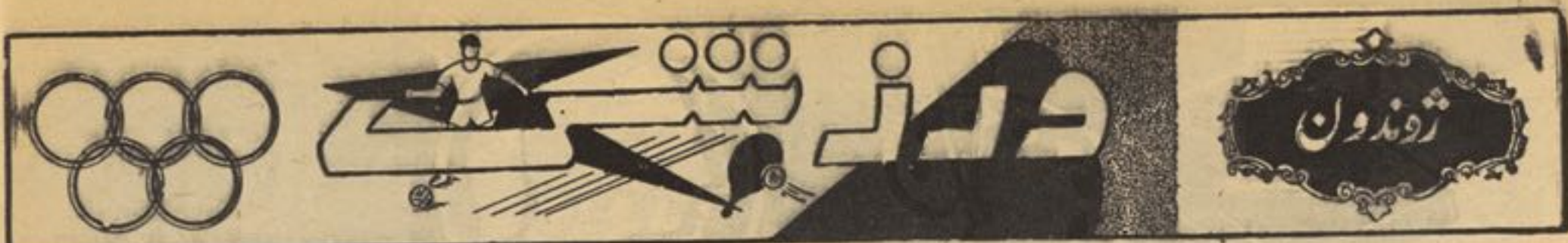
تا ازین راه وجدان خورا آرام کرده و وظیفه خود را انجام داده باشیم.

رسیده

مجله رسیده واقعا شما خوب موضوع را انتخاب نموده بودید به موقع چاپ میشود اطمینان داشته باشید.

پیغله فوزه از لیسه آریانا !

موضوع که شما انتخاب نموده بودید بارها در مجلات و جراید نشر شده است بدین سبب از نشر دوباره آن معذرت میخواهیم امیدواریم همکاریتان را با ما ادامه دهید .



ورزش در لیسه امیر شیر علیخان

راپور از : کنیشکا

ورزش برای فرا گرفتن دروس شاگردان کمالی قابل ملاحظه میکند ورزش باید از صنوف پائین شروع گردد



طوری که همه میدانیم در گذشته ها ورزش کشور ما به حال خیلی بدی قرار داشت و کسانی که در کابل بودند از وضع تاسف آور ورزش مرکز باخیر بودند و می دیدند که چطور ورزش در اینجا روز بروز سیر قهقرا نی خود را میپیمود .

وقتی در مرکز وضع ورزش آن طور بود ، امروز که قدم های استواری داشت .

و امروز که قدم های استواری در راه ارتقاء ورزش بر داشته شده و جنبشی در حلقه های ورزشی مشاهده میشود بهتر است بدانیم که ورزشکاران ولایات تا در گذشته به چه حالتی قرار داشته و حالا چه تغییراتی به آنها وارد شده است و هم خوب است پیشنهادت آنها در روی صفحه مجله منعکس شود تا از نظریات آنها در راه انکشاف ورزش استفاده گردد .

روی این منظور راپوری از لیسه امیر شیر علیخان تهیه شده است که حاکی اوضاع ورزش ولایات شده میتواند .

لیسه امیر شیر علیخان از جمله لیسه های شهر مزار شریف است که در داخل شهر موقعیت دارد تعمیر لیسه مذکور کرائی بوده و معلوم میشود که به همین تازگی ها به آنجا نقل مکان کرده اند وقتی خواستم با مدیر آن لیسه در مورد ورزش صحبتی نمایم ، او به سخنان خود چنین آغاز کرد :

ورزش درین لیسه مانند دیگر لیسه های ولایت بطور ابتدائی بوده و هیچ توجهی به حال آن نگردیده است و من که مدت کمی میشود باین لیسه آمده ام کوشیده ام تا حد امکان خواسته های ورزشکاران این لیسه را بر آورده سازم . و البته درین مورد توجه مقامات بلند تری نیز ضروری بوده و بدون همکاری آنها کاری از پیش برده نمیشود .

بنابغلی میران مدیر آن لیسه به سخنان خود ادامه داده گفت :

چهره های ورزشی

محمد معصوم جوانیست ورزشکار که در میان کسانی که به ورزش شهر کند های علاقه میگردند ، چهره آشنا داشته و طرفداران زیادی در مورد ورزش دارد .

او صوف معتقد است ورزشکار در وهله اول با است حوصله داشته باشد و نیز اخلاق و کر کتر ورزشی برای یک ورزشکار و سیور تمین از جمله ضروریات محسوب میگرد .



در جمله ورزشکاران لیسه رابعه بلخی نام سهیلا (عظمی) ، بسیار آشنا بوده و یکعده زیاد ورزش شدو ستان از علاقمندان ورزشی وی می باشد وی که به صنف یازدهم درس میخواند در مورد تصمیم ورزش در میان دختران عقیده دارد که بایست ورزش در میان دختران توسعه یافته و دختران هر چه بیشتر بگوشند تا ورزش را بصورت درست یاد گیرند .



کند مدیر لیسه در جواب سوال چنین بیان داشت ورزش برای شاگردان یک امر ضروری بشمار میرود زیرا یک ورزشکاری تواند در بهلوی ورزش بخوبی دروس را ذهن نشین خود سازد و ای در گذشته به این موضوع توجه نمی کردید و اما به این موضوع توجه نمی کردید و اما حالا که حرکت وجهشی در راه بیببود ورزش بنظر میرسد امیدوار هستیم مشکلات ورزشکاران مکاتب ولایات مرفوع گردد بعد از گفتگو با مدیر ورزشکاران آن لیسه را ملاقات کرده و خواستم از گذشته های ورزش در لیسه خود سخن گفته و درد دل کنند .

آنها وقتی منظورم را فهمیدند با خوشحالی می گفتند که ما حالا از گفتگو با خبر نگاران جراید و مجلات خیلی خرسند می شویم ، زیرا امید وار هستیم در پرتو نظام جمهوری ما خواسته های همه مردم ما بر آورده شده و از نیازمندی های ما کاسته میشود .

گفتم خوب بگو نید که ورزش درین لیسه به چه سویه قرار دارد . یکی از آنها چنین گفت : شما که میفهمید در گذشته مقامات صلاحیت دار به ورزش اهمیتی قابل نبودند

نیکلای اندریانوف



استاد سیورت در رشته «سیورت های جناستیکی» و قهرمان سبارتاکسید پنجم شوروی در خیز بلند و قهرمان سال ۱۹۷۲ اتحاد شوروی و قهرمان اروپا در سال ۱۹۷۱ در رشته سیورت اسپد وانی و خیز روی اسپد و قهرمان المپیا.

واژین لحاظ ورزش از مکتب ما مانند سایر مکاتب نظر به علاقه و ذوق شاگردان باقی مانده است و گرنه ورزش بکلی از این لیسه بر داشته میشد.

گفتم چطور؟ گفت: آیا بدون وسایل هم ورزش پیش می‌رود؟ دیگر آنها چنین گفت: ما اکثر ا با پا های برهنه فوتبال کرده ایم زیرا گرمج وجود نداشته حتی و شینکاک را بیشتر ورزشکاران ما نمیشناهند.

خوب بگوئید که فعلا چند تیم ورزشی دارید
یک تیم فوتبال داریم که تمرینات مداوم نمیتوانند و علت آن نبودن جای مناسب است زیرا مکتب جدید تأمیدان وسیعی برای تمرینات ندارد و یگانه جای که میتوانیم فوتبال نمایم (سیناستد یوم) است که به نزدیکی این لیسه قرار دارد ولی بما اجازه نمیدهند تا از آنجا استفاده کنیم.

یک تیم والیبال داریم ولی وسایل این بازی با اندازه ضرورت موجود نیست.

و نیز اداره لیسه در صدد است یک میدان جهت بازی باسکتبال آماده بسازد.

ورزش در این لیسه بهبود یابد؟ باید وسایل کافی مهیا کرد.

تا اکثر شاگردان بتوانند از ورزشی استفاده کنند که در این صورت تیم های ورزشی زیاد میشود و هم بغیر از این سه نوع ورزش یعنی فوتبال والیبال باسکتبال دیگر ورزش ها رایج شده و تقویه گردد، گرچه بعضی از وسایل بازیهای اتلتیک موجود است ولی از آن استفاده نمیگردد زیرا ورزشکاران ما به آن دسترسی ندارند و ما امیدوار هستیم که درین نظام فرخنده و دلخواه ما تسهیلاتی فراهم شده و

گفته میتوانید علت پسمانی ورزش درین لیسه چه بوده است؟ در گذشته درین جا یک تعامل وجود داشت و آن این طور که وقتی یک نفر شهرت کمائی میکرد می توانست در هر تیم شامل شود یعنی اگر فوتبا لیست میبود باسکتبال و والیبال میتوانست و دیگران اشتیاق بازی های مختلف را داشتند نمی توانستند از ورزش های مورد نظر خود استفاده کنند.

و نیز قدم های برای بهتر شدن ورزش برداشته شده آرزوی ورزشکاران مکاتب ولایات را هم بر آورده سازد و نظریات و پیشنها دات ورزشکاران را برای پیشرفت ورزش مهم شمرد و امیدوار هستیم مقامات صلاحیت دار ورزشی دربر تو این نظام خدمتی بیشتری نمایند.

ورزش صورت اختصاص را بخود میگرفت و زمانی که همان چند نفر فارغ التحصیل میشدند دیگر تیمی وجودنداشت و تا وقتی که تیم دیگری آماده میشد وقت طولانی بکار داشت و علت اساسی عقب افتادن ورزش درین لیسه عدم موجودیت وسایل و معلمین مسلکی بوده می تواند.

آیا چطور شود که وضع

انکساند زابلین!



استاد سیورت های رشته «شمشیربازی» قهرمان چند مرتبه اتحاد شوروی و قهرمان جهانی در سال ۱۹۵۷ و ۱۹۶۷ و قهرمان بازی های المپیا هلدوم، نوزدهم و بیستم.

مردی بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مردی موژی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سجد میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود
 تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن
 بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد
 بکس های را که مرا جمعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت
 می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در انای تفتیش بمبی در
 دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

الک گفت : « این معجزه شد که
 من زنده ماندم و با فرستادن
 بالدر به دنبال قیچی زندگی او را
 از مرگ قطعی نجات دادم .
 رئیس پو لیس با خشم فراوان
 سوال کرد : « چرا قبلا بکس را
 بصورت دقیق تفتیش نکردید ؟ »
 الک با سر اشاره کرد : « دیروز
 تمام بکس ها را دیدم و محتویات
 آنها را از نظر گذشتاندم . سا مان
 داخل بکس با دینکتون را چندین
 بار زیر و رو کردم . هر یک از اشیاء
 داخل آنرا درینجا به روی میز
 لست گرفته ام و من خود آنها را
 دو باره در سیف محکم کردم . ولی
 در داخل آن بمبی وجود نداشت .
 رئیس مجددا سوال کرد :
 « پس این بمبی که در داخل اتاق
 ترکیب ، از کجا به اینجا بر تاس
 شد ؟ »

چه بازی های همراه میداشته باشد.
 من می توانم درک نمایم که شدت
 انفجار دروازه سیف را از جایش
 کنده و اما این کاغذ که در سا حه
 تخریب بمب قرار داشته ، بهیچوجه
 از بین نرفته است . شما ببینید من
 این ورق را از میان لباسهای فیبر
 پیدا کردم .

الک کاغذ را صاف کرده خواند:
 « با سلا میهای گرم و فراوان
 به نمر هفت »
 الک با احتیاط تمام کاغذ را قات
 کرده گفت : (من می خواهم این
 کاغذ را نزد خود نگاه کنم .) سپس
 با لبخند ملایمی آنرا در میان پوش
 عینکش در جیب گذاشت و اضافی
 نمود (شما در باره قضا و قدر
 عقیده دارید ؟)

داکتر لبخندی زده پاسخ داد ،
 تا یک سر حد معین آری .

یک هفته از حادثه انفجار بمب
 در دفتر پولیس سپری شد و
 موضوع به تدریج از خاطره ها
 فراموشی میشود . وضع صحی
 مامور پو لیس نیز رو به
 بهبود گذاشته ، زخمهایش التیام
 پذیرفته بود ولی در باره راه
 یافتن به ساز مان بقیه ها هیچگونه
 انکشافی روی نداد . اعتقاد الک
 به قضا و قدر نزد رفقای همکارش
 یک مقدار ذهنیت تازه بوجود آورد
 در ششمین روز پس از سر و ز
 واقعه انفلاق سبب دفترهای حفاظت اشیای
 مسافرین از طرف پولیس مجددا
 مورد تفتیش قرار گرفت . وطوریکه
 الک انتظار داشت در هر یک از
 استیشن های ریل دو باره یک
 یکدانه از همان بکس دستنی
 با محتویات سابق از طرف پو لیس

شما ته دار ارزان بیع جدا شده بود
 پیدا شد .
 الک زیر لب غم غم کرد : « مردی
 چیز را فراموش کرده بودند . تعیین
 کننده وقت و وسیله از تباطی با
 دینا میت ! »

نخستین ملاقاتی که بعمل آورد
 در شفا خانه نزدیک از « فیر » بود . در
 کلینیک از بهتر شدن وضع فیر به
 او اطمینان دادند . جراح گفت :
 شاید او یکی یاد و پنجه اش را بیا زد

اما بسیار خوش طالع است
 که با یک چشم کبود
 ازین حادثه جان به سلامت برده
 من نمی فهمم که چگونه به
 او صدمه شدید تر سیده است .
 الک جواب داد : « چیزی جا لبست
 که من درین حادثه تکه تکه نشده ام . »

داکتر در حالی یک ورق کاغذ را
 نشان داد و گفت :
 شده از جیب بیرون آورده به الک
 که گوشه های آن سوخته و سیاه
 این چنین انفجارات شدید

الک از میان سا مان روی میز خود
 هر چه توانست بدست آورد همه را
 به اتاق بالدر فرستاد .
 کمتر امید آن می رفت که این
 حمله به اداره پو لیس از نظر
 روزنامه ها و جراید پنهان بماند
 کلکین و یک قسمت دیوار اتاق

به اثر شدت انفجار تخریب شده
 بود و عده از مردم برای تما شای
 محل انفجار به روی سکوی مقابل
 عمارت جمع شده بودند و تصور
 نمی رفت ، خیر نگاران از موضوع
 بی خبر بمانند . وقتی الک دفتر
 پو لیس را ترک میگفت در بیرون
 عمارت صدای فریاد شنندگان اخبار
 را شنید که نشر شماره فوق العاده

ناپرو گلسرین به طرف بالا
 منفجر میشود و هم ساحه اطراف
 خود را تخریب میکند . نی . من
 هیچ تر دیدی ندارم که دینا میت
 بوده .
 ضمن تفتیش اتاق یک رول فشرده
 شده سیم فولادی نازک و بعد یک ورق
 صفحه وار قام سا عت که
 به اثر انفجار از سا عت



صیبت گردید . بکس از طرف
 ماموران مربوط دفتر اطفائیه بسا
 احتیاط کامل و اتخاذ يك سلسله
 تدابیر حفاظتی باز گردید .

اما در بکس ها غیر از همان
 تفنگچه بلجیمی ، دگر کدام شی
 تهدید کننده وجود نداشت و
 پاسپورت این مرتبه بنام کلارنس
 فیلدینگ نوشته شده بود .

الك با تعجب اجباری اظهار
 داشت : (این ها در کار خود بسیار
 زرنک هستند .) او ضمن اظهار
 این مطلب محتویات داخل بکس را
 زیر و رو کرد .

دیک پرسید : (شما باز هم
 تصمیم دارید بکس را به دفتر
 خود منتقل بسازید و در آنجا
 نگهداری کنید ؟)

اما الك مانند يك مالیخولیا بی
 بدنش را تکان داد . جواب داد :
 (اصلاً به فکرش هم نبودم .)

او هدایت داد تا بکس را
 فوراً خالی کنند و محتویات آن را
 به دیوار تمت معاینه بفرستند .

بالدر اظهار عقیده کرد ، (به
 عقیده من ، يك نفر در دستگاه
 پولیس است که به نفع آنها و بر
 ضد ما کار میکند . من مدتها قبل
 درین باره فکر کرده و با خانم
 این موضوع را در میان گذاشته
 ام ...)

الك بالحن غیر دوستانه پرسید
 (احتمالاً با بچه ها هم درین قسمت
 مشوره کرده اید ؟ هوم ؟ هر قدر
 که شما موضوعات دفتر و اداره
 را کمتر در خانه بحث کنید ، همان
 قدر برای ترفیع شما کمک خواهد
 کرد .)

بالدر قیافه ترشی و عبوسی
 به خود گرفت و در جواب الك
 گفت :

(از این ناحیه ترسی ندارم
 و هم هیچ جای امید واری نیست
 من در لست سیاه گرفته شده ام
 هر چه بر سرم می آید ، از آنجهت است
 که شما مرا با هاگن در يك

باقی دارد

سلول زندانی گردید .)
 الك گفت : (شما يك انسان نا
 شکر هستید .)

بالدر پرسید : (این مرد شماره
 ۷ کی هست ؟ طوریکه دیروز در
 باره اش فکر کردم و با خانم
 عزیزم پیرامون آن حرف زدیم ، به
 این نتیجه رسیدیم که او باید یکی
 از اعضای بسیار مهم سازمان بچه
 ها باشد و اگر ما بتوانیم ردپایش
 را پیدا کنیم بدون شک برای
 دستگیری شخص اول سازمان
 راه ما کوتاه شده و برای شناسایی
 اش بسیار نزدیک خواهیم شد .)
 الك قلم خود را به روی میز
 گذاشت . او در همان لحظه مشغول
 تهیه يك راپور بود . الك خطاب
 به بالدر گفت .

(بهتر بود در امور سیاسی وارد
 می شدید .) و آنگاه با انتهای قلم
 خود کار در وازه خروجی را به معاون
 خود نشان داد .

او راپورش را تمام کرده بسا
 چشمهای انتقاد گر آنچه را نوشته
 بود مجدداً از نظر گذارید . در
 همان لحظه صدای دیکتا فون بلند
 شد و از اتاق انفار میشن اطلاع
 دادند که يك نفر به ملا تاقش
 آمده است .

الك وقتی نام او را شنید
 هدایت داد : (نزد من روا نشن
 کنید !)

سپس رویش را به طرف بالدر
 برگردانده گفت :

(این راپور برای اعضای
 کلونل گاردون می رود .)

در همین لحظه دروازه اتاق باز
 شده ، جوشا براد وارد گردید .
 جوشا سلام کرد : (صبح شما
 بخیر آقای انسپکتر) سپس بسا

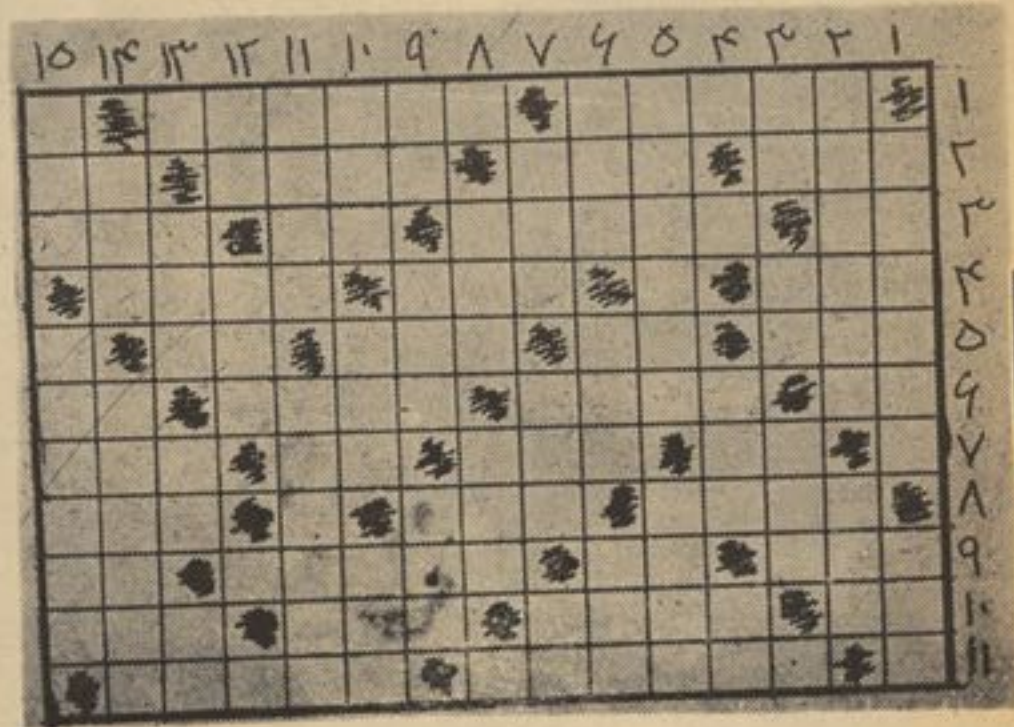
سر حرکت احترام آمیزی بطرف
 بالدر نمود . گرچه او را تا آن روز
 هرگز ندیده بود .

(بفرمائید آقای براد ، داخل
 شوید و بنشینید .)

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- رئیس هیئت نمایندگان افغانستان در کنفرانس اسلامبول
 ۲- بسیار گرم - قفل عامیانه - يك حرف -
 نام دریا و جلگه ایست در ایالت لیا - حرفی از انگلیسی - از خونخواران
 سا ریخ - هزار کیلو گرام - مادر بره - ۴- ظلم - نمونه خروار -
 واحدی از زمان - ۵- وزن کردن بازاری - خودش است - هم مسلك و هم اعلام
 خطر در شطرنج - این عدد را تکرار کنید که پرندگی ای شود - ۶- واحد
 سطح - شاعر و ادیب پښتونستان - رفیق برفک - اشاره دور - ۷- جوی
 از آن به از خر واری زور است - هر جا که باشد بیای لنگ است - ضمیر
 متکلم معکوس - سازید معاضی گفتن میشود - ۸- بسیار آسرخ - این یکی را آدمیت
 لازم است - عضو مشترک طیاره و پرندگی - ۹- هفته قبل بنا علی محمد
 نعیم بحیث نماینده مخصوص رئیس دولت افغانستان به این کشور
 مسافرت نمودند - موقع ستارگان - ... نه از بهر نبیند است
 بچرخشت - نصف غایب - ۱۰- من یکی از آنها هستم پایه های يك عمارت و هر
 ردیف جدول غنای کرم ابریشم زیر دهان - ۱۱- نام مجله ایست که
 بزبانهای خارجی و داخلی در کشور ماطبع میشود - پایگاه سرحدی.



عمودی :

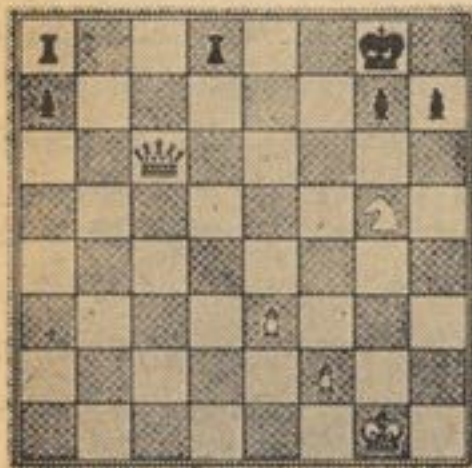
۱- حکایت و قصه - ستاره فلم را جاجانی - ۲- شیر تصفیه شده را
 به یاد بود این دانشمندان نام گذاری کرده اند - مرتب کنید نام میشود
 - رفیق پښتو - رنگی که علامت رنجوریست - ۳- يك قسمت از نام
 مجله رادیو - ۴- کلمه ای معادل بلی - عضوی از بدن - ۵- بوهنگی
 مالی - پل و مسجدش معروف است - ۶- تنها مدعی لقب قهرمانی بکس

چه نام دارد؟



عکسی که در اینجا بنظر شما
 میرسد مربوط به یکی از آثار
 باستانی کشور و نمایشگر یکی از
 دوران های درخشان تاریخی میباشد
 این بنا باشکوه که متاسفانه قدمت
 زیادی از آن را حوادث زمانه از میان
 برده است در ولایتی واقع است که
 با حرف (ه) شروع میشود.
 اگر نام این بنا را یافتید برای ما بنویسید.

مساله شطرنج



مساله شطرنجی که طرح افراد
 اینجا ملا حظہ میکنید طوری ترتیب
 گردیده که مهره سفید با انجام
 دادن دو حرکت بازی را بنفع خود
 ختم میکنند، اولین حرکت سفید
 باید چگونه انجام یابد؟

سنگین وزن جهان در حال حاضر - معشوقه رامین - مار مهلك - ۷- در
 سینما نمایش میدهند - ساختمان و معمار - امروز (پشتو) - ۸- آب
 دیده - سایل - ۹- حرف ندهی دری - پراگنده و پاشان - یکی از منن
 ۱۰- قصد - اول شب - با چهار - یکنوع تساوی در بازی شطرنج
 میشود - ۱۱- بغض و دشمنی - مردان بدور سر می پیچند - ۱۲-
 خودش - شیرموقع زایمان گاو - ۱۳- از پلهای معروف - گرمی غیر عادی
 بدن - همسر مرد - ۱۴- يك نوع چربی -
 ۱۵- یکنوع رنگ رسامی و جدول کشی - زمین مملو از سنگهای
 بزرگ

زنگ تفریح

بدوست خود بگوید: من می توانم ثابت کنم که عدد (۴۵) را اگر از (۴۵) کم کنیم باقیمانده آن مساوی (۴۵) است.

$$9 + 1 + 7 + 6 + 5 + 4 + 3 + 2 + 1 = 45$$

$$1 + 2 + 3 + 4 + 5 + 6 + 7 + 8 + 9 = 45$$

$$1 + 6 + 4 + 1 + 9 + 7 + 5 + 3 + 2 = 45$$

وبعد، هنگامی که ثبوت آنرا از شما خواستند، این اعداد را بنویسید.

در کلیشه بالا شما بریده ها ثنی از قسمت های مختلف مضا مین این شماره را ملاحظه میکنید، شما که به دقت مجله را میخوانید لطفاً برای ما بنویسید که هر قسمت مربوط به کدام مضمون این شماره است

توندون

۱. می آید متورک و متراکم توندون

۲. درختانی (مضی صدا هادرشسان

۳. شود درین وضع مثل این است که

۴. آدم روی ابر ما قدم بزند. من

۵. گاهی درین حالت بوده ام. در آن

۶. ایج سرور و شادمانی، در ابر

۷. یادگار غصه ها و رنجهای عمیق

۸. دوران جنگ زانو می زند و اخترامان

۹. می آید زیرا ماشین مذکور یک

۱۰. تکمیلش لایق محراب ضرورت دارد

۱۱. چگونگی جرات می کند

۱۲. درین حال با خود تکرار این جمله

۱۳. قدرتی با یکی از جملات درام ادا

۱۴. غیر آن نمی شود به آن اطمینان



HORSE BRAND SOCKS.

جواب

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل جدول میشوند بعکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان ساخت وطن جایزه داده میشود.

خیرونکی عقیده لری چه له فلورخه استفاده په تیره بیا په زپو خلکو کبئی دشریانو نودجدار دستخوالی سبب کبیری .

په هر حال د غابونو خارنه او ساتنه باید له کوچنیوالی خنه شروع شی. خینی کورنی داسی فکر کوی له دی امله چه دکوچنیوالی غابونو خپل خای دایمی غابونو ته پریردی دهغو خارنه ضروری نهده او مخه

پاتی په ۶۲ مخ کی

آیامی شناسید

در کلیشه شما قسمتی از چهره های چهار شخصت معروف جهان را که فعلا هم حیات دارند مشا هده می کنید، آیا آنها را میشنا سید، نام دونفر از آنها را برای ما بنویسید!



جواب سوالات شماره ۴۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۶
۱	ن	ش	ر	ب	د	ا	ت	س	ا	ک	د	د	ک	ر	۱
۲	ک	ر	د	ک	د	ل	د	ل	د	ل	د	ل	د	ل	۲
۳	م	ظ	ع	م	ظ	ع	م	ظ	ع	م	ظ	ع	م	ظ	۳
۴	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۴
۵	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۵
۶	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۶
۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۷
۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۸
۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۹

حل جدول شماره ۴۶
جواب سوالات شماره ۴۵ :
۱- پاسخ قطعاتی از همین شماره صفحات ۱۳، ۳۷، ۵۱، ۶۳، ۳۷ و ۳۵
۲- جواب آیامی شناسید!
وی سوفیالورن ستاره ایتالوی است ۳- پاسخ مساه ریاضی!
سال تولد پسر ۱۹۱۶ است و عمراو ۱۶ سال است که برابر بادو رقم سمت راست سال تولد او است و اما پندر کلان در قرن نژده یعنی بسال ۱۸۶۶ متولد گردیده که به انحصاب در سال ۱۹۳۲ وی ۶۶ ساله است که عبارت از دو رقم سمت راست سال تولدش است.

جوابات شماره ۴۶

۱- پاسخ دو هنرمند!
این دو هنرمند موزات و بهتو ون میباشند!
۲- پاسخ مساله شطرنج!
وزیر سفید در حرکت دوم باکیش دادن اسب سیاه رامات میکند. پهلوی شاه کیش میدهد که بوسیله وزیر سیاه خورده میشود و

سپین صد فونه

به ریبنوکبئی دکلیسم دتثبیت سره مرسته کوی اودهغو تینگوالی زیاتوی دغه حالت نه یوازی په غابونو بلکه دبدن په ټولو هپوکو کبئی خرگند دی اود دغی مادی دتجویز په وسیله دهغو ناروغیو مخنیوی کیدای شی چه دکلیسم په متابو لیسم کبئی داخلال به وجه پینیری. برعکس خینی

امریکی دروغتیا دوزارت دجوری شوی احصائیی له مخی، د امریکی دټولو ایالاتو په چنبلو او بو کبئی دفلور استعمال په کال کبئی دیارلس ملیون ډالره لگښت لری او په بدل کبئی یی اوه سوه ملیون ډالره اقتصادی سپما ورته را وړی. فلور هغه ماده ده چه د غابونو

دغابونو دروغتیا له پلوه گتور دی بلکه له اقتصادی امله هم، دپاملرنی وړدی، ځکه چه د خلکو زیاتی بیسی اوږیر وخت دچنجنو غابونو په سمون بانندی لکول کبیری. دامریکی دغابونو دطب دټولنی دربوټ له مخی، دکا لیفورنیا دایالت دخلکود چنبلو په او بو کبئی دفلور استعمال په ورو ستیو دیرشو کلو کبئی ددغه ایالت دخلکو داقتصادی سپما دپاره نیم ملیارد ډالره مرسته کړیده. د

۱۳ مخ پاتی

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیتش «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان کلود» که همیشه او را در هر جا که میبندد، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلومین» را که از مدتها مریض است و تحت مداوی مییاشد میدهد و میخواهد که ر فیتش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. یک روز داکتر به «فیلومین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:

بخاطر ثروت



بسی، پنهان خلی ا طالع نده کنند، زیرا برای عهده آمیزه جنس لایجا باقی مانده
اید عوج نود تر اینجا، ا برای خود، برزنت کند



موانع حقیق جا، ا برزنت می کنم

ا مارچ بچی از تانای خوشوار برای روز های زخمی بست و برای آنم ا مننام
مدغم در تینا شناد، اینتا سفر تبلیغی... بکده...
حوب: پس مشورتنما برین جنس ای اطلای است؟



مشورتنما برین جنس ا اندازه خوانده نمیشد؟



سرمخ بک خلی حجاب است و با او که که
به جالرم نشا سبب ا خوب معلوم میشود.



بعد از درخت سازه خود داخل میشود.
بفرتنما این درین و ا خوب بگوید؟
بسی، بسیار خوب، ما در ازل.

من سه روزم فصل گذشته اید بون سر دایم ما
بسی آخیم به جانم خوب نمرد.



روان این چند پارچه جدید را
نشان بدهید.

باقی دارو



حوب ایلی بر اسی را که دایماری بنشیند است
هم بگویم.
بسیار خوب، ما در ازل.

معادن ثروت گرانبهای کشور

معلم ثانی

در منابع مذکور ضمن ارزیابی قبل الذکر تلاش بعمل می آید تا تعلیمات فلسفی را با فلسفه غرب و مخصوصا با آموزشهای - مثالی افلاطون پیوند ارگانیک و انفعالی ناپذیر بدهند. مقاله پرو فیسور شتر اوس درباره فارابی و افلاطون که بسال ۱۹۴۵ نشر شده و نیز نشرات سالهای ۱۹۴۳-۱۹۵۲ انستیتوت ویربورگ درباره فارابی و افلاطون، دلیل این مدعا است.

ر. والتزر در قسمت دوم کتاب قبل الذکر خود و نیز در مقاله دیگر خویش متذکر میشود که او «فارابی» طور آگاهانه افلاطون را استاد خویش میدانند و میخواهد امکان تطبیق ایده های افلاطون را دایر به دولت ایدال، در شرایط زمانه خود، بدون هیچگونه تعدیل مرم نشان بدهد.

که از همین قماش است يك قسمت اساس مطالبی که در آثار پرو فیسور را برت شمونو و برخی انسیکلو پیدی های غربی بنظر میرسد. اینگونه نظریات را درباره فارابی چنین میتوان خلاصه کرد.

۱- میخواهند اورا بحیث دانشمند ی که فقط در یک جهان مثالی میزیست و از فلسفه برای اثبات بندارهای غیر عملی و دوراز واقعیت خویش یاری میجوید، اما با افکار طبیعی - علمی فاصله دارد، تصویر نمایند و سپس با استناد به آنچه بوی نسبت داده اند در راه تامین مقاصد معین سود ببرند.

۲- میخواهند بایبوند دادن نه تشبیه فارابی بلکه سایر متفکرین نامدار شرق که در دوره او زیسته اند، با افکار اجتماعی - فلسفی اروپا مخصوصا یونان قدیم و با اسکولا ستیک ترون وسطای اروپا از استقلال اصالت و اوریزینال بودن اندیشه های اجتماعی، فلسفی شرق انکار نمایند.

بر اساس نظریه «غرب گرایی» که در قرن ۱۹ بوجود آمد گویا شرقیان قابلیت تفکر علمی و اندیشه مستقل و استعداد سپهگیری در تکامل مدنیت جهانی را ندارند، افکار و تصورات مردمان شرق کاملاً با افکار دنیای غرب متفاوت است و گویا بندهار گرایی در جسم و شعور و شخصیت آنان آمیخته است. دانشمند معروف لیوی بریولی سخن را ناجا یسی میروساند که گویا در تفکر مردمان شرق حتی عاری

از قوانین و قواعد منطقی بوده و هنوز در مرحله ابتدایی و تکامل نیافته تفکر قرار دارد.

«بالفیدارد»

البته فعالیت های وزارت معادن و صنایع صرف به همین گفته ها تمام نمیشود. این وزارت در ساحت صنایع نیز وظایف و پروگرامهای را روی دست دارد.

در شماره آینده گفتگوی ما را با وزیر معادن و صنایع پیرامون پلانهای انکشافی آنوزارت و پروگرام های آنرا در امور صنعت مطالعه کنید.

ژوندون

به استخراج آن اقدام میگردد. اخیرا ابلاغیه از طرف وزارت معادن و صنایع به تشریح رسید که طی آن تمام معادن مال دولت شمرده شده و حق استقفاه و فروش آنرا تنها دولت دارد. وزیر معادن و صنایع درین مورد میگوید:

- چون معادن مال دولت یعنی ملی میباشد، لذا حق استخراج و فروش آنرا تنها وزارت معادن و صنایع دارد و بس.

این ابلاغیه که جنبه حتمی دارد، ملی بودن ثروت طبیعی کشور را

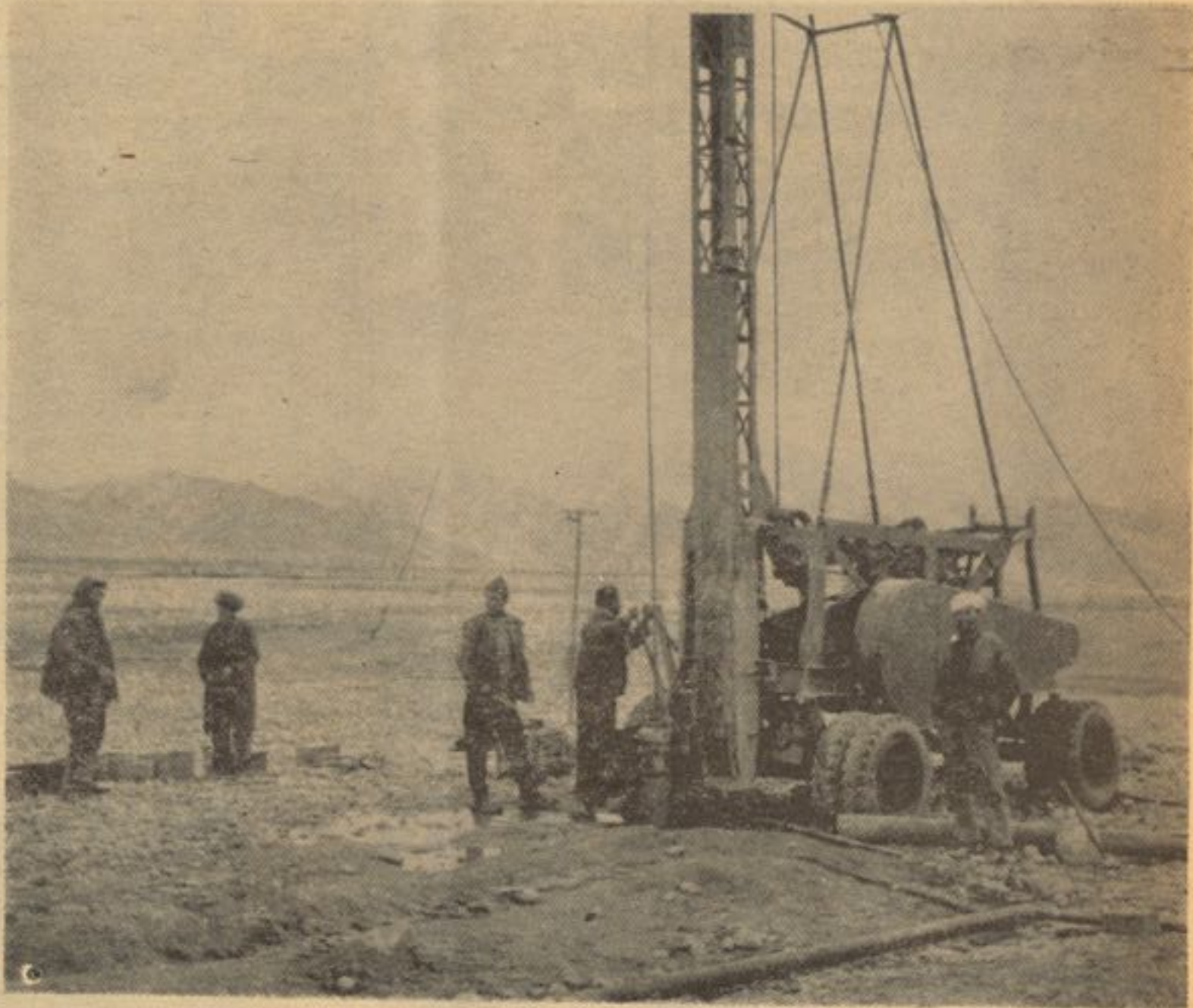
فعالیت های جریان دارد؟ میگوید:
- فعلا به صورت مجموعی در بیست و چهار نقطه مملکت گروههای فنی این وزارت بطور مستقر بسا سیار داخله فعالیت است، که به صورت موسمی کار میکنند.

همچنان معادن مس عینک لو گر و کانیست نورستان کشف گردیده و در آینده نزدیک پروگرام استخراج بعضی آنها طرح میگردد، که البته بعد از مطالعه اقتصادی بودن تحت استخراج قرار خواهد گرفت. وزیر معادن و صنایع از پروگرام

- در هر مورد استفاده از ثروت های طبیعی تنها با موجودیت و اثبات وجود معدن نتیجه بی بدست نمی آید، بلکه باید طرق استفاده آن فراتر از احتیاج داخلی، بسک بیمانه وسیع جستجو و عملی گردد.

از داکتر عبدالمقیوم وزیر معادن و صنایع می خواهیم تا از تحولی که در پرتو رژیم جمهورییت رو نموده، یاد آوری کند. وی پس از لحظه ای، اینطور میگوید:

- نخست از همه باید تغییر روحیه کارکنان یاد آور شد که با



فعالیت گروه برمه کاری جهت استخراج طلای رسوبی

تاکید می کند. وزارت معادن و صنایع برای توضیح همه جانبه این اعلامیه در نظر دارد تا در مورد معادن کشور لایحه بی تنظیم کند که واجد يك سلسله احکام حقوقی و تجارتنسی خواهد بود.

تا تدوین این لایحه از يك طرف موقوف و پالیسی دولت و از جانب دیگر حقوق و وجایب مردم برای استفاده از معادن روشن میگردد.

های آینده آنوزارت در حوضه معادن اینطور یاد آوری کرد:

پروگرامهای آینده ما را، فعلا در ساحت استخراج، معادن فلورایت کند هار، سنگ رخام، مس عینک، طلای حصار، و نورابه بعد از تثبیت اقتصادی بودن تشکیل میکند، طوریکه نخست این معادن مطالعه علمی گردیده و زما نیکه از نگاه اقتصادی بودن ثابت گردید،

پشتکار و تلاش بیشتری به کار برداختند.

استخراج معادن تلیک و بیرایت، سروی یا قوت جگدلیک کانیست و عناصر نادره نورستان، پروژه های است که بعد از استقرار رژیم نوین کشور، روی دست گرفته شد.

وی در برابر این سوال که فعلا در ساحت معادن کشور چه

- خوکها!

وبعد در دلم گشت:

- چه سخت است که آدم « شریف

سیاه» باشد!

وبعدتر به یادم آمد که خودم

«شریف سیاه» هستم. ز مزه

کردم:

- چه باید کرد؟!

وغصه دلم را فشرد. به یادم

آمد که روزگاری « شریف سیاه»

نبودم. به نظرم آمد که شاید حالا

هم « شریف سیاه» نباشم ولی چاره

بی نبود «شریف سیاه» بودم

عکسم را بر شیشه ارس

میدیدم. با روی چار کنج،

پوست بلوطی تیره و بینی پخچ

و پهن. واتاق هم از من بود.

با عکسهای زنان برهنه و نیمه

برهنه. کمی احساس آرامش کردم

به دیوارها نظر انداختم. تنها یک

قسمت را دیده توانستم. همان

قسمتی را که از بین بازار دیده

میشد.

وبعد در بازار بودم. ماهی پز

کوچک اندام زیر پایم افتاده بود.

میخواست ساق پایم را ندان

بگیرد و دندان هم گرفت. به نظرم

آمد که خوک کو چکیست که با

دندانهای تیزش می خواهد که

گوشت پایم را بکند.

آنوقت خشم عجیبی سرا پایم

را فرا گرفت. پیش خودم فکر کردم

که « شریف سیاه» هستم، هستم.

ولی چرا این خوک گوشت پایم را

بکند. خم شدم و بادستهایم

بلندش کردم. دهنش خون آلود

بود. خون من لبهایش را سرخ

ساخته بود. خشمم بیشتر شد و

انداختهش در گرایبی پر از روغن

جوشان واو فریاد و حشتنا کسی

کشید.

بعد، شعله های آتش را دیدم

که زبانه میکشد.

نمیدانستم چه کار کنم، مطمئن

بودم که پولیسها فرا میرسند.

مردم هیا هو میکردند. شعله

آتش سوی اتاق خودم میرفت. از

ارسی دیوار اتاقم را دیدم. زنان

برهنه و نیمه برهنه را دیدم. از

وحشت لرزیدم، این تصویرهای

دوست داشتنی میسوخت احساس

کردم که همه چیزم را از دست می-

دهم. خواستم توجه دیگران را جلب

کنم. خواستم مردم کمک کنند.

شماره ۵۰

فریاد زدم:

- اتاق من! ... اتاق من! ..

ولی فریادم بیپوده بود هیچکسی

به کمک نیامد. کسی اظهار همدردی

هم نکرد آنوقت دویدم به سوی

اتاقم. اتاق پر از دود بود. چشمهایم

میسوخت و نفس کشیده نمی-

توانستم.

به نظرم آمد که تا یک لحظه دیگر

همه عکسها نابود میشوند. کنار

ارسی آمدم. خواستم از مردم کمک

بخواهم و نو میدانم فریاد زدم:

- همه چیز من میسوزد! .. همه

چیز! ...

ولی باز هم کسی به کمک نیامد.

مردم در پشت شعله و دود خصمانه

مرا می نگریدند. چند تا از عکسها

را کندم.

- عکسهای همان قسمتی را کندم

بقیه صفحه ۳۳

خواب تر سناك

که از بین بازار معلوم میشد و خسته

و در مانده به پایین رفتم.

به پایین که رسیدم، همه مردم

بسویم حمله کردند. به نظرم آمد

که تعداد بیشتری از زنبوران

به سویم حمله کردند. خواستم

با کاغذهای دستم آنان را پراکنده

کنم و فریاد زدم:

- بروید! ... دور بروید! ...

ولی آنان نرفتند و بیشتر آمدند.

دیدم غلظ کرده ام. زنبور نبودند

گرگ بودند. و از وحشت موی

بر تنم راست شد. کاغذها را به

سوی شان انداختم و باز هم فریاد

کشیدم:

گرگها! گرگهای درنده! ..

واژ پیش شان گریختم. نمی-

دانستم کجا بروم. ولی فکر میکردم

که باید بگریزم. گرگها قوله گشان

از پشت سرم می آمدند. دویدم

و دویدم. خسته شده بودم. درین

حال فکر میکردم که عکسها دیگر

نابود شده است. به نظرم آمد که

همه چیزم را از دست داده ام.

ناگهان چشمم به دروازه حمام

شد.

زنانه افتاد. فکر کردم که در آنجا

مصنوعون خواهم بود. علاقه عجیبی

مرا به آنسو کشانید. به نظرم آمد

که لحظه کوتاهی از زندگای نیم

باقی مانده است. به نظرم آمد که

اصلا برای همین به جهان آمده ام

که داخل حمام زنانه شوم و داخل

شدم.

و ناگهان دیدم که حمام پر از

گرگهای کوچک و بزرگ است.

مرا که دیدند، به شدت قوله کشیدن

را شروع کردند. چند تایی شان

به سویم حمله کردند و چند جایم را

خونین ساختند. بعد هم گرگهای

دیگر از بیرون آمدند. به شدت

به سوی شان حمله بردم و راهی برای

خودم باز کردم.

بعد، باز هم به دنبال بودند و

من به حمام رفتم. از آنجا

مرا مینگریستند. به نظرم آمد که

همیشه کنار بامی ایستاده بودهام.

به نظرم آمد که دیگر از استادن

کنار بام خسته شده ام. به نظرم

آمد که نمیتوان برای همیشه «شریف

سیاه» بود. آنوقت فریاد زدم:

- میخواهید مرا بخورید؟!

احساس کردم که گرگها با

خوشحالی سرهایشان را تکان

دادند. فکر کردم که دیگر اتاقی

هم ندارم. به نظرم آمد که دیگر

بام هم از زیر پایم ناپدید میشود.

آنوقت فریاد کشیدم:

- میخواهید مرا بخورید؟!

بگیرید بخورید!

و خودم را به کوچه انداختم.

در هوا غصه دلم را سخت می-

فشرد. احساس تنهایی عمیق می-

کردم و در انتظار رنج آخین بودم

قلبم مملو از غصه بود. جهان سیاه

میزد و من عرق کرده بودم. بعد

سیاهی تیره تر شد. باز هم

تیره تر شد. و من در انتظار رنج

آخین بودم.

(پایان)

قابل توجه دانشمندان و هنرمندان کشور

وزارت اطلاعات و کلتور بمقصد
مساعده ساختن زمینه ایجاد انکشاف

و تقدیر آثار علمی- تریبوی- ادبی-

هنری- مطبوعاتی و تعمیم نتایج علوم

در میان ملت بلسان پبستو و دردی به

بهترین آثاریکه در زمینه های فوق

بوجود آید جایزه میدهد.

سرایندگان- نوازندگان- شعرا-

نویسندگان- ساینستسان- نطاقان

نقاشان- هیکل تراشان- آکارتونیست

ها- روزنامه نگاران و دیگر هنرمندان

همه میتوانند خود را و یا آثار خود را

تا اخیر حمل سال ۱۳۵۳ - شامل

جوایز مطبوعاتی و کلتوری نمایند.

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری

وزارت اطلاعات و کلتور همه روزه از

ساعت ۹ صبح الی ۶ شب برای

اخذ آثار و معلومات شما باز است.

تلفون- ۲۰۸۵۳

سرد گذشت دردناک...

از مدت کوتاهی فراموشم کردند . «ایزا دورا» لختی سکوت کرد و بعد ادامه داد :
 - فکر میکنم که اگر به جای دختران پسران را تربیت میکردم شاید پیشش من بر میگشتند .
 فکر میکنم اگر پسران مرادوست میداشتند ، این دوستی شان ادامه مییافت .
 در چشمهای بزرگش آتشی جستن گرفت و گفت :
 - شما «میتری» را دیده اید ؟ باید او را ببینید .

درین هنگام «میتری» پیانو نواز روسی به درون آمد و «ایزا دورا» گفت :
 - فکر نمیکنم که خیلی شیرین است ؟!

من درینجا نام اصلی این پیانو نواز را نمی نویسم ، زیرا شاید ازین کار خوشش نیاید .
 اگر چه نمیدانم که او اکنون در کجاست . ولی هر وقت او را ببینم بهش خواهم گفت که «ایزا دورا» در باره او چه نظر داشت . زیرا بعد از آن پارها به من گفته بود :
 شما و میتری مرا از کارهای احمقانه باز میدارید من تنهایی را تحمل ندارم و شما به من نیرو میدهید که زندگی را ادامه دهم

ازین ملاقات مدتی نگزشته بود که یکی از روزنامه های فرانسه از قصد ایزادورا به خودکشی چیزهایی نوشت .

این خبر در حلقه های نورو تمندان موضوع صحبت های دراز قرار گرفت اگر چه بعد از روز نامه ها نوشتند که خانم «دنکن» از داستان مقصد خودکشی انکار ورزیده است اما بسیاری از مردم بدین باور بودند که او برآستی میخواسته است - خودش را بکشد .

در باره خود کشی ایزادورا و روزنامه ها مطالب بسیاری نوشتند روزنامه دیلی اکسپرس پای یک تو لید گر فلم را که رکس انگرم نام داشت ، به میان آورد .
 براساس این روز نامه اومیخواست خودش را غرق کند .

مطابق خبر برخی از روز نامه ها ایزادورا از یک مهمانی برآمده بود تا

جلو گیری از سر مایه های فرهنگی

۱۸- سکه طلائی قدیمه که به یک روی آن کلمه ویکتوریا به رسم الخط لاتین و بروی دیگر آن نیم تپنه یک زن دیده میشود یکدانه وزن (۲۰۰) گرم .
 ۱۹- سکه نقره نی پنج هزار دیناری سلطان محمد علی شاه و مظفر الدین شاه جمله دو دانه .
 ۲۰- روبل یادگار روسی نقره نی که در یک روی آن سنوالت ۱۹۱۳ - ۱۶۱۳ خوانده میشود یکدانه .
 ۲۱- مسکوکات مسی قبل از



مجموعه های مختلفه که تو سئطپولیس بدست آمده

بدتر از مرگ

کرد و بیرون رفت .
 سلینا بی سرو صدا بفعالیت آغاز کرد . بطلون سیاه و کفش پلاستیکی خود را پوشید . بیاد آورد نخستین روزی که با کریج روبرو شد همین هارا در برداشت . همچنان بیاد صحبت عربی کریج و خنده اش بسوی او در خاطرش زنده شد . دستکول خود را باز کرد . گردن بند طلای خود را از آن بیرون آورده بگردن آویخت و دالر هارا نیز در جیبهای خود جایجا کرد . بعد بزنجیر طلایی که طلا های مسکوک دران نصب شده بود ، نگاهی افکند . زنجیر مستحکم و مقاوم می بود . سلینا آنرا در دست خود گرفته و بعد دستمالی روی آن کشید تا دیده نشود . بعد مثل هر موقعیکه طعام می خورد ، پشت بسوی درگشتانده با وضعی متفکر روی یک چوکی کنار یگانه میز اساق نشست و منتظر ماند .

همینکه صدای گردش کلید را در قفس در شنید ، یکبار دیگر زنجیر طلای خود را در میان انگشتانش آزمود . محافظی که طعام او را آورده بود ، یک سیاه پوست قامت کوتاه بود که در دستش بطنوس غذا دیده می شد . آمد و بالای سر سلینا ایستاد و بعد از آنکه گفت : (وقت طعام است) خم شد تا ظرف غذا را روی میز قرار بدهد . سلینا جواب داد .
 ناتمام

در یابد که چه مدتی در هوای سرد طاقت آورده میتواند ولی تخیل مردم بیدرنک پای رکس انگرام و فضای هالی وودرا در قضیه داخل سلاختند روزنامه های فرانسوی نیز فضای این مهمانی را مسکر آور خواندند ، انگلیسی های که در هاتل من زندگی میکردند ، سرهای پر موی شان را تکان میدادند و به پروتبهای شان دست میکشیدند و می گفتند .
 - قضیه آرپوکل یا دتال هست

این مردمانی که با سینیما سر و کار دارند... خیلی وحشتناک هستند . خود ایزادورا رویداد این شب را برای یکی از مجله ها نوشت و گفت که در آن هنگام نزدیک آب میرقصیده که ناگهان پایش لغزیده و در آب افتاده است .

چند روز گذشت و من نامه ای از طرف یکی از آشنایان مشترکمان دریافت کردم . درین نامه از من خواسته شده بود که به استدیوی ایزادورا بروم و از او دیدن کنم . نویسنده نامه نوشته بود «ایزا دورا» کاملاً تنهاست . وی نمیتواند کاری بکند ، زیرا به هیچ چیزی اطمینان ندارد . اگر وقت دارید ،

روانشناسی و

و خصوصیات او میدانهای جدیدی را بر روانشناسی کشود .

روانشناسی که در این میدان وارد میشد می بر سید احمد کیست و چیست و چگونه مشکلات و مسائل او با مشکلات و مسائل محمود فرق دارد .

وقتی روانشناسی وارد این میدان جدید شد تحقیق درمساله شخصیت اهمیت یافت در تحقیق شخصیت توجه ما نه تنها به جزئیات کلی روانی معطوف است اما همچنان به ترکیب این جزئیات با یک فردی را از فرد دیگر مشخص می سازد توجه داریم علم طبابت و بخصوص آن قسمت که رودن طبابت خوانده میشود در تو سعه میدان روانشناسی به این سوی یاری کرد .

بوضع خانه...

است که آنها نیز در این مورد سهمی را ایفا میکنند. اما پسر حال عامی و نری که تصمیم میگیرد و خط مشی افراد را در خانه تعیین میکند وجود شخص شماست. و باز هم شما هستید که محیط خانوادگی را در جهت نظریات خود تغییر و پرورش میدید و بالاتر از همه با طرز رفتار خود نمونه ای برای سایرین می باشید.)

برای آنکه مردی بتواند در نهایت کفایت و لیاقت بانجام شغل و حرفه اش بپر دازد وجود تسهیلات و شرایطی از این قبیل برایش ضروریست:

استراحت واقعی :

اعم از اینکه مردی بکارش بسیار علاقمند باشد یا نباشد در طی روز وساعت کار باید یکمقدار نازاحتی ها و هیجانها را متحمل گردد. اگر وی موفق شود این استراحت با ت و

اینها و علامات دیگری که حکایت از بی نظمی و لاابالیگری یا بی حالی زن خانه میکند. چیزهای است که مرد را آرام نموده و از خانه گریزان میسازد.



طرز صحبت کردن

سر بد هید و کلمات زشت و ناپسند را از ذهن خود پاک کنید. زیرا این طرز سخن زدن شخصیتتان را نزد او خرد میسازد. و اگر در مجلس هستید میل دارید رشته سخن را بدست بگیرید، باید موقع صحبت کردن زیاد از خود تعریف و تمجید نکنید بر ای اینکه دیگران از این گونه صحبت کردن خسته میشوند.

اگر میخواهید که صحبتتان را مطلوب نشان دهید. برای این طرز سخن زدن شخصیتتان را نزد او خرد میسازد. و اگر در مجلس هستید میل دارید رشته سخن را بدست بگیرید، باید موقع صحبت کردن زیاد از خود تعریف و تمجید نکنید بر ای اینکه دیگران از این گونه صحبت کردن خسته میشوند.

اگر میخواهید که صحبتتان را مطلوب نشان دهید. برای این طرز سخن زدن شخصیتتان را نزد او خرد میسازد. و اگر در مجلس هستید میل دارید رشته سخن را بدست بگیرید، باید موقع صحبت کردن زیاد از خود تعریف و تمجید نکنید بر ای اینکه دیگران از این گونه صحبت کردن خسته میشوند.

جلوگیری از...

زردآلو - آلو سیاه کند هاری - خربوزه - وینا مین (ب مخلوط) بین این گونه سبزیجات و میوه جات وجود دارد:

سیب - نخود - کاهو - عدس - پنیر - شیر - زرد تخم مرغ - انجیر - زرد آلو.

مو هم مثل یک موجود زنده، تغذیه ورشد میکند و میمرد. عمر او در حدود ۱۵ روز است. وقتی که این سن طی شده، او می ریزد و اگر بیازجه مویسالم باشد، یک موی - دیگری بجای آن رشد میکند و االی طاسی عارض انسان میگرد.

آغاز نیک در...

فراهم میشود با نیست تا حد امکان مشکلات را از سر راه خود دور سازند.

مبصرین ابراز عقیده کرده اند که بدنبال موافقت سوریه و اسرائیل در مورد عقب کشیدن قوا مذاکرات مر بوط آن تحت نظارت انسیوسیلا - سو قوماندان قوای اضطراری ملل متحد از شرق میانه صورت میگیرد و به تعقیب آن راه برای مذاکرات صلح ژنیو باز میشود که درین حالت سوریه هم درین مذاکرات اشتراک خواهد کرد باید گفت که سوریه در آغاز مذاکرات صلح شرق میانه در ژنیو خود داری کرده بود.

اینست



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داشترالایه

په بانندیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

نقش تاریخی آریانا

گرد، صبغه نوینی پیدا کرد که در تاریخ فرهنگ مابنام مدنیت یسوانان و باختری (گریک و باختر) معروف است. که آثار آن بشمول سکه های سلاطین سلاله های ایسن دوره در خلال خفیات و کاوشهای باستان شناسان، از مناطق باستانی افغانستان بدست آمده و آذین بخش موزیم کابل شده است.

دوره گریک و بودیک بود یک باور و گیش بودایی و مدنیت بودیسم در افغانستان و آریانا خصوصیت های مدنی و فرهنگی آن با خصوصیت مدنی و فرهنگی دوره گریک و باختر ایجاد عصر نوینی را سبب گردید که بنام دوره گریک و بودیک یاد میشود.

مشخصات این دوره در مناطق تاریخی افغانستان بوفرت یافت میشود زیرا پژوهندگان و کاشفان از بد و آغا ز تا امروز در زمینه های همین دوره وقف گردیده است و ساحه مدنیت دوره مزبور از نو بهار بلخ تا ناهه جلا ل آباد و از حوزه ارغنداب تا ای خانم انبساط داشت که مشتمل به بامیان و سرخ کوه تل، تخت رستم، بگرام و کاپیسا، خم زرگر و هده و کابل و غیره بودو حالا باستان شناسان ظواهر و شواهد این مد نیت را از زیر خاک کنوده های تاریخ کشف کرده اند. آثار کتبی که از یلسموچ بامیان کشف گردیده مبین وجود کتابخانه های بودایی در افغانستان است.

شیوه های هنری و ادبی دوره بیشتر از

همه صبغه مذهبی داشته و در پیرا موز مذهب بودیسم میگردد زیرا نحوه تفکر هنرمندان آنرا روشتر می توان از مشاهده مجسمه های بودا درک کرد، آنها فریخه و اسلوب هنری خود را در تیارز دادن بودا در موقف های مختلف، بکار بردند و در خلال این تالاشهای سود مندانه خود، عقیده و ایمان هنر مندانه خود را واضحتر ثابت کردند.

هنر مندانه دوره گریک و بودیک غایبو عذف را بوسیله هنر آمیخته با ایمان ابراز نمودند و درین راه بزرگترین و آخر ترین نیروی هنری خویش مورد استفاده قرار دادند، سبک معماران، مجسمه سازی، نقاشی، ادبی و غیره شیوه های هنری این دوره از آثار بودای آنها که از زیر خاک کنوده ها دستیاب گردیده است نمودار است و در حقیقت ره آورده یک دوره مدنی و فر آوردیک زمان تاریخی کشور ماست. این تمدن به مرور زمان سیر تکامل خود را پیمود که سرانجام به افشار مختلفی انقسام یافت، تا اینکه ورود اسلام توسط فاتحین عرب با این تمدن خاتمه داد.

نسل نجیب و اصل آریان در دوره های مختلف مدنی از بد و استقرار و تعمرکشان در باختر تا ورود فاتحین اعراب، در زمینه های هنر، ادب، کلتور و فرهنگ سیاست و اقتصاد، گامهای موثری به جلو برداشته و شاهکاری های نمودند که تا امروز زبازد تاریخ است و از مفاخر ارزنده تاریخی ما محسوب میشود.

آیا هالیوود تابع...

اولریش شو مونی، یو هانس شاف اند که کار های هنری خود را با همین موج آغاز کرده اند و از این طرز کار و روش خود بدینریخ و بکمال استقامت پشتبیا نی مینمایند که اینان گذشته از اینکه یک تعداد محدود رژیسوران آلمانی را بخود جلب نموده اند یک تعداد رژیسوران وستارگان فلمسازان سینمای هالیوود نیز با اینان ملحق شده و با این گرایش میخوایند فلم های بوجود بیآورند که از شیوه متعارف و فرسوده و کلیشه یی هالیوود فاصله داشته باشد که از جمله ستارگان (ماکشمیلان شل و را گو یسل و بلش) را می توان نام برد.

دکتور ولف شو راس مرد پنجاه و پنجساله آلمانی که اخیرا بحیث رئیس اتحادیه نهضت گرایان سینمای آلمان انتخاب شده است یکی از آنجمله پرو دیو سر هایت که ظرف بیست و پنجسال اخیر که

آنها دوره بحران آلمان می گویند از تلاش در این دایره مضایقه نکرده و پیوسته برای انطفاق ذوق خود به علاقه مردم فلم تهیه و عرضه کرده است.

این مرد از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۶۲ در حدود بیست و شش فلم طویل پرود یوس و عرضه نموده که از جمله فلم های (شب زنده دار، کوره آتش، آسمان بدون ستاره و مونبیتی) را میتوان در جمله پرودیوس های ارزنده این مرد قبول کرد.

(دکتور شووارس) بسرای تلویزیون از سال ۱۹۶۳ با نظر ف در حدود چهل و یک فلم ساخته است که در آن پرنسیپ خاص خود را از نظر نینداخته است.

او بحیث رئیس اتحادیه نهضت گرایان سینمای آلمان از اینکه سینمای متعارف آلمان شکسته شده و اکنون دریک مرحله کاملاً تازه

نجوم و احکام نجوم

پایین تر است و برجی که بعد از برج دو می واقع است از آن هم پایین تر است و برجی که بعد از آن قرار دارد و فاصله آن با برج طالع دو برج میباشد در سمت الگدم ما در آن سوی زمین میباشد از طرف دیگر برجی که قبل از برج طالع طلوع کرده است، در افق مشرق بالاتر از برج طالع واقع است و برجی که از آن هم بیشتر طلوع نموده از آن بالاتر و سو زمین برج پیش از برج طالع از آن هم بالاتر و درست در بالای سر ما قرار دارد. بطور مثال اگر برج حوت در حال طلوع باشد، برج جوزا در زیر زمین و در سمت الگدم ما واقع خواهد بود و برج قوس که سومین برج قبل از طالع است در وسط آسمان و در سمت الراس ما خواهد بود و برج سنبله که ششس برج با آن فاصله دارد غروب کرده است یا در حال غروب می باشد.

منجمان احکامی برج طالع راوند طالع، برجی را که در حال غروب است و تد غارب، برجی را که در زیر زمین است و تدا الارض و برجی را که در وسط آسمان است و تسد السماء می نامند و در کار های مربوط به احکام نجومی برای این چهار وتد تا تیراتی قائلند. آنان برای تعیین وتد ها و بطور کلی تعیین موضع هر ستاره از لحاظ تقسم و تاخر طلوع و غروب زایچه ای میکشند که نمونه آن در صفحه ۲۴ همین شماره بنظر شما میرسد.

زایچه دارای دوازده خانه است خانه اول همانست که وتد طالع در آن نوشته شده و ما فرض کرده ایم که طالع مولود یست که در موقع طلوع برج حوت از سمت مشرق بدنیا آمده است

علامت (یا) بدون نقطه رمز برج حوت است، خانه دوم به برج جسی تعلق دارد که بعد از حوت طلوع میکند و میندائیم که حمل است، علامتی که شبیه به عدد چهار یاغین کوچکی است و در نجوم معنی صفر را میدهد، نشانه حمل است، خانه سوم به برج ثور متعلق است و الف علامت آن است، خانه چهارم هم از جوزا است که در وقت طلوع حوت در زیر زمین قرار دارد و نقطه علامت دیده میشود و بهمین ترتیب سرطان با علامت سر حرف ح در خانه پنجم اسد با علامتی شبیه به عدد چهار در خانه ششم، سنبله با علامت ۵ در خانه هفتم و تد غارب یا خانه هشتم، میزان با علامت (و) در خانه نهم، قوس با علامت (ر) در خانه دهم، علامت ح در خانه و تد السماء یا خانه دهم، جدی با علامت (ط) در خانه یازدهم و دلو با علامت یاء معکوس در خانه دوازدهم نوشته میشود.

منجمان احکامی با مراجعه به تقویم رقمی یا بوسیله اسطرلاب یا بکمک قلمو کاغذ و محاسبه این را هم معلوم میکنند که در ساعت تولد نوزاد که در زایچه مفروض ما بطالع حوت است هر یک از سیارات در کدام برج و در چندمین درجه یا دقیقه آن برج میباشند، آنها هم در خانه همان برج ثبت میکنند، طوریکه درین زایچه دیده میشود که در خانه طالع برمز نوشته شده است عطارد در ۱۶ درجه و پنج دقیقه یعنی عطارد در حوت ۱۶ درجه و ۵ دقیقه است یا در خانه سوم برمز نوشته شده است قمر ۶ درجه و ۵۹ دقیقه یعنی قمر در ثور ۶ درجه و ۵۹ دقیقه است و در خانه ششم از بودن مریخ در برج اسد، در خانه هشتم از بودن زهره در برج میزان، در خانه نهم

بقیه در صفحه ۶۱

وجود داشته و ندارد و نخواهد داشت بهتر است با اراده متین این هدف تا آنجاییکه فرصت است و امکانات اجازه میدهد تعقیب و دنبال شود تا تمام سینما های جهان به گرایش سینمای آن ملحق شود.

د تياتر تاريخ

په غېږ کې شانله پاکلي او بيل خصوصيات درلودل نو زمونږ په هيواد کې تياتر دخپل وخت دشرايطو مطابق ډيرې مرحلې تيرې کړيدي چې هرې مرحلې يې خا ننه پاکلي او بيل مشخصات درلودل.

څنگه چې ليدل کېږي زمونږ په گران هيواد کې اوس تياتر دخپل ځوان جمهوري نظام دمترقي او ملي ارزښتونو په غېږ کېښي ويول ځواني او حساس مرحلې تيراکيښوي دي. پدې معنی چې اوس افغاني ټولنه دخپل ځوان او مترقي جمهوري نظام دمترقي ارزښتونو په غېږ کې دژوندانه په ټولواچارو کېښي دردي او تکامل يوي حامی اوژوندی مرحلې ته را داخله شويده پکارده چې زمونږ ټول حرکات دافغاني ټولني دعيني شرايطو سره سم او پر واقعيانو يثاوي زما مقصد دادی چې يو ليکوال او هنر مند ته لازمه ده چې دخپلي ټولني ژوند حقايق درک کړي او

بيايي نو دتياتر په زړه کې په خپلو هنري نمايشونو کې په هغه ډول خلگونه وړاندې کړي چېرېښيا هم دخلکو هنري تنده پري مانه شي. زما په عقیده که چيرې افغاني هنرمندان اوليکوال دخپلي ټولني داصلاح او بهبود په هيله نوموړې لبت اصل په نظر کې ونيسي زه ايمان لرم چې نور به هم دافغانستان په جمهوري هيواد کې دتياتر هنر مخکښي ولاړ شي. هنر مندان او ليکوال به خا مخا ددی سپيڅلي او لس په زوونو کې ځای ونيسي اودتل دپاره به يې قدر کوي او په احترام به ورته گوري .

نوراني چې په پوره صداقت، ايمانداري، ايتار او فدا کاري دخپل جمهوري نظام دمترقي ارزښتونو او گڼ لاري په سيوري کې دخپل ملي هنر اوتياتر دپيشرفت او وړاندې تک په برخه کې شپه او ورځ کار وکړواو پدې لاره کې دهېڅ ډول ستونزو اومشکلانو څخه ځانونه ونه ژغوروي. «پای»

بقیه صفحه ۶۰

نجوم و احکام نجوم

شده است در نظر گرفته حکم نجومی خود را بیان میکند و نا گفته نماند که معمولا در زایچه چیز های دیگری از قبیل سهم السعاده و سهم الفیب و غیره نیز نوشته میشود که آن نیز از نظر های مهم است و توضیح آن ها بعدا بعرض خواهد رسید .

تفصیل منسو بات خانه و احکام سیارات و نظرات آنها در شما ره آینده تقدیم میشود . (تاتمام)

از بودن مشتری در برج عقرب ، در خانه و تدا لسماء یا خانه دهم از بودن زحل در برج قوس با تعیین درجه و دقیقه هر کلام یاد شده است که انشاء الله بعد از آشنائی با خط مخصوص نجومی معنی و مقصود دهر کدام واضح خواهد شد .

منجم احکامی پس از تنظیم زایچه از یکطرف منسو بات هر خانه راو از طرف دیگر نظرات و روابط سیارات را با یکدیگر که در زایچه نشان داده

اظهار امتنان



بناغلی سید محمد سرور

از ینکه بناغلی سید محمد سرور (هاشمی) رئیس گروپ توزیع تذکره دولت جمهوری در حوزه (۱۰) کابل بمقابل مرد م از رویه شریفانه و پاک کار گرفته و بمرا جعین کمال رعایت قانونی و اخلاقی مینماید ما یسان اهالی و وکلای گذر مراتب امتنان

خود را بمقام محترم وزارت داخله و بناغلی مو صوف و اعضای آن تقدیم داشته دوفقییت عموم اورگان دولتی را تحت قیادت قاید بزرگ ملی

بناغلی محمد داود رئیس دولت و نظا م نوین کشور عزیز از یار گاه خداوند بزرگ تمنی داریم .

شماره ۵۰

پوهاند نوین

دموزیمو نو لوی مدیر بناغلی علی احمد معتمدی او د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د تحریراتو مدیر ډاکتر محمد ظاهر صدیق بدغه سفر کی له پوهاند نوین سره ملگری دی .
ډاکتر نوین دکبلسم ورځ دهنده دیوهنی او کلتور له و زیر پروفیسر نورالحسن مسره وکتل او د لرغون پېژندنې ، ارشیف ، موزیم ، کتابتونو ، موسیقی په برخو کی یسی افغانستان او هند د همداری په باب خبر وکړی

بقیه صفحه ۴

اتحاد بخاطر اعتلا

شرایط نا مساعد گذشته برای جوانان مجال نمیداد که سهم فعال در امور مهم و حیاتی کشور داشته باشند ولی امروز قاید ملی ما و بنیان گذار رژیم جمهوریت در افغانستان برای پیش رفت ، اعتلا و سعادت کشور ، نقش جوانان را مفید و موثر می خوانند.

تجربه گذشته نشان میدهد که تفرقه افکنی ها، محض بخاطر بهره برداری شخصی و گروه محلو دی صورت گرفته است که نتیجه آن بطور کامل باعث پسمانی و بروز بسی مشکلات و نابسامانی ها شده است . این درس برای جوانان با احساس که درک صحیح از اوضاع کشور خویش دارند ، می آموزد که چطور با هم متحد شوند و در برابر کسا نیکه تخم نفاق و پراگندگی در بین مردم می افکنند ، متحدانه مبارزه کنند جوانان ، برای ساختن یک جا معه مسعود و آرام نقش بسزایی دارند که درین راه بایست بطور آگانه و تشخیص درست شرایط و واقع بینی به پیش بر وند زیرا حرکت هوشیارانه جوانان و تمام مردم وطن پرست است که در تسریع آهنگ رشد اقتصادی ، انکشاف فرهنگی و زدودن نابسامانی های اجتماعی نقش عمده داشته و این حرکت بسود اکثریت مردم افغانستان است .

بقیه صفحه ۴

حسن همجواری

اکنون که روابط دوستی و حسن همجواری بین افغانستان و اتحاد شوروی به پنجاه سومین سال خود میرسد یقین کامل موجود است که در آینده بازم این روابط حسنه و نیکو بین دو کشور دوست افغانستان و اتحاد شوروی با استحکام هرچه بیشتر ادامه یافته و پایه های دوستی بین دو کشور عمیقتر شود .

صفحه ۶۱

عواقب ناشی از یک حادثه

«از بدن قاتل خون ریخته است؟»
 «صرف چند قطره. اما همین چند قطره جلب نظر کرد و همه را متوجه حقیقت ساخت.»
 «اما... و این باخود اندیشید، آیا این ممکن بود؟»

احیانا گفته پولیس جنایی صحت میداشت، این موضوع می توانست چیزی را اثبات کند؟ جوی دوباره سوال کرد:
 «پس او که غرق در خون بود، حتی پیراهنش از خون دیده نمیشد، شما چگونه متوجه قطرات خون بیگانه شدید؟»

«آقای واین، شما موضوع را از کجا می دانید. من تصور می کردم که شما شریک خود را پس از بروز حادثه دگر ندیده اید؟»
 «من... و این دستپاچه شده بود. اما برخورد نیسب زد عاقل باشی، او اثباتی علیه تو ندارد. از نگاه در جواب پولیس جنایی گفت: «حالا تصور میکنم، من او را پس از اتفاق افتیدن حادثه موثر دیدم. اما صرف برای یک لحظه. و آن وقتی بود که جسدش را به موثر امبو لانس بالا می بردند.»

«پس موم... مامور پولیس مگر کسی برای خود روشن کرد و اظهار داشت: «ممکن است. اما خونی که من از آن حرف میزنم، خون شما بود آقای واین. خون از گروپ «ب» است: در حالیکه گروپ خون جو کتوی «آ» بوده.»

«خوب، پس آن قطره خون مربوط بمن بوده و این چیزی را ثابت می سازد؟ گروپ «ب» خون بد بختانه بحدزیاد است. همینطور نیست؟ و شما از سرویس عاجل یک شفاخانه حرف می زنید.»

جایی که با هر دست زدن به یک نفر یا یک شی لکه خونی باقی میماند؟
 «صحیح گفتید. ما هم طبعاً ابتداعین اندیشه شما را داشتیم.»

امکان داشت یکی از مریضان سرویس عاجل که جو کتوی را خوب می شناخته، در شب شنبه که فردای آن یک شبیه بود، تصمیم به کشتن جو گرفته است.

این تصور بسیار بعید به نظر می رسید. ولی مایس از آن مایش به صحت آن اطمینان حاصل کردیم. در مدتی که شما و شریک شما در سرویس عاجل به روی میزهای معاینه قرار داشتید، جمعا ۱۵ مریض در آن سرویس موجود بودند. پنج تن ایشان از زخمهای مختلف که در بدن داشتند، خون ضایع می کردند. شما و شریکتان هم جزء همین پنج نفر بودید بایک دختر که او هم به اثر یک سانحه اکتیدنت موثر زخمی شده بود، یک مرد که در اثر یک زود خورد در یک کاباره زخم برداشته بود، یک خانم که به اثر سقوط جبین به سرویس عاجل شفاخانه منتقل شده بود، در آنجا تحت معالجه قرار داشتند.

بقیه مریضان به اختلال میبستم دوران خون نسیم به اثر افعال یاسو، شکستگی استخوان بدون زخم خارجی در بدن مصاب بودند، ما خود بدنیال این امکان افتندیم که امکان داردیکی از اطباء یا نرسها دست خود را خون کرده و قطرات خون از محل بریدگی بدن داکتر یا احتمالا ترسی ریخته است. اما این تخمین ما منقی بوده و در نتیجه همین پنج زخمی که از بیرون وارد سرویس عاجل شده بودند، مورد شک ما قرار گرفتند.»

«اما پنج مریض، یک مریض نمی باشد.»
 مامور پولیس جنایی شروعش را تکان داد: «کتوی و خانمی که سقط جبین کرده دارای

گروپ خون «آ» بودند. آن دختر زخمی گروپ خون «آ.ب» داشت و آن مرد دگر که در جنگ بار با کارد زخمی شده بود، گروپ خون «ب» دارد.»
 «اما شما بخود بسیار زحمت دادید.»
 مامور پولیس شانه هایش را تکان داد: «برای همین کار معاش می برم. بهر حال به موضوع خود برمی گردیم: از تمامی مریضان کسی که در اتاق سرویس عاجل وجود داشت تنها شما بودید با گروپ خون «ب» و داکترها گفتند که ریزش خون از زخم شما زمانی بند آمد که آنرا بخیه زدند.»

و این از پشت میز تحریر بلند شد و با عصبانیت در اتاق شروع به قدم زدن گذاشت: «سائر پولیس های شما هم مثل شما به تمام آنچه گفتید اعتقاد دارند. چگونه؟ خوب، من اقرار می کنم که خون واضحاً از من بوده است و هم اعتراف می کنم که اگر شما یک ساله هم را از نظر بیندازید، این حقیقت در مورد من صدق میکند. من باجو کتوی یکجا درین حادثه پیچیده بودم!»

ما هر دو درصیت جلوی موثر اقرار داشتیم پس از بروز حادثه ممکنست خون از زخمهای من به روی پیراهن او یا هر جایی که شما پیدا کردید، چکیده باشد؟
 آنها اکنون در نقطه نهایی تحلیل و تجزیه خود رسیده بودند.

در حالیکه آنها از فاصله یک میز که بین شان حایل بود، همدگر را بانگامهای متقابل وزن می کردند، مرد طرف میا نسبتند که سر نوشت آنها را برای انتخاب آخرین تصمیم درین لحظه با هم مواجه کرده است. تنها و صرف برای همین لحظه قاطع روبروی هم قرار داده است.

مامور پولیس از جای که نشسته بود، بلند شد. چهره اش افسرده می نمود، و ضمناً احساس همدردی از آن مشهور بود. او خطاب به واین گفت:

«شما هنوز نمی دانید، خونی که من از آن صحبت می کنم نمی توانست در آنای بروز حادثه یا حتی در موثر امبولانس به روی بدن جو کتوی فرو چکد.
 مالکه های خون را به روی بندازی کشف کردیم که دور صورت و گردن جو کتوی در شفا خانه پیچیده بودند.»

می فهمید چه می گوییم؟ به روی بنداز کتوی ا داکتری که متوجه مرگ کتوی شد قطرات خون را هم او فوراً کشف کرد. و همین موضوع سبب شد که داکترها رابه تحقیق و تجزیه خون او داشتند.»

صدایی از گلوئی واین خارج شد که شبیه یک ناله بود.
 «این خون می توانست صرف وقتی فرو چکد که زخمهای جو کتوی با بنداز بسته شده بود.»

آقای واین، پس این قطرات خون می توانست از شما باشد، زیرا وقتی شما به روی جسد او که در حال انفا افتیده بود خم شده، بالش روی روی دغان و بینی اش قرار دادید، برای کشتن شریکتان، خود را به روی او خم کرده و بالش را فشار می دادید، درصیت در آن لحظه خونی از زخم شما به روی بنداز چکیده است، و به همین دلیل من شما را به اتهام قتل و جنایت توقیف میکنم و آقای واین شما خاطر نشان می سازم که هر چه شما بعد ازین بگویید...

آقای واین، پس این قطرات خون می توانست از شما باشد، زیرا وقتی شما به روی جسد او که در حال انفا افتیده بود خم شده، بالش روی روی دغان و بینی اش قرار دادید، برای کشتن شریکتان، خود را به روی او خم کرده و بالش را فشار می دادید، درصیت در آن لحظه خونی از زخم شما به روی بنداز چکیده است، و به همین دلیل من شما را به اتهام قتل و جنایت توقیف میکنم و آقای واین شما خاطر نشان می سازم که هر چه شما بعد ازین بگویید...

آقای واین، پس این قطرات خون می توانست از شما باشد، زیرا وقتی شما به روی جسد او که در حال انفا افتیده بود خم شده، بالش روی روی دغان و بینی اش قرار دادید، برای کشتن شریکتان، خود را به روی او خم کرده و بالش را فشار می دادید، درصیت در آن لحظه خونی از زخم شما به روی بنداز چکیده است، و به همین دلیل من شما را به اتهام قتل و جنایت توقیف میکنم و آقای واین شما خاطر نشان می سازم که هر چه شما بعد ازین بگویید...

آقای واین، پس این قطرات خون می توانست از شما باشد، زیرا وقتی شما به روی جسد او که در حال انفا افتیده بود خم شده، بالش روی روی دغان و بینی اش قرار دادید، برای کشتن شریکتان، خود را به روی او خم کرده و بالش را فشار می دادید، درصیت در آن لحظه خونی از زخم شما به روی بنداز چکیده است، و به همین دلیل من شما را به اتهام قتل و جنایت توقیف میکنم و آقای واین شما خاطر نشان می سازم که هر چه شما بعد ازین بگویید...

سپین صد فونه

کله کله دمزنو عفو نتو نو اود غابونو دکخورو دپیدا کیدو سبب کیزی اود اصلی غابن رپینی ته زیان رسوی. دکوچنیوالی د زیانو غابونو ایستل د دایمی غابونو ساختمان اوچوربنت ته زیان پینوی اود دی کیزی چه کاپره واره راووزی.

کلسیم او ویتامین (دی) دغابونو دتینگوالی دپاره ضروری ده اود داکتر به سپاربنت سره باید دماشوم په غذایی رژیم کبئی زیات کری شی دبنارونو په چینلو اوپو کبئی له نیم نه توده میلی گرامه پوری د فلور زیاتول په سلو کبئی تر او یا پوری دغابونو چنجی خورل کموی او دغه لزه اندازه هیخ راز ناوپه پیننه منخ ته نه راووی.

اهمیت نلری، دغه راز عقیده، بیخی اشتباهده او باید دده ورخه وشپی. خکه چه ماشوم خه ناخه لس کاله له دغو غابونو خخه استفا ده کوی او خرابوالی یی نه یوازی دجسمی ناروغیو لکه مفصلی رما تیزم او عفونتونو سبب گرخی بلکه روحی پلوه هم ماشوم ته سخت زیانو نه رسوی. خراب او لویدلی غابونو تل دماشوم دفکری نارامی سبب او یه ده پوری دهمزولو ماشو مانو د خندا وسیله ده.

دکوچنیوالی غابونو نه چنجن شی، باید په هماغه لومړیو مرحلو کبئی تر معالجه او تداوی لاندی ونیول شی. خکه چه دغابونو تر ایستوپوری دغابونو دناروغی وپانندی تک حتی له معالجه خخه ورو سته

مردی با نقاب بقه

هنر مندان خبر ساز

(نمی توانم به چه دلیل از دیدن شما بسیار خوشحال هستم؟ - مرا ببخشید که تا این حد در تعارف راه مبالغه می یویم. اما بهر حال همیشه سعی می نمایم سر صبح رفتارم بتواضع توام باشد.)
 درست است آقای بالدر، شما می توانید بروید.)

جوشا براد به انسپکتر الک سگرت تعارف نمود و ضمناً اظهار داشت.
 - من بخاطر یک مساله عجیب نزد شما آمده ام.

الک جواب داد: (هیچ کس برای کدام موضوع عادی به دفتر پولیس مراجعه نمی کند. موضوع به همسایه منزل ارتباط میگیرد.)

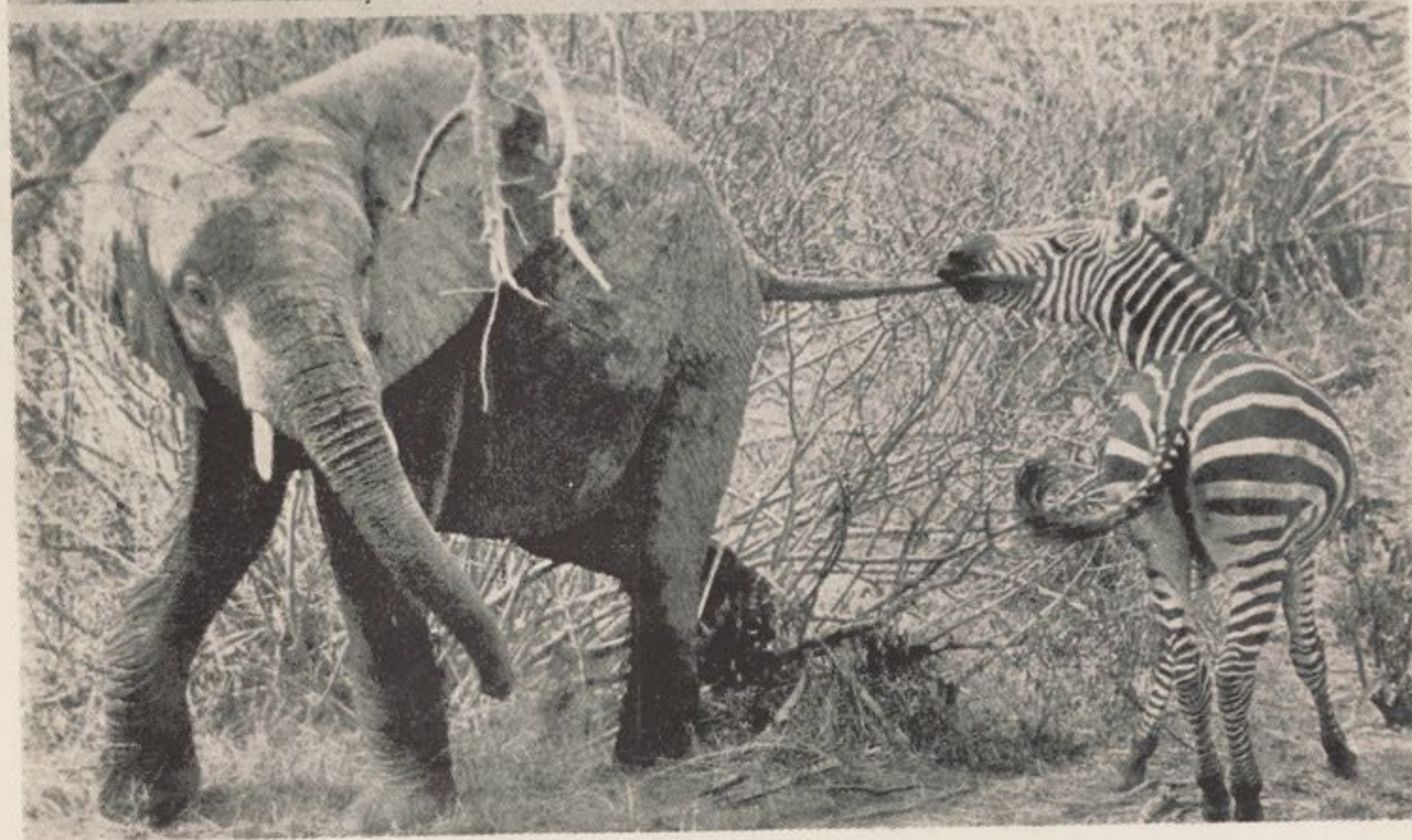
لولا بسانو؟
 شوهرش.
 لیوبرودی را میگو یید؟ الک عینک را از چشمش برداشت و اضافه نمود: مسلماً در باره اینکه آنها بصورت قانونی زن و شوهر هستند ایرادی ندارید؟

باقی دارد

آیا درین هنر خود رقیبی هم داری خنده یی کرده گفت بله یک رقیب دارم و انهم مشهور به ملنگ زیر بغلی نواز مشهور است که متاهل است و یک پسر خرد سال دارد محمد عمر که به زنا نهی از یکی، تاجکی و دردی تکلم میکند در اخیر گفت آرزو دارم تا در هنر در پرتورژیم جمهوری که آرزوی دیرین همه مردم بود انکشا فهای مثبتی رخ دهد و کنسرت های ترتیب داده شود تا همه هنر مندان هنر خود را ب مردم عرضه کنند منبهم می خواهم این هنر نا چیز خود را ب مردم وطن دوست خود تقدیم نمایم.

مصاحبه از: احمد غوث زلمی

از دنیای حیوانات



این عکس را بغیر جالب بودن آن در این صفحه چاپ کردیم

امیدواریم برای شما نیز جالب و خوش آیند باشد

مود و فیشن

يك نمونه لباس از جدید ترین
مرد های فصلی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**